

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توضیح المسائل

احکام القرآن

مطابق با فتاوی مرجع عالیقدر اسلامی

آیت الله عبد الحمید معصومی قزوینی

فهرست

۹	● پیشگفتار
۲۵	احکام تقلید
۲۹	احکام طهارت
۲۹	احکام آب‌ها
۳۰	نجاسات
۳۲	احکام طهارت
۳۳	احکام تخلی
۳۳	ملاقات با نجاست
۳۴	احکام وضو - غسل - تیمم
۴۰	احکام حیض
۴۱	احکام نماز
۴۱	نمازهای واجب یومیه
۴۱	اوقات نمازهای یومیه
۴۳	احکام قبله
۴۳	احکام پوشش و لباس نمازگزار
۴۶	مکان نمازگزار
۴۸	اذان و اقامه
۴۸	واجبات نماز
۴۹	نیت
۵۰	تکبیرة الاحرام
۵۱	قیام (ایستادن)
۵۲	قرائت
۵۴	رکوع
۵۶	سجود
۵۸	تشهد

۶ رساله‌ی توضیح المسائل (احکام القرآن)

۵۹	سلام نماز
۶۰	ترتیب
۶۰	موالات
۶۰	قنوت
۶۱	تعقیبات نماز
۶۱	مبطلات نماز
۶۴	شکیات نماز
۶۴	نماز مسافر؛ قضا و استیجار
۶۶	نماز جماعت
۶۷	شرائط امام جماعت
۶۹	احکام روزه
۶۹	احکام کلی
۷۰	مبطلات روزه
۷۱	۱. خوردن و آشامیدن
۷۲	۲. عمل جنسی
۷۳	۳. دروغ و تهمت
۷۳	مسائل متفرقه
۷۵	کفاره‌ی روزه
۷۶	روزه‌ی قضا
۷۶	روزه‌ی مسافر
۷۷	روزه خواری در جامعه
۷۸	راه ثابت شدن اول و آخر هر ماه
۷۸	آغاز و پایان وقت روزه
۷۹	روزه‌های غیر واجب
۸۱	جهاد و دفاع
۸۵	امر به معروف و نهی از منکر
۸۷	احکام حج
۸۹	خمس
۸۹	احکام کلی
۹۱	گنج
۹۲	معدن
۹۲	جواهری که به واسطه غواصی در دریا به دست می‌آید
۹۳	غنیمت جنگی

۹۳	متفرقات
۹۴	مصرف خمس
۹۹	زکات
۱۰۳	مصارف زکات
۱۰۵	زکات فطره
۱۰۷	احکام اقتصاد عرفی
۱۱۱	خیارات
۱۱۳	جعاله و ضمان
۱۱۴	رهن
۱۱۵	اجاره
۱۱۶	ودیعه (امانت)
۱۱۷	عاریه
۱۱۸	لئقسطه
۱۱۹	مسائل متفرقه
۱۲۱	احکام معاشرت
۱۲۳	ازدواج
۱۲۶	شرائط صحت عقد
۱۲۹	شرائط ضمن عقد
۱۳۰	احکام زناشوئی
۱۳۱	مسائل متفرقه
۱۳۲	شرائط شیرخوارگی رضاعی
۱۳۲	نفقه‌ی زن
۱۳۵	طلاق
۱۳۹	روابط زن و مرد
۱۴۲	احکام موسیقی
۱۴۵	احکام وصیت
۱۴۵	وصیت
۱۴۹	ارث
۱۵۰	ارث دسته‌ی اول
۱۵۱	ارث دسته‌ی دوم
۱۵۵	ارث دسته‌ی سوم
۱۵۷	ارث زن و شوهر
۱۵۹	احکام خوردنی‌ها؛ آشامیدنی‌ها و شکار

۸ رساله‌ی توضیح المسائل (احکام القرآن)

۱۶۴	مسائل متفرقه
۱۶۷	حدود
۱۶۸	زنا
۱۷۱	قذف
۱۷۲	سرقت
۱۷۴	قصاص
۱۸۲	شرب خمر
۱۸۸	ارتداد
۱۸۹	افساد فی الأرض
۱۹۶	سبّ النبی
۱۹۹	توضیحات ضروری فقهی
۱۹۹	سنگسار
۲۰۸	انصاب
۲۰۹	ازلام
۲۱۲	مفهوم صلوات بر پیامبر اکرم (ص)
۲۱۷	مختصری از زندگی نامه مرجع عالیقدر
۲۱۹	بخشی از آثار هنری

پیشگفتار

یکی از سوالاتی که مدت‌هاست در ذهن بسیاری به وجود آمده این است که چرا از قرآن و آموزه‌های اسلام برداشت‌ها و قرائت‌های مختلف و بعضاً متضادی ارائه می‌گردد. يك عده قرائت نامنعطف و خشونت‌آمیز از قرآن و آموزه‌های اسلامی ارائه و به نمایش می‌گذارند، و عده‌ای قرائت رحمانی و مسامحه‌گر را مطرح می‌کنند. اینگونه قرائت‌ها و تضادها از متون دینی هر چند امر جدیدی نیست و منحصر به اسلام نیز نمی‌شود؛ اما به خاطر شرایط زمانی و وقایعی که هر از چندگاهی از سوی برخی مسلمانان به وقوع می‌پیوندد، این جدال را امروزه انحصاراً در مورد اسلام به وجود آورده تا از يك طرف عده‌ای بگویند: «اسلام بذات خود ندارد عیبی - هر عیب که هست از مسلمانی ماست»؛ و عده‌ای نیز در مخالفت با این نظر، اساس ذات اسلام را خشونت‌آمیز معرفی کنند؛ و اتفاقاً استاد هر دو طیف نیز به آیاتی از قرآن کریم است.

حال اشکال این است که با توجه به اینکه قرآن کریم - که به عقیده‌ی ما مسلمین - کتابی آسمانی و کلام خداوند می‌باشد، چرا دیدگاه‌ها و قرائت‌های مختلف و متضادی از آن برداشت می‌گردد، که بعضاً باعث اختلافات دامن‌دار و اتهام‌زنی‌های گوناگونی در بین صاحب‌نظران اسلامی و غیراسلامی شده است؟. آیا قرآن کریم دارای نوعی نفاق ادبیست که هر دسته‌ای می‌تواند از آن برداشت مطلوب نظرش را استنباط کند؟ یا اشکال از مفسرین و صاحب‌نظران اسلامی ست؟. آیا اسلام دین رحمانی بوده یا مبلغ خون‌ریزی و خشونت‌طلبی است؟.

شکی نیست که مبانی دین اسلام بر اساس قرآن بنا شده و اختلافات و تضادهایی که در برداشت از مفاهیم و آموزه‌های قرآن تا کنون ارائه شده است، اختصاص به این دوران ندارد. اما اینکه تصور کنیم دین اسلام تماماً خشونت طلب یا محبت گراست تصویری غیرعلمی است.

تا پیش از اینکه انسان به حقوق فردی و اجتماعی خود واقف گردد، و تصمیم بگیرد تا قوانینی بر اساس کرامت انسانی خویش مقرر نماید؛ عمده قوانین فردی و اجتماعی جوامع بشری مبنای دینی و آیینی داشت و از این رو می‌توان گفت که شرایع دینی و آیینی، اولین قوانین فردی و اجتماعی هستند. قهراً زمانی که قانونی -چه زمینی و چه آسمانی- برای حفظ روابط فردی و نظم اجتماعی وضع گردد؛ خواه ناخواه به حسب شرایط زمانی و مکانی رگه‌هایی از خشونت را می‌توان در آن‌ها پیدا کرد. به مرور زمان، هر چه درك و شناخت انسان نسبت به حقوق فردی و اجتماعی خویش بالاتر رفت، میزان خشونت مجازات‌ها در قوانین جوامع کاهش یافت. بنابراین در تمامی ادیان که مجموعه‌ای از توصیه‌های اخلاقی و قوانین فردی و اجتماعی است، می‌توان رگه‌هایی از خشونت را دید. تنها تفاوت ادیان در این است که هر چقدر توصیه‌های اخلاقی‌اش بیشتر از قوانین فردی و اجتماعی‌اش باشد میزان خشونت آن کمتر است. اما این نکته را هم باید در نظر گرفت که هر چند دینی تنها مبنای اخلاقی نیز داشته باشد، زمانی که در مسند حکومت بر دنیای مردم قرار بگیرد قادر است از درون همان ارشادات اخلاقی مجازات‌های خشونت‌آمیزی را بیرون بکشد، چنانکه در دوران حکومت پابی در قرون وسطی انجام شد.

همچنین هر دین و آیینی که از خاستگاه جغرافیایی ظهور خود خارج گردد دچار تغییر و تحول‌هایی در دیدگاه‌ها و قوانین اجتماعی‌اش خواهد شد و دلیل آن نیز تضاد آموزه‌های اولیه‌ی آن ادیان در مقابل تعدد و تنوع فرهنگ‌ها و باورهای بومی مناطق مختلف است.

فرهنگ؛ مشتمل بر زبان، آداب، مناسک و باورهای آیینی و مذهبی مردمان يك جامعه می باشد که بر اساس مناطق اسکان و شرایط جغرافیایی جوامع شکل گرفته و دارای تنوع و گوناگونی بسیاری است. از این رو بیشتر جامعه‌شناسان بر این باورند که معتقدات و مناسک آیینی و دینی، مبنای فرهنگی و هویت بخشی هر جامعه است. البته مفهوم دین در دوره‌های مختلف یکسان نبوده و مفهوم گسترده‌ای داشته و بعدها مانند فلسفه دامنه‌ی آن کوتاه‌تر و دایره‌ی آن محدودتر شده است؛ به این معنا که در ادوار دورتر، دین شامل بیشتر پدیده‌های فکری و اجتماعی مانند: مقررات اجتماعی، سیاسی، ادبیات، هنر، موسیقی، رقص، جشنها، نجوم، طبابت، جادوگری و سحر می شده که پس از دستیابی بشر به دستاوردهای تجربی علمی آن دایره محدودتر گردیده است؛ و بر این اساس بعضی معتقدند که دین، مادر و منشاء فلسفه و برخی علوم همچون طب و نجوم است. ولی آنچه که مسلم است، چیزی که امروزه به عنوان فرهنگ و هویت ملی هر جامعه‌ای از آن نام برده می شود، ریشه در معتقدات و باورهای دینی آن جوامع در دوران‌های دور داشته که هر چند ممکن است مبنا و مأخذ آیینی خود را از دست داده باشد اما به عنوان رسومی ملی در میان جوامع جاری و ساری بوده و اساس فرهنگ و هویت ملی را تشکیل می دهد.^۱

از این رو هر قوم و ملتی بر اساس شرایط زمانی و موقعیت جغرافیایی خود، دارای فرهنگ و باورهای آیینی و مذهبی خاص است که بعضاً با دیگر اقوام و ملل متفاوت و متضاد می باشد؛ به طور مثال دیدگاه مذهبی اقوام ساکن در خاور میانه در مورد «مار» با دیدگاه اقوام ساکن باختری در تضاد بسیار است.

در باورهای دینی غربی و خاور میانه «مار» حیوانی پلید و افسونگر معرفی می شود و از همین منظر است که در تورات و انجیل، تجسم شیطان به شکل «مار» ذکر شده است؛ و حال آنکه همین حیوان در منظر شرقی تجسم تقدس و پاکی

۱. مراجعه کنید به سلسله دروس نگارنده تحت عنوان: بررسی ریشه‌ها و علت‌های عقاید و اندیشه‌های دینی.

است و در روایات بودایی مشاهده می‌شود که قرار گرفتن «مار» بر بالای سر بودا دلالت بر قدوسیت و پاکی بودا می‌کند؛ و از این دست معتقدات گوناگون و متضاد در مورد حیوانات، گیاهان، اجسام، مکان‌های مختلف و حتی رنگ‌ها، میان اقوام و ملل بسیار است.

لذا می‌توان به قاطعیت گفت که تعدد و تنوع باورهای دینی و فرهنگی به گستردگی اقوام و ملل است و تاریخ بشر نیز نشان داده که هر چند ملل گوناگون به واسطه‌ی معاشرت‌ها، عقاید و باورهایی را از یکدیگر به عاریت گرفته و با اصول اعتقادی خود مطابق نموده‌اند، اما یکسان کردن فرهنگ‌ها و باورهای قومی و ملی امری محال و ناشدنی است.

بنابراین هر دین و آیینی، بر اساس شرایط زمانی و مکانی، و باورهای غالب اجتماعی تشریع گردیده است و دین اسلام نیز از این قاعده مستثنی نیست. لذا نمی‌توان مدعی بود دینی که بر مبنای شرایط مکانی، زمانی و فرهنگی یک جامعه‌ای تشریع گردیده است را می‌شود «عیناً» همانگونه به فرهنگ‌ها و جوامع دیگر تسری داد؛ زیرا در چنین صورتی بخاطر تضادی که با دیگر فرهنگ‌ها و زبان‌ها به وجود می‌آید، اشکالاتی بروز می‌کند که نهایتاً به تضارب کشیده خواهد شد و در این میان نیز ظهور قرائت‌های جدید اجتناب ناپذیر است.

تاریخ تمدن بشری اثبات کرده است که هر دین و آیین و عقیده‌ای که از خاستگاه ظهور خود خارج شده، بیش از آنکه بر فرهنگ‌ها و باورهای بومی مناطقی که به آن وارد شده است تأثیر بگذارد و آن را تغییر دهد، از عقاید و باورهای بومی تأثیر گرفته و تغییر کرده است.

به طور مثال، خاستگاه مسیحیت خاورمیانه است در صورتی که مسیحیتی که در اروپا رواج پیدا نمود، استحاله یافته از عقاید و باورهای رومی و یونانی است و زمانی که همین مسیحیت به سرزمین‌های آمریکای جنوبی وارد می‌گردد از عقاید و باورهای توتیمیستی سرخپوستان تأثیر می‌پذیرد، از این رو مسیحیان آمریکای جنوبی

بسیار خرافی‌تر از مسیحیان اروپایی هستند و همین تغییرات را در باورها و عقاید مسیحیان قبطی و ارتودکس اروپای شرقی می‌توان مشاهده نمود. بنابراین تمامی مسیحیان در نقاط مختلف دنیا بر اساس باورهای بومی خود مسیحی هستند و دارای قرائت‌های مختلفی می‌باشند.

قرآن کریم نیز به بومی بودن ادیان اذعان نموده و به طور بسیار صریح و روشن بیان کرده که هر پیامبری را برای يك قوم و زبانی مشخص مبعوث نموده است: «هیچ پیامبری را جز به زبان مردمش نفرستادیم، تا بتواند پیام خدا را برایشان بیان کند»^۱ و از این رو برای هر قوم و ملتی، شریعتی خاص را بیان کرده و نخواسته است تا قبایل و ملل را از تمامی جهات يك دست نماید: «برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم. و اگر خدا می‌خواست همه شما را يك امت می‌ساخت». ^۲ طبق این آیات پیامبرانی که مبعوث می‌گردند باید از نظر فرهنگ ملی و زبانی با محل بعثت‌شان سنخیت داشته باشند تا بتوانند پیغام خداوند را به مردم جامعه‌ی خود تفهیم کنند و مورد قبول آنان قرار گیرند؛ در غیر این صورت مردم گرایشی به آنان نشان نخواهند داد؛ زیرا هدف ادیان برهم ریختن ساختار فرهنگی یا زبانی اقوام نبوده بلکه ایجاد رابطه‌ای دوطرفه میان خداوند و انسان می‌باشد تا سخن یکدیگر را بفهمند و قادر باشند منظور خود را به روشنی انتقال داده و در يك باور جمعی حقوق فردی و اجتماعی یکدیگر را رعایت نمایند؛ و این امر در صورتی امکان‌پذیر است که پیامبری با زبان همان مردم از طرف خداوند سخن بگوید و مردم جامعه نیز قادر باشند با همان زبان بومی خویش با خداوند خود سخن گفته و در قالب کلمات عبادی رابطه‌ای قابل درك میان خود و خدای‌شان ایجاد نمایند.

۱. و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ابراهيم-۴).

۲. وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (مائده-۴۸).

از این رو قرآن کریم در تأکید بر این اصل تطابق رسالت با ملیت و زبان، در سوره‌ی فصلت آیه‌ی ۴۴ می‌فرماید: «اگر قرآن را به زبان عجم می‌فرستادیم، می‌گفتند: چرا آیاتش به روشنی بیان نشده است؟ کتابی به زبان عجم و پیامبری عرب؟»^۱ میان مشرکین عرب در دوران جاهلیت، افرادی از اهل کتاب نیز زندگی می‌کردند ولی مشرکین عرب به آن‌ها گرایشی نداشتند، چون کتاب‌شان و گفتار عبادتی‌شان به زبان دیگری بود که نه تنها برای عرب‌زبانان قابل درک و فهم نبود بلکه برخی از آموزه‌های آن‌ها با فرهنگ بومی‌شان نیز مطابقت نمی‌کرد؛ و از این رو چنین استدلال می‌نمودند که اگر کتابی به زبان و فرهنگ بومی خودمان که بر ایمان قابل فهم و درک باشد نازل می‌گردید بهتر از اهل کتاب از دستورات آن پیروی می‌نمودیم.

قرآن کریم به این استدلال اعراب در سوره انعام آیه‌های ۱۵۷-۱۵۶ اشاره کرده و فرموده است که اکنون کتابی به زبان خودتان برای تان نازل شده تا آن توجیه‌تان را برطرف کند: «تا نگویید که اگر بر ما نیز کتاب نازل می‌شد بهتر از آنان به راه هدایت می‌رفتیم. بر شما نیز از جانب پروردگارتان دلیل روشن و هدایت و رحمت فرا رسید»^۲ و این بعثت پیامبری از جنس و زبان خودشان را به عنوان نعمتی برای اعراب

۱. وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ - اگر قرآن را به زبان عجم می‌فرستادیم، می‌گفتند: چرا آیاتش به روشنی بیان نشده است؟ کتابی به زبان عجم و پیامبری عرب؟ بگو: این کتاب برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و شفاست و آنها که ایمان نیاورده‌اند گوشه‌شان سنگین است، و چشمانشان کور است، چنانکه که گویی آنها را از جایی دور ندا می‌دهند. (فصلت-۴۴)

۲. اَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْلَى هُدًى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجَرِي الَّذِينَ يَصْلِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْلِفُونَ (انعام-۱۵۷) تا نگویید که تنها بر دو طایفه‌ای که پیش از ما بودند کتاب نازل شده و ما از آموختن آنها غافل بوده‌ایم. یا نگویید که اگر بر ما نیز کتاب نازل می‌شد بهتر از آنان به راه هدایت می‌رفتیم. بر شما نیز از جانب پروردگارتان دلیل روشن و هدایت و رحمت فرا رسید. پس چه کسی ستمکارتر از آن کس است که آیات خدا را دروغ پنداشت و از آنها رویگردان شد؟ به زودی کسانی را که از آیات ما رویگردان شده‌اند به سبب این اعراضشان به عذابی بد کیفر خواهیم داد.

معرفی کرده: «خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آن گاه که از میان جامعه‌ی خودشان پیامبری مبعوث کرد تا آیاتش را بر آنها بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد، هر چند از آن پیش در گمراهی آشکاری بودند».^۱ تمامی این آیات و آیات مشابه دیگر دلالت بر آن دارد که شریعت پیامبر مکرم اسلام (ص) شریعتی قومی و برای هدایت جامعه‌ی عرب حجازی بوده است، نه بعثت و شریعتی جهانی.

ضمن اینکه قرآن کریم در آیه‌ای رسالت پیامبر مکرم اسلام (ص) را حتی محدود به هدایت مردم مکه و اطراف آن کرده و رسالتش را به تمامی نقاط سرزمین عربستان نیز تعمیم نداده است: «و این چنین به سویت وحی کردیم قرآنی عربی را تا مردم مکه و پیرامون آن را انداز کنی و از روز جمع (قیامت) که شکی در آن نیست بترسانی، روزی که دسته‌ای در بهشت و دسته‌ای در جهنم خواهند بود».^۲ تمامی اینگونه آیات، با قاعده و اصلی که در آیه‌ی ۴ سوره‌ی ابراهیم بیان گردیده هماهنگی و مطابقت دارد، از این روست که بعثت پیامبر اکرم (ص) را برای هدایت اعراب مشرک و گمراه عنوان کرده که با توجه به آیه ۷ از سوره‌ی شورا به نظر می‌رسد که مخاطب اینگونه آیات اهالی مکه و سکنه‌ی اطراف آن باشند که از آن‌ها به مردمی بی‌کتاب و گمراه نامبرده شده است: «اوست خدایی که به میان مردمی بی‌کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد. اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».^۳

بنابراین طبق اینگونه آیات، رسالت پیامبر مکرم اسلام (ص) جهت هدایت اعراب بدوی بوده که اطلاعاتی از معارف و آموزه‌های الهی نداشته و تمایلی نیز به

۱. لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (ال عمران - ۱۶۴).

۲. وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (شوری - ۷).

۳. هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (جمعه - ۲).

پیروی از کتبی که به زبان‌شان نبوده نداشتند؛ نه رسالت و شریعتی برای تمامی اقوام و ملل.

اما جدا از آیاتی که در سطور بالا ذکر گردید که رسالت پیامبر اکرم (ص) را به هدایت اعراب جاهلی منحصر کرده است؛ آیاتی نیز در قرآن کریم وجود دارد که دلالت بر جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام (ص) می‌کند. مانند: «و نفرستادیم تو را، جز آنکه می‌خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم»^۱ و قرآن کریم را کتابی برای تمامی جهانیان معرفی نموده است: «بزرگ است و بزرگوار آن کس که این فرقان را بر بنده خود نازل کرد، تا جهانیان را بیم‌دهنده‌ای باشد»^۲ و همچنین آیات دیگری که دلالت بر جهانی بودن رسالت پیامبر اکرم (ص) و قرآن کریم می‌کند مانند: سبا: ۲۸؛ انعام: ۹۰؛ ص: ۸۷؛ قلم: ۵۲ و تکویر: ۲۷.

حال این سوال پیش می‌آید که آیا این دو گونه آیات، خود دلالت بر وجود تضادی شدید در قرآن کریم نمی‌کند؟ که از یک طرف بعثت و شریعت انبیاء (ص) را به عنوان یک قاعده و اصلی الهی، منحصر منطقه‌ای و بر اساس فرهنگ و زبان قومی برمی‌شمرد و بعثت پیامبر مکرم اسلام (ص) را نیز از این قاعده مستثنی نکرده و صراحتاً رسالتش را بجهت هدایت قومی بی‌کتاب و بدوی معرفی می‌کند؛ و از طرف دیگر همین پیامبر (ص)، رسالتش و کتابی که برای هدایت اعراب معرفی کرده است را جهانی، فراقومی و فرازبانی می‌خواند؟!.

اینگونه تضادها در بیان ماموریت انبیاء (ص)، مختص به اسلام نیست بلکه در ادیان ابراهیمی غالباً چنین تضادهایی ظاهری وجود دارد. دین یهودیت که اساس و بنیان عقاید و آموزه‌های ادیان ابراهیمی بر گرفته از آن است؛ دینی قومی است که احکام و آموزه‌هایش صرفاً جهت قوم بنی اسرائیل تشریع شده است. از این رو یهودیان هیچ‌گونه تبلیغ دینی نداشته و بر خلاف دو دین مسیحیت و اسلام، ریالی

۱. وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (انبیاء: ۱۰۷).

۲. تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (فرقان: ۱).

برای تبلیغ دین خود هزینه نمی‌کنند. اما همین دین در عین حال آموزه‌هایش را به دو قسمت تقسیم کرده که از آن به «عهد نوحایی» و «عهد سینایی» نامبرده می‌شود.

بر اساس آموزه‌های یهودیت، «عهد نوحایی» عهدی است که خداوند با بنی نوح بسته که جنبه‌ی عمومی دارد و چنانچه هر کس با هر فرهنگ و ملیت و زبانی بدان احکام پایبند باشد، در نزد خداوند رستگار محسوب خواهد شد، که آن آموزه‌ها در تورات و تلمود بدین شرح است:

۱. بت پرستی نکردن.
۲. زنا نکردن.
۳. قتل و خونریزی نکردن.
۴. کفر گویی نکردن.
۵. ظلم و شرارت و بی‌عدالتی نکردن.
۶. دزدی نکردن.
۷. اعمال غیر انسانی انجام ندادن.

اما «عهد سینایی» عهدی است که خداوند تنها با بنی اسرائیل بسته که مشتمل بر احکام تورات است. بنابراین از دیدگاه آموزه‌های دین یهود، رستگاری انسان‌ها در دنیا و آخرت - که مقصود نهایی همه ادیان است - الزاماً پیروی و ایمان‌آوری به کتاب تورات و اجرای احکام آن و یهودی شدن نیست؛ بلکه اگر مردمان به آن هفت حکم عامل باشند، مستحق سعادت دنیوی و اخروی هستند.

این دوگانه گویی در مسیحیت نیز موجود است. چنانکه در انجیل می‌بینیم عیسی مسیح (ص) رسالت خود را تنها راهنمایی گمراهان بنی اسرائیل می‌خواند، و تکمیل و اجرای تورات در میان قوم اسرائیل؛ اما بعدها به شاگردان خود دستور می‌دهد که اقوام دیگر را به ملکوت خداوند بشارت داده و آنان را تعمید دهند.

در واقع اگر به اینگونه فرازها و گفته‌ها با دقت بنگریم خواهیم دید که هیچ‌گونه تضادی در میان‌شان نیست. انبیاء برای هدایت قومی که در میان‌شان زندگی

می‌کردند مبعوث گردیده‌اند و احکام و شرایعی را که خداوند به واسطه‌ی آنان ابلاغ نموده بر اساس فرهنگ و رسوم بومی آنها تشریع کرده است؛ اما در عین حال پیامی نیز برای تمامی بشریت داشته‌اند که مانند «عهد نوحایی» آموزه‌ها و سفارشات اخلاقی بوده که رعایت و عمل به آنها باعث ایجاد امنیت، اعتماد، ثبات اجتماعی و همزیستی مسالمت‌آمیز جوامع بشری می‌گردد.

اسلام نیز از این قاعده مستثنی نبوده و پیامبر مکرم اسلام (ص) نیز برای هدایت اعراب جاهلی مبعوث گردید؛ و آیاتی که قبلاً ذکر شد مشحون همین موضوع است تا نشان دهد که رسالت پیامبر مکرم اسلام (ص) به منظور هدایت و راهنمایی اعرابی است که از معارف و آموزه‌های الهی بهره‌ای نداشته و شرایع ادیان گذشته نیز با فرهنگ و زبان بومی آنها مطابقت نمی‌کرد. دین اسلام مانند دیگر ادیان، آیین و شریعتی بومی است که بر اساس درک و باورهای قومی بدوی تشریع گردیده است؛ و بر اساس آیات متعدد قرآن و تجربه‌ی تاریخ ملل، نمی‌توان تمامی اقوام را به عقیده و شریعتی خاص باورمند نمود، و قرآن نیز چنین انتظاری را از اقوام و ملل مختلف نداشته و ندارد که الزاماً به آیین محمد (ص) و بر شریعت آن گردن بگذارند؛^۱ زیرا شریعت اسلام مانند دیگر ادیان بر اساس فرهنگ بومی عرب حجازی تشریع گردیده و نمی‌توان انتظار داشت که دیگر اقوام و ملل پذیرای آن باشند؛

به طور مثال در جامعه‌ای که زنان قادرند به مقامات عالی اجتماعی نایل آیند و حتی بر مسند حکومت و پادشاهی تکیه بزنند، نمی‌توانند بپذیرند که ارزش وجودی و جان یک زن، با ارزش بیضه چپ یک مرد برابر باشد! چنین ارزش‌گذاری و دستوری شاید برای جامعه‌ی عرب حجازی قابل پذیرش بوده باشد اما هیچ دلیلی ندارد که دیگر جوامع نیز آن را بپذیرند، و از این دست تضادها میان دین و فرهنگ‌های مختلف، بسیار است که امروزه بخاطر ارتباطات نزدیک جوامع

۱. مراجعه کنید به مقاله‌ی «اسلام چیست؟» در پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت الله معصومی تهرانی.

و آگاهی مردمان به حقوق فردی و اجتماعی خود اینگونه تضادها بیش از پیش نمود پیدا کرده است. اما دین اسلام مانند سایر ادیان با آنکه شریعتی قومی است، پیامی در سه اصل برای تمامی جهان نیز دارد که هر فردی با هر ملیت و قومیت و دینی به آن باورمند باشد اهل سعادت خواهد بود: «بدرستی کسانی که (به شریعت محمد) ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند هر کدام به خدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است نه ییمی دارند و نه غمگین شوند»^۱.

بنابراین، پیام و توصیه‌ی جهانی قرآن کریم همانند دیگر ادیان آن است که مردمان - با هر قومیت و زبان و دینی - برای سعادت و آرامش دنیوی و اخروی به سه اصل باور داشته باشند:

(۱) ایمان به خدای یکتا و عدم شریک و نماینده و جانشین سازی در علم، اراده، اختیار و قدرت او (توحید)

(۲) ایمان به آخرت و رستاخیز (قیامت)

(۳) انسانیت و نیک‌کرداری (عمل صالح).

در واقع این سه اصل آن آموزه‌ای است که قرآن کریم در صدد ترویجش در میان همه‌ی اقوام ملل با هر زبان و ملیت و فرهنگی بوده، نه آنکه همه اقوام و ملل می‌بایست به شریعت محمد (ص) که بر اساس فرهنگ و باورهای اعراب بدوی تشریع گردیده است گردن بگذارند و پیرو آن گردند؛ زیرا چنین توقعی هم با اصل بعثت قومی انبیاء (ص) در تضاد است و هم با خلق الهی در تعدد و تنوع اقوام و

۱. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - بدرستی کسانی که (به شریعت محمد) ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند هر کدام بخدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است نه ییمی دارند و نه غمگین شوند». (بقره: ۶۲) وَ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - هر آینه از میان آنان که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئان و نصارا هر که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و کار شایسته کند ییمی بر او نیست و محزون نمی‌شود». (مائده: ۶۹)

فرهنگها و زبان‌ها.^۱ اعراب مشرک طبق آیات صریح قرآن کریم حاضر نبودند از ادیانی که پیامبرش از قومی دیگر، و شریعت و زبان عبادیش متفاوت با فرهنگ و

۱. اینکه امروزه بسیاری از اندیشمندان اسلامی تصور می‌کنند شریعت اسلام - به هر دلیل و برهانی - شریعتی فراقومی، زبانی و فرهنگی است که در نهایت جهان را تسخیر کرده و همه‌ی اقوام و ملل به اسلام خواهند گروید و بر شریعت آن گردن خواهند گذاشت، تصویری غیرواقعی و غیرعلمی است که ریشه در برتری طلبی‌ها و سلطه‌جویی‌های عربی دارد که بنیانش در سلمی اول هجری بنا نهاده شد و کمترین نتیجه‌ی طبیعی آن ظهور مذاهب و فرق متعدد در میان جوامع مسلمان شده است؛ زیرا فاتحان عرب بیش از آنکه سعی کنند آن سه پیام جهانی قرآن کریم را با گسیل مبلغین دینی در میان جوامع دیگر تبلیغ کنند، تلاش داشتند با کشورگشایی ملل مغلوب را وادار نمایند تا همه چیز را از دیدگاه متعصبانه‌ی عرب حجازی بنگرند و حتی به زبان آنان سخن بگویند. اما آن اقدامات اعراب در یکسان‌سازی فرهنگی و زبانی ملل مغلوب نه تنها ثمربخش نبود، بلکه مشکلات متعددی را به وجود آورد. ابتدایی‌ترین مشکل به وجود آمده آن بود که برخی از ملل مانند ایرانیان در برابر این تغییر زبان و فرهنگ مقاومت می‌کردند و زیر بار آن نمی‌رفتند؛ و آنانی هم که زبان عربی را پذیرفتند آنگونه که خود می‌خواستند، عربی را تکلم می‌کردند. چنانکه امروزه کشورهایی چون عراق یا مصر یا اردن با آنکه اصطلاحاً عرب زبان شده‌اند، اما در تلفظ لغات و کلمات، متفاوت با اعراب عربستان سخن می‌گویند، زیرا گویش‌های آن‌ها متأثر از زبان‌های بومی آن مناطق، چون سومری، آشوری، آرامی، پارسی و قبطی است؛ همچنین اقوام مغلوب برای برخی کلمات قرآن کریم از لغات مترادف در زبان خود استفاده می‌کردند. به وجود آمدن لهجه‌های جدید باعث شد تا قرآن‌هایی با همان لهجه‌ها و لغات مترادف قرائت شود و موجب اختلاف قراء گردد. آقای خوبی در کتاب البیان (ص ۱۷۱) و ابوعبدالله زنجانی در تاریخ القرآن (ص ۶۵) و سیوطی در الاتقان و صاحب کتاب الفهرست و بخاری در صحیح خود و هم دیگران نوشته‌اند که: پس از رسول خدا (ص) اختلاف قرائت در بعضی کلمات قرآن موجب تشّت بود تا زمان عثمان که این اختلاف شدت پیدا کرد و کار به جایی رسید که معلمین قرآن با شاگردان خود به نزاع و مشاجره می‌پرداختند و قراء و حافظان قرآن در شام و عراق و آذربایجان و ارمنستان به واسطه‌ی مجاورت‌شان با غیر عرب و اختلاط لغات این اختلاف را زیاده‌تر کرده بود. در این هنگام حذیفه بن یمان که یکی از بزرگان اصحاب رسول خدا (ص) بود از استمرار این اختلاف احساس خطر کرد و او که اختلاف و جدال قراء را دیده بود چون وارد بر عثمان شد عاقبت سوء اختلاف قراء را اعلام و اظهار وحشت کرد و فریاد زد: ای خلیفه‌ی رسول، امت اسلامی را در یاب، پیش از آنکه مانند یهود و نصاری در کتاب آسمانی خود اختلاف کنند. به دستور عثمان شورائی از صحابه پیامبر تشکیل شد تا يك قرآن بالهجه و قرائت قریبی به عنوان تنها نسخه صحیح از قرآن در اختیار قاریان و حافظان قرآن قرار گرفت که آن متن تا امروز حفظ شده است. اما این اقدام عثمان مشکل را حل نکرد زیرا این اسلام از خاستگاه جغرافیایی اش خارج گردیده بود و از همان ابتدا در تقابل با فرهنگ‌ها و باورهای بومی مناطقی که بدان وارد شده بود به خصوص فلسفه‌ی یونانی و عرفان شرقی - قرار گرفت و این تقابل، خواه ناخواه دیدگاه‌ها و قرائت‌های جدیدی از دین اسلام را می‌طلبد و به وجود می‌آورد.

زبان بومی آنان بود پیروی کنند؛ از این رو خداوند نگفت که مثلاً ادیان یهودیت و مسیحیت در مقابل آیین مشرکانه‌ی شما دارای حقانیت بیشتری است پس می‌بایست از آن ادیان پیروی کنید، بلکه بر آنان منت گذاشت و پیامبری از جنس خودشان و شریعتی مطابق با فرهنگ و زبان‌شان فرستاد. آیا می‌توان پذیرفت چیزی را که خداوند بر قوم عرب حکم نکرده و نپسندیده بر اقوام و ملل دیگر حکم کند و پسندد؟ قطعاً خیر؛ بلکه آن تعصبات و مطلق‌انگاری‌ها و برتری‌طلب‌های بشر است که سعی دارد همه‌ی دنیا را منقاد و تسلیم غرایض و افکار و خواسته‌های خود نماید؛ قهراً چنین خواسته‌ای جز به بروز دیدگاه‌ها و قرائت‌های گوناگون نخواهد انجامید، زیرا برداشت‌ها و قرائت‌های مختلف دینی محصول شرایط زمانی، مکانی و سیاسی جوامعی است که ادیان غیر بومی در آن‌ها انتشار پیدا کرده است و به مرور بر خاستگاه آن دین نیز تاثیر گذاشته است. به هر مقداری که شرایط زمانی و سیاسی تغییر یافت دیدگاه‌ها و قرائت‌های دینی نیز تغییر کرده است.

واقعیت این است که ادیان در هر قومی که تشریع گردید قصد اصلی‌اش آن بود تا با وضع قوانین و آموزه‌هایی مطابق با فرهنگ خاستگاه تشریعی خود، از ظلم و ستم و نابرابری و تعدی انسان به حقوق فردی و اجتماعی دیگران به بهانه‌ی برترانگاری قبیله‌گی، نژادی و خدایان قومی جلوگیری نماید؛ اما متأسفانه با گذشت زمان همان قوانین و آموزه‌های دینی، مستمسکی در دست بشر زیاده‌طلب و برتری‌جو جهت ظلم و ستم و نابرابری و تعدی به حقوق فردی و اجتماعی دیگر انسان‌ها مبدل شد. تاریخ تمدن دینی بشر مملو از ظلم‌ها، ستم‌ها و تعدیاتی است که انسان‌ها به اسم خدا و آموزه‌های دینی در حق یکدیگر روا داشته‌اند.

امروزه شرایط زمانی و برداشتن مرزهای فرهنگی در عصر ارتباطات ایجاب می‌کند تا متفکرین و اندیشمندان دینی، بدور از مطلق‌اندیشی‌ها و تعصبات فرقه‌ای؛ دین‌باوری را با دیدگاه و قرائتی بر اساس احترام‌گذاری به کرامت انسانی، و تاکید بر حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی بشر تبیین و تعریف نمایند. دیدگاه و قرائتی که

در آن علت اصلی بعثت انبیاء(ص) که همانا پرهیز از ظلم و ستم و نابرابری و تعدی به جان و مال و ناموس و آبروی انسان‌ها می‌باشد مورد توجهی بیش از گذشته قرار گیرد تا همه‌ی ابناء بشر -چه خداپاور چه ناباور- با هر نژاد، ملیت، جنسیت و گرایش دینی و مذهبی و سیاسی از حقوق و آزادی‌هایی برابر برخوردار باشند و بتوانند در کنار هم با مسالمت و احترام زندگی کنند بدون آنکه بخواهند یا بتوانند به حقوق فردی و اجتماعی یکدیگر تعدی و تجاوز نمایند. خداوند این دنیا را با تمام نعمت‌هایش بدون هیچ تفکیک و تمایزگذاری بطور برابر در اختیار همه‌ی انسان‌ها با هر ملیت و نژاد و دینی قرار داده و در استفاده از نعمات و زندگی دنیوی هیچ امتیاز خاصی برای خداپاوران و مؤمنین قائل نشده است مگر در جهان آخرت. بنابراین ما نیز حق نداریم که در حیات دنیوی با سفسطه‌بازی و مغلطه‌کاری در آموزه‌ها و متون دینی، برای يك قشر، ملت، نژاد و دین و مذهبی امتیازات ویژه‌ای قایل گردیم و دیگر ابناء بشر را از آزادی و حقوق خدادادی‌شان محروم کنیم.

با توجه به نکاتی که معروض گردید؛ مبنای استنباطی احکام در مسائلی که می‌آید بیشتر برگرفته از آیات قرآن کریم است که با در نظر گرفتن روح مفاهیم تعالیم و احکام دینی در عصر نزول و تطبیق آن با شرایط امروز مورد توجه و استفاده قرار گرفته است. همچنین از روایات به ندرت استفاده گردیده؛ مگر روایاتی که در بین فریقین مشترك و مورد قبول می‌باشد؛ مانند روایاتی که در مورد رکعات نماز است و هیچ اختلافی میان فرق مسلمانان در تعداد رکعات نمازها نیست. ولی آن روایاتی که مورد اختلاف است را نادیده گرفته‌ایم به جز آن‌هایی که با نص قرآن هم‌خوانی داشته است. زیرا که به باور بنده چون روایت نویسی از اواخر سده دوم هجری آغاز شده، نمی‌توان به طور قطع به صحت آن‌ها اطمینان داشته و گفت چیزی به آن‌ها در طول دو قرن و نیم اضافه یا کم نشده است. قواعدی هم که برای بررسی روایات مانند «رجال» و «داریه» و «تاریخ» نیز چون خودشان مبنای روایی دارند چندان معتبر نیستند و اگر به اختلافات فرق مختلف اسلامی نگاهی بیندازیم خواهیم دید

که اکثر اختلافات مبنای روایی داشته و متأسفانه پیروان هر يك از فرق اسلامی قرآن را رها کرده و مشغول روایاتی شده‌اند که در صحیح دانستن راویان، تاریخ و حتی تطبیق دادن آن به آیات قرآن ادله‌های خود را اقامه کرده و دیگران را منحرف از مبانی اسلام می‌دانند:

فَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ - پس دین خود را فرقه‌فرقه کردند و هر فرقه‌ای به روشی که برگزیده بود دلخوش بود. (مؤمنون: ۵۳)

و شاید به همین جهت بوده است که قرآن کریم از زبان پیامبر اکرم (ص) در قیامت گله‌ای را مطرح می‌کند که:

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا - پیامبر گفت: ای پروردگار من، قوم من ترک قرآن گفتند. (فرقان: ۳۰)

این اخباری‌گری نه تنها باعث ایجاد اختلافات میان فرق اسلامی گردیده که حتی دین را چنان برای پیروانش سخت و دشوار نموده که يك فرد مسلمان را یا دچار سردرگمی یا وسواس در انجام اعمال و مناسک دینی نموده و بعضاً موجب رواج ظاهر فریبی و ریاکاری شده است؛ در حالی که به نص قرآن کریم اسلام نخواسته تا مسلمانان را به مشقت و دشواری نماید:

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ - خدا برای شما خواستار آسایش است نه سختی. (البقرة: ۱۸۵)

همچنین از فرضیات شاذ و احکامی که در این عصر دیگر موضوعیتی ندارد پرهیز شده و سعی گردیده است احکام با واقعیات دین و شرائط زمان هم‌خوانی داشته باشد که امیدوارم مورد استفاده‌ی مؤمنین قرار گیرد.

الراجی؛ عبدالحمید معصومی تهرانی
مهر ماه یک‌هزار و سیصد نود و يك

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على جميع الانبياء و المرسلين

احكام تقليد

مسأله ۱: شخص مسلمان بايد به اصول دين از روى دليل اعتقاد پيدا كند، پس در اصول دين نمى تواند بدون پرسش از دليل، گفته‌ى ديگران را قبول نمايد. نيز در احكام دين در غير ضروريات و قطعيات بايد يا مجتهد باشد كه بتواند احكام را از روى دليل بدست آورد يا از مجتهد تقليد نمايد.

مسأله ۲: تقليد در احكام يعنى رجوع جاهل به عالم و عمل كردن به دستور او؛ و عالم در اینجا منظور عالم به مفاهيم قرآن است؛ زيرا مطابق توصيه‌ى قرآن كريم در آيه ۴۳ و ۴۴ سوره‌ى نحل، تنها بايد به «أَهْلَ الذِّكْرِ» كه افرادى آگاه به قرآن و سنت مطابق قرآن اند رجوع كرد؛ بنا بر اين از عالمى كه مسلط به مفاهيم قرآن نيست نمى توان تقليد نمود ولو اينكه در اصول و قواعد غير قرآنى اعلم باشد زيرا ممكن است بر خلاف قرآن فتوى دهد.

مسأله ۳: بر اساس آموزه‌هاى قرآن كريم هيچ كسى -حتى پيامبر اكرم (ص)- نمى تواند براى موضوعى كه خداوند حكمى -چه دنياوى چه اخروى- برايش تعيين نموده، مجازات يا حكم ديگرى مقرر كند؛ و اگر چنانچه فقيهى بر خلاف آنچه كه قرآن حكم داده حكمى صادر كند به نص صريح قرآن كريم ظالم، كافر و فاسق است به اعتبار:

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (مائده: ۴۴) وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (مائده: ۴۵) وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (مائده: ۴۷).

مسئله ۴: تقلید نباید کورکورانه باشد بلکه مکلف باید در حد وسع و فرصت خود به دنبال دلیل کلی (نه جزئی) بگردد. در این راستا، حداقل مکلف وظیفه دارد که اطمینان یابد فتوای مورد عمل او، با قرآن انطباق دارد.

مسئله ۵: حکم مجتهد تنها در امورات دینی و احکام شرعی نافذ است و در علمی که امروزه به صورت تخصصی مورد تحقیق و پژوهش قرار می‌گیرند نه تنها نافذ نیست بلکه همانگونه که در مسائل آینده خواهد آمد، مجتهد می‌بایست به نظر و دستور متخصصین عمل کرده و مقلدین را به مراجعه و عمل کردن از نظر و دستور آنان تشویق و ترغیب نماید.

مسئله ۶: از مجتهد عالم به قرآنی می‌توان تقلید کرد که خدا ترس، با تقوی، انسان دوست باشد و حق را کتمان نکرده و سد راه خدا نکند.

مسئله ۷: از زنی که به اجتهاد رسیده و عالم به قرآن است می‌توان تقلید کرد و مرد بودن شرط اجتهاد و تقلید نیست.

مسئله ۸: تقلید از مجتهد اعلم واجب نیست زیرا تشخیص آن نه تنها موجب عسر و حرج مکلف است بلکه برای غیر مکلف یا حتی کارشناسان هم مقدور نخواهد بود.

مسئله ۹: بر اساس آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی زمر که اصل تقلید بر «قول أحسن: بهترین گفته» تبیین شده: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، تقلید از مجتهد واحد هیچ مبنای قرآنی ندارد و موجب دکانداری و مرید بازی خواهد شد بنابراین می‌توان در هر مسأله‌ای از یکی از مجتهدین قرآنی تقلید کرد.

مسئله ۱۰: بر مبنای آیه‌ی مورد اشاره در مسأله‌ی قبل، زنده بودن مجتهد شرط نیست و مکلف می‌تواند با دلیل قرآنی، بهترین گفته را از مجتهد درگذشته بپذیرد.

مسئله ۱۱: چون مالاک در پیروی انتخاب «بهترین گفته»: أحسن القول (زمر: ۱۸) است، اگر مکلف اعمالی را انجام داد، چنانچه مطابق با واقع بود، پذیرفته است.

مسئله ۱۲: در حکمی که مکلف یقین (همراه با دلیل) به خطای مجتهد در استنباط آن دارد، تقلید جایز نیست.

مسئله ۱۳: مکلف میان مجتهد با تقواتر و باسوادتر باید به رأی مجتهد با تقواتر اعتماد کند. مگر آنکه خود او اطمینان یابد که رأی مجتهد باسوادتر مطابق با واقع است.

مسئله ۱۴: سزاوار است از مجتهدی که شغل و درآمدی شخصی و مشخص ندارد مراجعه نکرده و تقلید ننمایند زیرا ممکن است دین را تبدیل به منبع کسب درآمد خود کرده و برای خوشایند عوام بر خلاف مبانی قرآن فتوی دهد به اعتبار سوره‌ی بقره آیات ۷۹ و ۱۷۴.

مسئله ۱۵: باید از مجتهدی تقلید کرد که از شرائط زمانه‌ی خود درک معقولی داشته باشد. نیز مجتهدی که کهولت سن دارد، سزاوار برای تقلید نیست زیرا خود یا امکانات او می‌تواند مورد سوءاستفاده اطرافیان اش قرار گیرد.

مسئله ۱۶: تنها از مجتهدی می‌توان تقلید کرد که واقعیت‌ها را فدای مصالح غیرضروری (سیاسی یا اعتقادی) نکرده و با شجاعت بر رأی خود ایستادگی کند.

مسئله ۱۷: معروف این است که فردی باید تقلید کند که بالغ باشد. بلوغ مورد نیاز برای انجام تکالیف شرعی در دختران و پسران موضوعی طبیعی بوده و سن مشخصی برای آنان قابل بیان نیست و در هر فردی متفاوت است. پسران زمانی به بلوغ شرعی می‌رسند که محتلم شده، یعنی در خواب یا بیداری خود به خود ارضاء شوند، و دختران زمانی به بلوغ شرعی می‌رسند که حائض شوند، یعنی خون قاعدگی از آنان خارج شود. ولی اگر دختر یا پسری به دلیل بیماری چنین اموری را تجربه نمی‌کنند، باید شرائط خود را با همسالان خود بسنجند. ولی این معروف چندان با واقع دین سازگاری ندارد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

مسئله ۱۸: والدین یا دیگران حق ندارند افراد غیربالغ را مجبور به انجام امور شرعی نمایند؛ زیرا از سویی فرد غیربالغ تکلیفی ندارد و از سویی دیگر نمی‌توان او را

به واقع مسلمان دانست؛ زیرا انتخاب دین آزادانه است و دین فرزندی تابع دین والدین خود نیست. نیز فردی که بالغ شده را هم نمی‌توان به انجام تکالیف دینی مجبور کرد بلکه می‌بایست خود فرد با رغبت و دانش به تکالیف عمل نماید.

احکام طهارت

مسأله ۱۹: طهارت به معنای پاکیزگی جسمی و روحی است؛ یعنی بر مسلمان مؤمن واجب است تا از گناهان و صفات رذیله؛ و آلودگی های جسمی خود را پاک و پاکیزه کند.

مسأله ۲۰: منظور از طهارت در فقه به معنای پاکیزگی شرعی است؛ یعنی مقدمه‌ی بسیاری از مناسک و عبادات اسلامی رعایت طهارت شرعی بوده و همانگونه که در مسائل آینده خواهد آمد نباید آن را با قواعد و موازین بهداشتی خلط کرده و با آن برابر دانست. به طور مثال: وضو که از مقدمات نماز می باشد جزو اعمال و طهارت شرعی است، ولی شستن دست و صورت در زمان وضو به معنای ضد عفونی شدن آنها نیست.

احکام آب ها

مسأله ۲۱: آب یا مطلق است یا مضاف. آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند یا با چیزی مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند؛ و غیر این ها آب مطلق است.

مسأله ۲۲: آب مضاف مطهر شرعی نیست و وضو و غسل با آن صحیح نمی باشد.

مسأله ۲۳: آب مطلق مطهر شرعی است و فرقی نمی کند کثیر، قلیل و کر باشد مگر آنکه بو، رنگ یا مزه آن تغییر کرده باشد.

مسئله ۲۴: آب باران، برف، چاه، رودخانه فرقی نمی‌کند و مطهر شرعی است مگر آنکه بو، رنگ و مزه آن تغییر کرده یا بر اساس تشخیص متخصصین دارای آلودگی بهداشتی باشد که در این صورت می‌بایست از آن اجتناب کرد.

نجاسات

مسئله ۲۵: در قرآن کریم چیزی تحت عنوان نجاست به معنی ناپاکی ظاهری و جسمی وجود ندارد و این تفکر بیشتر از ادیان ابتدایی وارد اسلام گردیده است. اما بر مسلمان واجب است تا به منظور ادای عبادات از چیزهایی که به آن «حدث» گفته می‌شود و ما آن‌ها را «نجس شرعی» می‌نامیم خود را تطهیر کند.

مسئله ۲۶: بر اساس اصول عقلی و دینی، اصل، طهارت همه‌ی اشیاء و همه‌ی جانداران است مگر آنکه با دلایل متقن و قطعی (دلایل قرآنی یا بهداشتی) «نجس شرعی» بودن آن ثابت شود.

مسئله ۲۷: «حدث» چیزهایی است که باعث وضو، غسل و تیمم می‌گردد مانند بول، غائط، باد روده و خواب که این‌ها را «حدث اصغر» و جنابت و حیض که بدان «حدث اکبر» می‌گویند؛ اما «خبث» چیزی است که موجب آلودگی بدن یا لباس شود مانند بول، غائط، منی و خون.

مسئله ۲۸: حدث اصغر، حدث اکبر و خون جزو نجاسات شرعی محسوب می‌گردد ولی این الزاماً به معنی آلودگی بهداشتی نیست.

مسئله ۲۹: اگر چیزی آلوده به خبث (یعنی بول، غائط، منی و خون) گردد، چنانچه با آب مطلق و مواد شوینده شسته شود پاک است.

مسئله ۳۰: ترشحاتی غیر از منی که از بدن مردان خارج می‌شود، مطلقاً پاک است. نیز تمامی ترشحات خارج شده از واژن زنان، پاک است زیرا بر اساس آنچه معروف است زنان فاقد ترشحاتی به نام «منی» هستند.

مسئله ۳۱: ملاک نجاست شرعی، قذارت (پلیدی) عرفی است لذا میان نجاست بول، غائط، منی، خون حیوان حلال گوشت و حرام گوشت تفاوتی نیست.

مسئله ۳۲: اگر بدن یا لباس فردی نجس شده است، ماندن او در این حالت تا هر زمانی که بخواهد حرام نیست؛ بلکه مانع بودن نجاسات شرعی تنها در موقع نماز خواندن است.

مسئله ۳۳: انسان هر دین و عقیده‌ای که داشته باشد پاک است و دین و اندیشه باعث پاکی یا نجاست جسم نمی‌شود؛ مگر آنکه فردی مراعات اصول بهداشتی را نکند.

مسئله ۳۴: قرآن کریم در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۲۸ مشرک را نجس خوانده است ولی این نجاست بر اساس مفهوم آیه به معنی آلودگی فکری است نه جسمی.

مسئله ۳۵: مشرک کسی است که برای خدا در ذات، صفات یا اختیاراتش شریک قائل باشد؛ اما آنچه که از آیه‌ی ۲۸ سوره توبه برداشت می‌گردد منظور از واژه‌ی «مشرکون» منحصر به مشرکین ساکن حجاز می‌باشد و حکم عام از آن و تعمیم به دیگر مشرکان خارج از حجاز، صحیح به نظر نمی‌رسد.

مسئله ۳۶: سگ و خوک مطلقاً پاک بوده و حکم بر نجاست آنان هیچ دلیل قرآنی و عقلی ندارد. بر اساس روایات هم با اغماض و چشم پوشی می‌توان تنها بذاق آنان را نجس (قذر) دانست که امروزه با وجود واکسن‌ها و داروهای حیوانات این بخش نیز بلا موضوع است.

مسئله ۳۷: برخلاف آنچه که مشهور است، در واقعیت حیوانی به اسم «سگ آبی» یا «خوک آبی» وجود ندارد، زیرا به عنوان مثال، حیوانی که به اسم «سگ آبی» شناخته می‌شود، «سنجاب سان» است و هیچ ربطی به «سگ خشکی» ندارد و نام گذاری او یک اشتباه عرفی است.

مسئله ۳۸: ققاع (یعنی آب جو)، شراب و دیگر مسکرات و همچنین الکل پاک هستند ولی خوردن و آشامیدن آن‌ها حرام است.

مسئله ۳۹: خوردن مردار حرام است ولی دلیلی بر حکم نجاست آن نیست؛ بلکه تعیین آلودگی مرداری در حیطة‌ی اختیار شرع نبوده و مربوط به متخصصین بهداشتی است.

مسئله ۴۰: به اعتبار آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده: «وَمَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ»، حیوانی که برای غیر خدا یا به نیت غیر خدا ذبح گردد خوردنش حرام است ولی لاشه‌ی حیوان ذبح شده، نجس شرعی نیست.

مسئله ۴۱: در استفاده از چرم فرقی ندارد که حیوان با یاد خدا ذبح شده باشد یا خیر. ولی اگر حیوانی را تنها به دلیل استفاده از پوستش کشته باشند، پوشیدن این لباس در انجام امور عبادی ممنوع بوده و نیز در غیر عبادات هم لازم است ترک شود.

مسئله ۴۲: در اینکه چیزی نجس شده یا خیر، تنها علم و آگاهی خود فرد مورد قبول است و گفته‌ی دیگران در این مورد معتبر نیست زیرا معمولاً چیزی که نجس می‌شود همراه با اثر خارجی (رنگ و بو) است.

مسئله ۴۳: اگر نجاست گوشه‌ای از ظرف مایع باشد، گوشه‌ی دیگر ظرف نجس نیست، مگر آنکه نجاست در تمام مایع یکسان پخش شود. فرض کنید فردی در حال خوردن آب از یک کاسه است، قطره‌ای خون از بینی‌اش می‌چکد، در اینجا تنها گوشه‌ای که خون چکیده نجس است و گوشه‌ی دیگر که فعلاً خون به آن سرایت نکرده نجس نیست مگر آنکه نجاست به گوشه‌ی دیگر سرایت کند. نیز در مایعاتی که خاصیت جداشوندگی دارد یا نیمه جامدها، تنها همان قسمتی که نجاست بر خورد کرده نجس خواهد بود.

احکام طهارت

مسئله ۴۴: همین که آب یا خورشید، عین نجاست را از روی شیء از میان ببرد، آن شیء پاک می‌شود. بنابراین به عنوان مثال اگر عین خون را با آب یا خورشید از لباس برطرف کنند و تنها رنگ خون باقی مانده باشد، لباس پاک است.

مسئله ۴۵: اگر ظاهر چیزی که قابل پختن یا جوشیدن است نجس شود، با یک بار آب ریختن روی آن و خالی کردن، پاک می شود، اگر آن چیز را بپزند یا بجوشانند چون آلودگی بهداشتی نجاست معمولاً از میان می رود، خوردن آن مشکلی ندارد مگر آنکه مقدار نجاست به اندازه ای باشد که غلبه داشته باشد.

مسئله ۴۶: نجس کردن عمدی مساجد و مشاهد مشرفه که برای مسلمانان دارای احترام است و اماکن مقدس ادیان و مذاهب مختلف، حرام خواهد بود.

مسئله ۴۷: بر اساس آیه ۴۳ سوره نساء: «وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا»، حضور و توقف فردی که جُنُب یا زنی که حائض است در مساجد و مشاهد مشرفه بلامانع بوده و تنها چیزی که برای آنان ممنوع است، به جا آوردن عبادات است تا زمانی که خود را پاک کنند.

مسئله ۴۸: ورود غیر مسلمانان به مساجد و مشاهد مشرفه بلامانع است.

احکام تخلی

مسئله ۴۹: کشف عورت در میان نگاه دیگران ممنوع است لذا مکلف باید در مواقع تخلی (دستشویی کردن) عورت خود را از نگاه دیگران محفوظ کند.

مسئله ۵۰: مکلفی که در حین تخلی است، اگر شکم و عورت جلوی او روبرو یا پشت به قبله باشد، مانعی ندارد (لعدم الدلیل)، ولی رعایت عرف بهتر است.

مسئله ۵۱: مخرج بول و غائط با از بین بردن عین نجاست، پاک می شود و نیازی به شستن با آب نیست؛ هر چند که شستن با آب بهتر است.

ملاقات با نجاست

مسئله ۵۲: جسم پاک در ملاقات با جسم نجس تنها در صورتی نجس می شود که در یکی از آن دو رطوبت مسریه باشد. لذا اگر هر دو خشک یا نم باشند نجاست سرایت نمی کند.

مسئله ۵۳: در ملاقات شیء جامد یا مایعات غلیظ با نجاست با رطوبت مسریه فقط موضع اتصال نجس می شود نه تمام شیء یا مایع ملاقی.

مسئله ۵۴: متنجس در صورتی باعث سرایت نجاست می شود که آثار نجاست (رنگ یا بو یا مزه) در آن «غلبه» داشته باشد.

احکام وضو - غسل - تیمم

مسئله ۵۵: وضو مقدمه واجب برای ادای نماز است یعنی اگر کسی قصد اقامه نماز دارد واجب است تا وضو بگیرد؛ ولی اگر وقت نماز نباشد و مکلف قصد اقامه نماز نداشته باشد وضو واجب نیست.

مسئله ۵۶: به اعتبار آیهی ۶ سوره مائده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»، واجب است مسلمانان، برای اقامه‌ی هر يك از نمازهای یومیه وضو بگیرند. بنابراین اگر مکلف پیش از آنکه وقت نماز داخل شده باشد یا قصد نماز نداشته و وضو گرفته است اقامه‌ی نماز با آن وضو خالی از اشکال نیست به اعتبار «إِذَا قُمْتُمْ».

مسئله ۵۷: وضو عبارت است از شستن صورت و دست‌ها و مسح سر و روی پاها.

مسئله ۵۸: درازای صورت را از بالای پیشانی جایی که موی سر بیرون می آید تا آخر چانه باید شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت شست و وسط قرار می گیرد باید شسته شود و برای آنکه یقین کنند این مقدار کاملاً شسته شده بهتر است کمی اطراف آن را نیز بشوید.

مسئله ۵۹: منظور از صورت «وُجُوهَكُمْ» در آیهی ۶ سوره‌ی مائده آن بخشی است که عرفاً «صورت» گفته می شود، بنابراین اگر کسی صورتی کوچکتر یا بزرگتر از متعارف دارد یا موی سر ندارد، باید مطابق متعارف صورتش را بشوید و همچنین است در مورد شستن دستان.

مسئله ۶۰: موی ابرو، ریش و سیل اگر به مقداری باشد که پوست زیر آن دیده نشود لازم نیست که آب به زیر موها برسد ولی اگر پوست زیر آن دیده می شود باید آب را به پوست برساند.

مسئله ۶۱: در وضو، شستن صورت و دست لازم است یعنی باید به گونه باشد که آب بر آنها جاری گردد و مسح کفایت نمی کند.

مسئله ۶۲: بعد از شستن صورت باید دست ها را از آرنج (مرفق) تا سر انگشتان بشوید.

مسئله ۶۳: کلمه «إِلَى الْمَرْفِقِ» ضمیر تحدید است نه جهت و سمت. بنابراین فرقی نمی کند که دست ها از آرنج به سمت انگشتان شسته شود یا برعکس بلکه قصد شسته شدن دست ها تا آرنج می باشد.

مسئله ۶۴: برای آنکه یقین کند آرنج را کاملاً شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را نیز بشوید.

مسئله ۶۵: کسی که پیش از شستن صورت دست های خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان را مجدداً بشوید و اگر تا مچ بشوید وضو صحیح نیست.

مسئله ۶۶: اگر کسی انگشتر یا دست بند دارد باید آب را به زیر آن برساند.

مسئله ۶۷: اگر جایی از صورت یا دست که باید شسته شود با مواد چربی؛ رنگ های صنعتی روغنی یا لاک ناخن پوشیده شده باشد لازم است که برطرف گردد به طوری که عرفاً بگویند که پاك گردیده و لازم نیست وسواس به خرج دهند.

مسئله ۶۸: بعد از شستن هر دو دست باید با تری آب وضو که در دست مانده سر را مسح کند و بهتر است با کف دست راست از بالا به پایین انجام دهد.

مسئله ۶۹: مسح تمام سر لازم نیست بلکه مسح روی سر به مقداری که عرفاً صدق مسح کند کفایت می کند ولی نباید مسح سر کمتر از سه انگشت دست باشد.

مسئله ۷۰: کسی که موی بلند دارد می‌تواند روی همان مورا مسح کند و رساندن آب به زیر موی یا انتهای بلندی موی، لازم نیست.

مسئله ۷۱: بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده، روی پاها را از سر انگشتان تا برآمدگی روی پا مسح کند و بهتر است تا مفصل مسح نماید.

مسئله ۷۲: مسح روی جوراب یا کفش کافی نیست ولی اگر به واسطه‌ی سرمای شدید یا اضطرار نتواند کفش و جوراب را بیرون آورد، تیمم نماید.

مسئله ۷۳: از واجبات وضو، بر اساس آیه‌ی ۶ سوره‌ی مائده، شستن ترتیبی اعضای وضو است، یعنی پس از نیت اول صورت شسته شود، سپس دست‌ها و در آخر سر و پاها مسح شوند.

مسئله ۷۴: در شستن دو دست و مسح دو پا، از آیه‌ی ۶ سوره‌ی مائده ترتیب استفاده نمی‌شود ولی بهتر است که ابتدا دست راست و سپس دست چپ شسته شود و ابتدا پای راست با دست راست و سپس پای چپ با دست چپ مسح گردد.

مسئله ۷۵: موالات یعنی پی در پی بودن که یکی دیگر از واجبات وضو می‌باشد و مکلف نباید بین اجزاء وضو فاصله‌ی زمانی قابل توجهی بیندازد.

مسئله ۷۶: جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح صحیح نیست. ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می‌شود بگویند فقط از رطوبت کف دست است اشکال ندارد.

مسئله ۷۷: اگر محلی از وضو مجروح، شکسته یا دمل دارد که روی آن را بسته‌اند و باز کردن آن ضرر دارد می‌توان روی همان بسته وضوی جیره بگیرد و آب وضو یا مسح را روی همان جیره بکشد.

مسئله ۷۸: آب وضو باید مطلق باشد و با آب مضاف وضو صحیح نیست. همچنین آب باید پاک شرعی باشد.

مسئله ۷۹: آب وضو و مکان وضو باید مباح باشد و استفاده از آب و مکان غصبی ممنوعیت شرعی داشته و وضو صحیح نمی باشد.

مسئله ۸۰: از نه‌های بزرگ و رودخانه‌ها هر کسی می‌تواند وضو بگیرد و اجازتی از صاحبان آن لازم نیست زیرا وضو تصرف باطل در مال غیر نمی باشد.

مسئله ۸۱: اگر کسی مریض باشد یا اعضای وضوی او به گونه‌ای مجروح شود که آب برایش ضرر داشته باشد باید برای نماز تیمم کند.

مسئله ۸۲: اگر کسی آب ندارد، باید تفحص کند تا آب بیابد و چنانچه نتوانست آبی پیدا کند، باید تیمم نماید.

مسئله ۸۳: اگر کسی آب کمی دارد و می‌ترسد که دچار عطش مفرط گردد و مقدار آب برای رفع عطش و گرفتن وضو کافی نیست، باید تیمم کند.

مسئله ۸۴: برای پنج چیز وضو گرفتن واجب است:

اول: نمازهای واجب غیر از نماز میت. دوم: سجده و تشهد فراموش شده اگر بین آن‌ها و نماز حدشی از او سر زده باشد ولی برای سجده سهو وضو واجب نیست. سوم: طواف واجب خانه‌ی کعبه. چهارم: مس نمودن خط قرآن. پنجم: آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن از مستراح و مانند آن.

مسئله ۸۵: کسی که نذر یا عهد کرده یا قسم خورده که وضو بگیرد؛ این وضو مستحبی است و واجب نیست، بلکه وفای به نذر و عهد و قسم واجب است هر چند که در تحقق نذر اشکال است.

مسئله ۸۶: وضو گرفتن یک رفتار سلوکی است لذا مناسب است ظرف وضو از طلا و نقره نباشد، اما اگر ظرف از طلا و نقره هم بود، وضو گرفتن در آن باطل نیست.

مسئله ۸۷: آن چیزی که در وضو و غسل باید آب به آن برسد پوست است، لذا وقتی که ناخن مانعی طبیعی برای رسیدن به پوست باشد، لاک روی ناخن هم وضو را باطل نمی‌کند.

مسئله ۸۸: اگر کسی در حین نماز، شک کند که وضو دارد یا خیر، نباید به شک خود اعتنا کند و باید به نماز ادامه دهد.

مسئله ۸۹: سه چیز، وضو برای عبادات را باطل می‌کند: ۱. خروج غائط و بول از مخرج طبیعی ۲. خوابی که بر اثر آن چشم نبیند و گوش نشنود ۳. ارضاء شدن جنسی در مرد وزن (رابطه‌ی جنسی یا استمناء).

مسئله ۹۰: اگر در خواب گوش او بشنود ولی چشمانش نبیند یا بالعکس، چون کاملاً به خواب نرفته وضوی او باطل نشده است.

مسئله ۹۱: غسل جنابت به خودی خود مستحب است ولی برای خواندن نماز، گرفتن روزه و مانند آن واجب می‌شود به اعتبار آیه‌ی ۶ سوره مائده: «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا». اما برای نماز میت و سجده‌ی شکر و سجده‌های واجب قرآن، غسل جنابت لازم نیست.

مسئله ۹۲: به اعتبار اطلاق «فَاطَّهَّرُوا» در آیه‌ی ۶ سوره مائده و «تَغَسَّلُوا» در آیه‌ی ۴۳ سوره نساء، منظور از غسل شستن تمام بدن است. بنابراین باید تمام بدن را شست و ترتیب و قاعده‌ای ندارد و همین مقدار که به نیت غسل و اجرای دستور شرع تمام بدن خود را بشوید کافی است.

مسئله ۹۳: غسل‌های واجب شش مورد است: اول: غسل جنابت. دوم: غسل حیض. سوم: غسل نفاس. چهارم: غسل استحاضه. پنجم: غسل میت. ششم: غسلی که به واسطه نذر و قسم و اینها واجب می‌گردد.

مسئله ۹۴: غسل میت از آنجایی که احترام به مُرده‌ی مسلمان است، واجب خواهد بود و باید با آب مطلق باشد.

مسئله ۹۵: در غسل میت، دین غسل دهنده شرط نیست، همین که کسی (با هر دینی) میت مسلمانی را با احترام غسل دهد کفایت می‌کند. نیز فرد غیر مکلف (غیر بالغ) چون در اسلام تابع والدین خود نیست، غسل دادن او واجب نخواهد بود.

مسئله ۹۶: غسل مس میت برگرفته از ادیان ابتدایی است و مبنای قرآنی ندارد ولی بر حسب مورد رعایت مسائل بهداشتی، ضروری است.

مسئله ۹۷: غسل جنابت کفایت از وضو می‌کند و دیگر لازم نیست وضو گرفته شود و در بقیه‌ی غسل‌های واجب همچنین است، به غیر از غسلی که به واسطه‌ی نذر و قسم واجب می‌گردد. مگر آنکه بعد از غسل کردن، حدثی از او سر زده باشد که در این صورت واجب است وضو هم بگیرد.

مسئله ۹۸: در چند مورد به جای وضو و غسل باید تیمم کرد: اول: بیماری که آب برای او ضرر دارد. دوم: مسافر یا کسی که آب کافی ندارد و قادر به تهیه آب نیست. سوم: کسی که بدن و لباسش آلوده به حدثی شده و فاقد آب است. چهارم: کسی که جنب شده و آب کافی برای غسل کردن ندارد.

مسئله ۹۹: دستور تیمم بدل از وضو و غسل از آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی نساء چنین می‌باشد: اول: نیت. دوم: زدن کف دو دست بر چیزی که تیمم با آن صحیح است. سوم: کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن از جایی که موی سر می‌روید تا ابروها و بالای بینی و احتیاط مستحب کشیدن دست‌ها روی ابروها. چهارم: کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و کشیدن دست راست به پشت دست چپ.

مسئله ۱۰۰: دستور تیمم بدل از وضو با تیمم بدل از غسل به اعتبار آیه‌ی تیمم، تفاوتی ندارد.

مسئله ۱۰۱: بر هر کجای زمین که انسان دلیلی بر ناپاکی آن ندارد می‌شود تیمم کرد، چه خاک باشد چه سنگ چه شن؛ ولی خاک مقدم است.

مسئله ۱۰۲: در تیمم، مسح عرفی کافی است و دقت و تعمق لازم نیست.

مسئله ۱۰۳: در تیمم مانند وضو ترتیب و موالات یعنی پی در پی بودن اجزاء تیمم، واجب و شرط صحت است.

احکام حیض

مسئله ۱۰۴: دختران با بیرون آمدن خون حیض برای عبادات شرعی، مکلف می‌شوند و این موضوع سن مشخصی نداشته و کاملاً یک رویه‌ی طبیعی است که در افراد مختلف، متفاوت می‌باشد. یائسگی در زنان هم همینطور بوده و سن مشخصی ندارد زیرا ندیدن خون حیض یک رویه‌ی طبیعی فردی در بدن است و در این زمینه، تفاوتی میان زن قریشی و غیرقریشی (سید و غیرسید) نیست. در این موضوع تنها نظر کارشناسان و متخصصان زنان اعتبار دارد.

مسئله ۱۰۵: مشخص کردن تعداد روزهای حیض برای دختران و زنان، امری نشدنی است زیرا برای یک امر طبیعی که برای هر انسانی متفاوت است، نمی‌توان معیار ثابتی قرار داد.

احکام نماز

نمازهای واجب یومیه

مسئله ۱۰۶: نمازهای واجب یومیه پنج مورد است: ظهر و عصر؛ هر کدام چهار رکعت. مغرب سه رکعت. عشا چهار رکعت و صبح دو رکعت.

اوقات نمازهای یومیه

مسئله ۱۰۷: زمانی که خورشید پس از طلوع به متنها علیه خود می‌رسد که اگر چوبی را راست در زمین قرار دهند سایه‌ی آن به کمترین درجه‌ی خود رسیده و تمایل به شرق کرده و زیاد می‌شود، وقت نماز ظهر است؛ و میانه‌ی ظهر تا غروب آفتاب وقت، نماز عصر می‌باشد.

مسئله ۱۰۸: زمانی که خورشید غروب می‌کند، وقت نماز مغرب است و بهتر است که سرخی غروب از بین برود. و از تاریکی کامل تا نیمه شب، وقت نماز عشاء یا خفتن است.

مسئله ۱۰۹: زمانی که در نزدیکی صبح سپیده‌ای از طرف مشرق روبه بالا حرکت می‌کند که آن را فجر اول گویند؛ وقتی که آن سپیده پهن شد فجر دوم و وقت نماز صبح است تا وقتی که خورشید طلوع کند.

مسئله ۱۱۰: آنچه که از آیات ۷۸ و ۷۹ سوره‌ی اسراء برداشت می‌شود این است که اگر کسی نمازهای یومیه را در وقت مقرر خود اقامه نکند؛ وقت ادای نمازهای یومیه تنگ نیست؛ یعنی از ظهر تا غروب می‌توان نماز ظهر و عصر را به

جا آورد و از غروب آفتاب تا نیمه شب وقت نماز مغرب و عشا است. اما بهتر است هر نماز را در وقت خودش بجا آورد و در اقامه‌ی آن تعلل نکند.

مسئله ۱۱۱: نمازهای یومیه جزو عبادات روزانه می‌باشد که واجب است یک فرد مسلمان در اوقات مشخص آن نمازها را اقامه نماید، و اگر چنانچه نمازی را به تأخیر بیندازد یا فراموش کند تا وقت مخصوص یا مشترکش بگذرد و آن نماز فوت شود؛ به اعتبار عدم نص صریح و دلیل معتبر، ادای قضای آن محل اشکال است.

مسئله ۱۱۲: تمامی عبادات فردی، به اعتبار آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی نجم: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»، به گردن خود شخص مکلف است.

مسئله ۱۱۳: اگر عبادتی فوت گردد مانند روزه که نص صریح بر ادای قضای آن در قرآن بیان شده باید آن را ادا نماید و نمی‌تواند برای ادای عبادتی - چه در حیات و چه در ممات - کسی را اجیر کرده تا در ازای مبلغی عبادت‌های قضای او را بجا آورد، به اعتبار آیه‌ی ۱۸ از سوره‌ی فاطر:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمْلِهَآ لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يُحْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَرَكَا فِئْتَمًا يَتَرَكَ لِنَفْسِهِ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ - هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نکشد. و اگر

گرانباری کسی را به حمل کردن بار خود فراخواند، هر چند خوشاوند او باشد، از حمل آن سرباز زند. توقف کسی را می‌تواند که از پروردگارشان، نادیده، بپیماند و نماز می‌گزارند. و هر که پاك شود برای خود پاك شده. و سرانجام همه به سوی خداست.

مسئله ۱۱۴: اگر کسی در انجام برخی از اجزاء وضو یا نماز عاجز باشد، می‌تواند نایب بگیرد تا او را کمک نماید ولی نمی‌تواند انجام کل عبادت را به گردن فرد دیگری بیندازد یا وصیت نماید تا کسی را برای ادای نماز و روزه‌های فوت شده‌اش اجیر نماید.

مسئله ۱۱۵: بر اساس ضوابط جمع در دستور اقامه‌ی نماز، نمازهای یومیه - ولو با اهل خانه - واجب است به جماعت خوانده شود. ولی اگر به هر دلیلی تنها باشد و نتواند به مسجدی رود، اگر فرادی نیز به جا آورد کافی است.

احکام قبله

مسئله ۱۱۶: خانه‌ی کعبه که در مکه مکرمه می‌باشد، قبله است و باید به سمت آن نماز خواند؛ ولی کسی که دور است اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافی است. و همچنین است کارهایی که می‌باید رو به قبله انجام شود.

مسئله ۱۱۷: امروزه وسایل و امکاناتی وجود دارد که در هر کجا می‌توان سمت قبله را تعیین کرد. بنابراین تشخیص سمت قبله با استفاده از آن امکانات موجود کار دشواری نیست.

مسئله ۱۱۸: کسی که نماز را ایستاده می‌خواند باید صورت، سینه، شکم و بنابر احتیاط جلوی پاهای او رو به قبله باشد. همچنین کسی که ناچار است نشسته نماز بخواند.

مسئله ۱۱۹: کسی که قادر نیست نماز را نشسته بخواند؛ خواندن نماز به صورت خوابیده محل اشکال است، به دو دلیل؛ اول: عدم التکلیف الا بقدر وسع و دوم: عدم رعایت ارکان.

مسئله ۱۲۰: حکم کسی که خوابیده و قادر به ایستادن و نشستن نیست مانند کسی است که در اضطرار و خوف است، بنابراین به نیت نماز تکبیر و تحمید و تسبیح بخواند کافی است.

احکام پوشش و لباس نمازگزار

مسئله ۱۲۱: مرد باید در حال نماز اگر چه کسی او را نبیند، عورتین خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانو پوشیده باشد.

مسئله ۱۲۲: به دلیل نبود آیه، نص معتبر و روایت قطعی، تنها پوشش عورتین واجب است، ولی بهتر است مرد یا زن در موقع نماز از ساق پا تا زیر گردن‌شان پوشیده باشد، و نیازی نیست که دودست، گردن، صورت، و موی خود را بپوشانند.

مسئله ۱۲۳: اگر کسی عمداً در نمازش عورتش را نپوشاند نمازش باطل است؛ و در صورت ندانستن مسئله، نمازش صحیح است ولی بهتر آن است که نماز را اعاده نماید.

مسئله ۱۲۴: اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیدا است باید آن را بپوشاند و اگر پوشاندن سریع ممکن نیست، بهتر است نماز را تمام کند و پس از پوشاندن دوباره بخواند.

مسئله ۱۲۵: انسان در حال ناچاری می‌تواند خود را با علف و برگ درختان بپوشاند، اما گل ستر نیست ولو در حال ناچاری باشد.

مسئله ۱۲۶: اگر انسان در موقعیتی قرار دارد که برای نماز چیزی ندارد خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که پیدا می‌کند باید نماز را به تأخیر بیندازد و اگر چیزی پیدا نکرد تکلیفی بر او نیست به اعتبار «عدم التکلیف الا بقدر الوسع».

مسئله ۱۲۷: لباس نمازگزار چهار شرط دارد:

اول: پاک باشد.

دوم: مباح باشد.

سوم: از اجزاء مردار نباشد.

چهارم: از حیوان حرام گوشت نباشد.

مسئله ۱۲۸: لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی عمداً با بدن و لباسی که به نجاست شرعی آلوده باشد نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسئله ۱۲۹: اگر کسی یقین به پاک بودن لباس و بدن خود دارد و بعد از نماز بفهمد که لباس یا بدنش نجس بوده، نمازش صحیح است.

مسئله ۱۳۰: کسی که غیر از لباس نجس، لباس دیگری ندارد و نمی‌تواند لباس پاکی تهیه کند و به حسب شرایط مانند سرما، قادر به بیرون آوردن لباس نیز نمی‌باشد، باید با همان لباس نماز را بخواند.

مسئله ۱۳۱: لباس نمازگزار باید مباح باشد یعنی غصبی نباشد. پس اگر در لباسی حتی نخ یا دکمه‌ای غصبی باشد نماز باطل است.

مسئله ۱۳۲: اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است. ولی اگر کسی خودش لباسی را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده است و با آن نماز بخواند نمازش صحیح است مگر آنکه چنان بی‌مبالا باشد که اگر به یاد هم آورد اعتنا نمی‌کند، در این صورت بنابر اقوی نمازش باطل است.

مسئله ۱۳۳: لباس نمازگزار نباید از اجزاء حیوان مرده‌ای که خون جهنده دارد باشد. بلکه اگر از حیوان مرده‌ای که مانند ماهی یا مار خون جهنده ندارد یا حیوانی که تنها به جهت لباس درست کردن کشته شده، لباس درست کنند؛ اقوی آن است که با آن نماز نخوانند.

مسئله ۱۳۴: اگر چیزی از مردار - چه حلال گوشت چه حرام گوشت - مانند مو و پشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد، نمازش صحیح است.

مسئله ۱۳۵: لباس نمازگزار نباید از اجزای حیوان حرام گوشت باشد ولی اگر مویی از حیوان حرام گوشتی در لباس نمازگزار باشد، نمازش صحیح است.

مسئله ۱۳۶: اگر به لباس نمازگزار موی سگ، گرگ، خوک، گربه یا هر حیوان دیگری چسبیده باشد، نمازش صحیح خواهد بود.

مسئله ۱۳۷: استفاده از طلا و ابریشم برای مرد بی‌اشکال است و نص و دلیلی عقلی بر حرمت استفاده طلا برای مرد نیست.

مسئله ۱۳۸: اگر کسی زخم یا جراحت یا دملی در بدن دارد که به واسطه‌ی آن لباس یا بدنش به خون آلوده می‌شود، نمازش صحیح است.

مسئله ۱۳۹: اگر کسی بدن یا لباسش به اندازه‌ای کمتر از گودی کف دست به خون آلوده گردد، نمازش صحیح است.

مسئله ١٤٠: پوشیدن لباس سیاه، چرک و لباسی که متعلق به کسی است که مراعات بهداشت را نمی‌کند؛ و لباسی که نقش صورت دارد و دست کردن انگشتی که نقش صورت دارد مکروه است.

مکان نمازگزار

مسئله ١٤١: مکان نمازگزار باید مباح باشد، یعنی غصبی نباشد.

مسئله ١٤٢: در مکان غصبی نماز باطل است چه ملک از آن غیر باشد چه منفعت آن؛ مگر آنکه مالک ملک یا نافع آن اجازه دهد.

مسئله ١٤٣: کسی که در ملک غصبی نماز می‌خواند اگر چه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد نمازش باطل است.

مسئله ١٤٤: کسی که در مکان غصبی محبوس گردد می‌تواند نماز بخواند و همچنین کسی که مضطر گردد.

مسئله ١٤٥: اگر در جایی که نمی‌داند غصبی است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد؛ یا در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید نمازش صحیح است.

مسئله ١٤٦: ملکی که مشترک بین چند نفر است، یکی از آنان نمی‌تواند بدون رضایت دیگران در آن تصرف کند و نماز بخواند.

مسئله ١٤٧: تصرف و نماز در ملک میتی که بدهکار است و حقوق مردم در مال او است جائز نیست، ولی اگر بدهی او را بدهند تصرف و نماز در ملک او مانعی ندارد.

مسئله ١٤٨: در زمین وسیع که درب و دیوار ندارد مانند مزارع کشاورزی، بی‌اجازه‌ی مالک می‌شود نماز خواند، مگر آنکه نهی کرده باشد.

مسئله ١٤٩: نماز خواندن در کلیسا، کنیسه، صومعه و معابد بی‌اشکال است، به دلیل: «لاصالة الاباحه».

مسئله ۱۵۰: در جائی که ماندن در آن اشکال عقلی دارد مانند سقفی که نزدیک است خراب شود، نماز جائز نیست.

مسئله ۱۵۱: روی چیزی که ایستادن و نشستن رویش حرام است مانند فرش که اسم خدا بر آن نوشته شده، نماز خواندن جائز نیست و بنابر احتیاط نماز باطل است.

مسئله ۱۵۲: نماز خواندن در مقبره‌ها، حمام‌ها، زمین شور و زار، روی قبرها، مجاری آب‌ها، روی برف و سر راه مردم مکروه است.

مسئله ۱۵۳: نماز خواندن در محلی که اطمینان به تمام کردن نماز نیست جائز نمی‌باشد. مانند جایی که باد سخت می‌وزد یا باران شدید می‌بارد یا جمعیت زیادی حضور دارد.

مسئله ۱۵۴: مکان نمازگزار باید پاک باشد. یعنی آلوده به نجاست نباشد.

مسئله ۱۵۵: نماز خواندن در جایی که سقف آن کوتاه است و نمی‌توان در آنجا راست ایستاد، یا به قدری کوچک است که جای رکوع و سجود نمی‌باشد، جائز نیست مگر در صورت اضطرار.

مسئله ۱۵۶: مکان نمازگزار باید ثابت باشد یعنی متحرك و لرزان نباشد. بنابراین نماز در حال سواری بر روی حیوان یا اتومبیل یا قطار یا هواپیما یا کشتی جائز نبوده و مکلف در این موارد تکلیفی هم نخواهد داشت، مگر در حال اضطرار.

مسئله ۱۵۷: مساوی بودن زن و مرد در زمان نماز بلامانع است و اقوی این است که در حین نماز در یک مکان، زن جلوتر بایستد.

مسئله ۱۵۸: اگر زن برابر مرد یا جلوتر بایستد و با هم وارد نماز شوند، نمازشان صحیح است.

مسئله ۱۵۹: سطح جای پیشانی نمازگزار در زمان سجده نباید از سطح جای زانو‌ها و سر انگشتان پای او بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پایین‌تر باشد و بهتر هم سطحی آن‌ها است.

مسأله ۱۶۰: نماز خواندن در محلی که تار و آلات موسیقی استعمال می‌کنند، بلامانع است.

مسأله ۱۶۱: بهتر است حتی‌الامکان نماز را در مسجد و به جماعت بخوانند بنابر تأکید مکرر در آیات مختلف قرآن.

اذان و اقامه

مسأله ۱۶۲: اذان یعنی اعلام کردن و جار زدن وقت نماز؛ و اقامه اعلام شروع اقامه نماز است و برای زن و مرد مستحب است که پیش از نمازهای واجب یومیة اذان و اقامه بگویند.

مسأله ۱۶۳: اذان و اقامه واجب نیست و در قرآن امری به آن وارد نشده بنابراین ترك آن موجب بطلان نماز نیست.

مسأله ۱۶۴: اذان هجده جمله است: «الله اكبر» چهار مرتبه، «اشهد ان لا اله الا الله؛ اشهد ان محمداً رسول الله؛ حیّ علی الصلوة؛ حیّ علی الفلاح؛ حیّ علی خیر العمل؛ الله اكبر؛ لا اله الا الله» هریك دو مرتبه. و اقامه هفده جمله است: دو مرتبه «الله اكبر» از اول اذان و يك مرتبه «لا اله الا الله» تا آخر آن كم می‌شود و بعد از گفتم «حیّ علی خیر العمل» باید دو مرتبه «قد قامت الصلوة» اضافه نمود.

مسأله ۱۶۵: «اشهد ان علیا ولی الله» به اجماع تمامی ققههای شیعه جزو اذان و اقامه نبوده و گفتن آن اگر موجب تفرقه و عداوت میان فرق مسلمانان شود، جائز نیست.

واجبات نماز

مسأله ۱۶۶: واجبات نماز یازده چیز است. اول: نیت. دوم: قیام یعنی ایستادن. سوم: تکبیرة الاحرام؛ یعنی گفتن الله اكبر در اول نماز. چهارم: ركوع.

پنجم: سجود. ششم: قرائت. هفتم: ذکر. هشتم: تشهد. نهم: سلام. دهم: ترتیب. یازدهم: موالات؛ یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز.

مسئله ۱۶۷: بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان عمداً یا اشتبهاً آن‌ها را به جا نیاورد یا اضافه کند نماز باطل است؛ و بعضی دیگر رکن نیست یعنی اگر اشتبهاً کم گردد نماز باطل نمی‌شود. و رکن نماز پنج چیز است. اول: نیت. دوم: تکبیرة الاحرام. سوم: قیام متصل به رکوع؛ یعنی ایستادن پیش از رکوع. چهارم: رکوع. پنجم: دو سجده از يك رکعت.

نیت

مسئله ۱۶۸: نیت یعنی قصد کاری را کردن، و در عبادات به این معناست که باید آن را برای اطاعت و انجام فرمان و تقرب به خداوند به جا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذرانند یا مثلاً به زبان بگویند که مثلاً چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قرۃ الی الله.

مسئله ۱۶۹: اگر کسی که نماز می‌خواند و قصد او معلوم باشد که مثلاً نماز ظهر را می‌خواند کافی است و لازم نیست اسم نماز را به زبان بیاورد.

مسئله ۱۷۰: انسان باید فقط برای انجام امر خداوند نماز بخواند و نیت باید خالص باشد. پس کسی که ریا کند؛ یعنی برای ظاهر فریبی، تقدس‌نمایی و نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش باطل است؛ خواه فقط برای ظاهرنمایی نزد مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

مسئله ۱۷۱: اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد نماز باطل است. چه آن قسمت واجب باشد مانند حمد و سوره یا مستحب باشد مانند قنوت؛ بلکه اگر تمام نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد یا پارک یا معابر؛ یا در وقت مخصوصی باشد مثل اول وقت؛ یا به طرز مخصوصی باشد مثلاً با جماعت نماز بخواند یا سعی کند کلمات

را غلیظ‌تر از حد معمول ادا نماید یا هر کاری که شائبه تقدس‌نمایی را داشته باشد، نماز را باطل می‌کند.

تکبيرة الاحرام

مسأله ۱۷۲: گفتن الله اکبر در ابتدای هر نماز واجب و رکن است و باید دو کلمه الله اکبر را پشت سر هم بگوید و جائز نیست که ترجمه‌ی آن را بگوید، یعنی باید به عربی بیان گردد.

مسأله ۱۷۳: تکبيرة الاحرام به معنای آغاز کردن نماز است و از این رو بدان احرام می‌گویند که برخی افعال در زمان نماز ممنوع می‌گردد، مانند تکان دادن بدن و گرداندن صورت به اطراف و سخن گفتن و مانند این‌ها.

مسأله ۱۷۴: ترك تکبيرة الاحرام چه عمداً چه سهواً مبطل نماز است.

مسأله ۱۷۵: احتیاط مستحب آن است که تکبيرة الاحرام نماز را به چیزی که قبل از آن می‌خواند، یا بعد از آن می‌خواند نچسباند و اندکی میان‌شان فاصله بگذارد.

مسأله ۱۷۶: در موقع گفتن تکبيرة الاحرام باید بدن آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد تکبيرة الاحرام بگوید باطل است.

مسأله ۱۷۷: تکبیر را باید طوری بیان کند که خود بشنود و اگر به هر واسطه‌ای طوری بیان کند که خود نشنود صحیح نیست.

مسأله ۱۷۸: کسی که لال است یا زبان او اشکالی دارد که نمی‌تواند الله اکبر را درست بگوید، باید به هر طور که می‌تواند بگوید ولو به تکان دادن زبان و خطور به قلب تکبیر را بگوید.

مسأله ۱۷۹: برای تکبيرة الاحرام باید دست‌ها را تا محاذی گوش بلند کند و بهتر است وقتی شروع به گفتن تکبیر می‌کند دست‌ها را بلند کند و وقتی به انتهای تکبیر می‌رسد دست‌ها به محاذی گوش رسیده باشد.

مسئله ۱۸۰: اگر شك كند كه تكبيرة الاحرام را گفته يا نه چنانچه مشغول خواندن قرائت شده باشد يا نشده باشد، به شك خود اعتنا نکند.

مسئله ۱۸۱: اگر شك كند كه تكبيرة الاحرام را صحيح گفته يا نه، چنانچه مشغول خواندن قرائت شده به شك خود اعتنا نکند و اگر قرائت نخوانده بايد تكبير را بگويد و احتياط واجب آن است كه صورت خود را از قبله بگرداند و سپس تكبير را بگويد.

قيام (ايستادن)

مسئله ۱۸۲: يکي از واجبات نماز قيام، يعنى ايستادن است. قيام در حال تکبيرة الاحرام و در حال قرائت و قيام پيش از رکوع واجب است و بايد در اين سه حالت نمازگزار ايستاده و آرام باشد.

مسئله ۱۸۳: قيام بر سه چيز معتبر است. اول: راست ايستادن. دوم: آرام و بي حرکت بودن بدن. سوم: ايستادن روي پاها نه اينکه به ديوار يا چيزي تکیه دهد مگر در حالت اضطرار.

مسئله ۱۸۴: کسی که می تواند درست بایستد اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که به حالت ايستادن معمول و عرفی نباشد، نماز باطل است.

مسئله ۱۸۵: اگر موقع ايستادن از روي فراموشي بدن را حرکت دهد يا به طرفی خم شود يا به جائي تکیه دهد اشکال ندارد؛ ولی در قيام موقع تکبيرة الاحرام و قيام متصل به رکوع اگر از روي فراموشي باشد احتياط اعاده ي نماز است.

مسئله ۱۸۶: قيام موقعی که انسان در نماز مشغول قرائت يا تسيّحات می باشد، لازم است و بايد بدن آرام باشد.

مسئله ۱۸۷: اگر در بين نماز از ايستادن عاجز شود بايد بنشیند و اگر هم از نشستن عاجز شود، خواندن نماز به صورت خوابیده محل اشکال است: «لنفی حرج فی الآيات». ولی در هر شکل تا بدنش آرام نگرفته نباید چيزی بخواند.

مسئله ۱۸۸: انسان تا می‌تواند ایستاده نماز بخواند نباید بنشیند؛ مثلاً کسی که در موقع ایستادن بدنش حرکت می‌کند یا مجبور است به چیزی تکیه دهد یا بدنش را کج کند به شرطی که به مشقت نیفتد باید ایستاده نماز بخواند؛ و همچنین است حکم خمیدگی که شبیه رکوع باشد مثل اینکه مهره‌های کمرش دارای مشکل باشد یا به واسطه پیری کمرش خم شده است، در این صورت ایستادن بر نشستن مقدم است و اگر باعث مشقت، عسر و حرج شود، نشستن بر او مقدم خواهد بود.

مسئله ۱۸۹: مستحب است در حال ایستادن بدن را راست نگهدارد؛ شانه‌ها را پایین بیندازد؛ دست‌ها را روی ران‌ها بگذارد؛ انگشت‌ها را بهم بچسباند؛ جای سجده را نگاه کند؛ توجه به اطراف نکند؛ سنگینی بدن را به طور مساوی روی هر دو پا بیندازد؛ پاها را پس و پیش نگذارد؛ بیشتر از يك وجب بین دو قدم فاصله نگذارد و با خضوع و خشوع باشد.

قرائت

مسئله ۱۹۰: در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیّه، لازم است اول حمد و بعد از آن يك سوره‌ی تمام بخواند.

مسئله ۱۹۱: قرائت فاتحه‌الکتاب در رکعات اول و دوم نمازهای واجب جزو ملزومات است و ترك آن موجب نقصان نماز است. ولی اگر وقت نماز تنگ باشد یا انسان ناچار یا مضطر شود می‌تواند سوره را نخواند.

مسئله ۱۹۲: اظهر خواندن يك سوره‌ی کامل بعد از حمد است؛ پس چنانچه کسی بخشی از سوره‌های بلند قرآن را نیز پس از حمد بخواند، اشکالی در صحت نماز وارد نمی‌کند.

مسئله ۱۹۳: اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند نماز باطل است و اگر اشتبهاً سوره را پیش حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید باید سوره را موقوف کرده و بعد از خواندن فاتحه‌الکتاب سوره را از اول بخواند.

مسئله ۱۹۴: اگر حمد و سوره یا یکی از آن را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع متوجه شود نمازش صحیح است.

مسئله ۱۹۵: اگر پیش از آنکه برای رکوع خم شود بفهمد حمد و سوره را نخوانده باید بخواند؛ و اگر بفهمد سوره را نخوانده باید فقط سوره را بخواند، ولی اگر بفهمد که فقط حمد را نخوانده باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند. همچنین اگر خم شود و پیش از آنکه به رکوع برسد بفهمد حمد یا سوره یا هر دوی آن‌ها را نخوانده، باید بایستد و حمد و سوره را بخواند.

مسئله ۱۹۶: خواندن سوره‌هایی که سجده واجب دارد که عبارتند از «سجده»؛ «فصلت»، «النجم» و «العلق» در نماز جائز نیست و اگر سهواً یا اشتباهاً یکی از این سوره‌ها را خواند بهتر است آن را رها کرده و به همان مقدار اکتفا کند یا احتیاطاً سوره‌ای دیگر بخواند.

مسئله ۱۹۷: واجب است در نماز جهر و اخفات را مراعات کرد یعنی نه فریاد زد که صدایی نامعمول باشد و نه به گونه‌ای ادا کرد که نمازگزار صدای خود را نشنود و به این طریق هر نمازی را می‌شود خواند؛ ولی سنت مشهور بین فریقین این است که نماز صبح، مغرب و عشا را به گونه‌ای بخواند که اگر کسی در اطراف باشد قرائت را بشنود و در نماز ظهر و عصر بگونه بخواند که فقط خود نمازگزار بشنود.

مسئله ۱۹۸: اگر در جایی که باید نماز را بلند خواند، عمداً یا اشتباهاً آهسته بخواند یا در جایی که باید آهسته بخواند عمداً یا اشتباهاً بلند بخواند نمازش صحیح است، به استناد آیهی ۱۱۰ سورهی اسراء و همچنین عدم دلیل بطلان.

مسئله ۱۹۹: حکم جهر و اخفات برای زن و مرد در قرآن یکسان بیان شده و وجوب آهسته خواندن نماز برای زنان دلیل متقنی ندارد.

مسئله ۲۰۰: اگر بلند خواندن نماز موجب آزار اطرافیان باشد، مثلاً خوابیده باشند؛ نمازگزار باید از بلند خواندن نماز خودداری کند و اگر توجه نکند، نمازش باطل خواهد بود.

مسئله ۲۰۱: کسی که حمد و سوره و دیگر اجزاء نماز را نمی‌داند و می‌تواند یاد بگیرد باید قرائت و اجزاء نماز را یاد بگیرد و اگر به هر دلیلی نمی‌تواند، بهتر است نمازهایش را به جماعت بخواند.

مسئله ۲۰۲: مزد گرفتن برای یاد دادن واجبات نماز اشکال دارد و احتیاط واجب پرهیز از مزد گرفتن است.

مسئله ۲۰۳: در رکعت سوم و چهارم نماز می‌توان فقط یک حمد خواند؛ یا یک مرتبه تسبیحات اربعه؛ یعنی: «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر».

مسئله ۲۰۴: واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخواند.

رکوع

مسئله ۲۰۵: یکی از واجبات نماز رکوع است، یعنی در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه‌ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد بلکه اگر اطراف انگشتان به زانو برسد هم، کافی است.

مسئله ۲۰۶: هر گاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد مثلاً به چپ یا راست خم شود ولو دست‌های او به زانو برسد صحیح نیست.

مسئله ۲۰۷: کسی که دست یا زانوی او با دیگران فرق دارد، مثلاً دستش خیلی بلند است که اگر اندکی خم شود به زانو می‌رسد یا کوتاه‌تر است که باید خیلی خم شود تا دستانش به زانو برسد، باید به اندازه‌ی معمول که عرفی است خم شود.

مسئله ۲۰۸: خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد دیگر مثلاً برای برداشتن چیزی خم شود نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود.

مسئله ۲۰۹: کسی که نشسته نماز می‌خواند باید در رکوع به قدری خم شود که در حال ایستاده، خم می‌شد، ولی نیاز نیست صورتش به مقابل زانوهایش برسد.

مسئله ۲۱۰: در رکوع هر ذکرى مانند «الله اکبر»؛ «الحمد لله»؛ «لا اله الا الله» را یک تا سه مرتبه بگویند کافی است اما بهتر است يك مرتبه «سبحان ربی العظیم و بحمده» یا سه مرتبه «سبحان الله» بگویند و زیادتى ذکر مستحب است.

مسئله ۲۱۱: در حال خم شدن برای رکوع و همچنین در حال برخاستن از رکوع نباید ذکر رکوع را بگویند تا زمانی که بدن در حالت رکوع مستقر شده و آرام گیرد؛ ولی اگر در حال خم شدن یا برخاستن ذکرى نه به قصد رکوع بگویند اشکال ندارد.

مسئله ۲۱۲: در رکوع باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و در ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکرى که برای رکوع بیان شده بگویند، بهتر است بدن آرام باشد.

مسئله ۲۱۳: اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیر عمداً ذکر رکوع را بگویند، نمازش باطل است مگر آنکه پس از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر را به قصد رکوع بگویند.

مسئله ۲۱۴: اگر به واسطه ی بیماری مثلاً رعشه و مانند آن نتواند در رکوع آرام گیرد، نماز صحیح است ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود ذکر واجب رکوع را بگویند.

مسئله ۲۱۵: اگر نتواند به اندازه رکوع خم شود باید به چیزى تکیه کند و به قدرى که قادر است خم شود؛ و اگر هیچ نتواند خم شود باید بر روی صندلی یا چهارپایه ای نشسته و رکوع کند و اگر در حال نشسته هم نتواند خم شود با اشاره سر رکوع کند.

مسئله ۲۱۶: اگر بعد از خم شدن و رسیدن به حد رکوع، سر بردارد و دو مرتبه به اندازه ی رکوع خم شود نمازش باطل است به دلیل زیادتى رکن.

مسئله ۲۱۷: بعد از تمام شدن ذکر رکوع باید راست بایستد و بعد از آنکه بدن آرام گرفت به سجده رود و اگر عمداً پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود، نمازش باطل است.

مسئله ۲۱۸: اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه به سجده برسد یادش بیاید باید بایستد و بعد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد نمازش باطل است به دلیل زیادتی رکن.

مسئله ۲۱۹: اگر بعد از آنکه پیشانی به زمین رسید یادش بیاید که رکوع نکرده باید بایستد و رکوع را بجا آورد و همچنین است مادامیکه به سجده دوم نرفته می‌تواند برگردد و رکوع را بجا آورد ولی اگر در سجده دوم باشد نماز باطل است و باید اعاده کند.

مسئله ۲۲۰: مستحب است پیش از رفتن به رکوع، در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوهارا خم نکنند و پشت را راست صاف نگهدارد و بین دو قدم را نگاه کند و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاد در حال آرامی بدن بگوید «سمع الله لمن حمده».

سجود

مسئله ۲۲۱: نمازگزار باید در هر رکعت از نماز بعد از رکوع دو سجده کند و سجده یعنی گذاشتن پیشانی بر زمین؛ و گذاشتن کف دودست و سر زانو و سر انگشتان دو پا روی زمین از واجبات حالت سجده در نماز است.

مسئله ۲۲۲: دو سجده در یک رکعت روی هم رکن است که اگر کسی در نماز عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترك کند یا دو سجده دیگر به آن اضافه کند، نمازش باطل است.

مسئله ۲۲۳: اگر عمداً يك سجده زیاد یا کم کند نماز باطل است و اگر سهواً يك سجده کم کند، حکم آن در جای خود گفته خواهد شد.

مسئله ۲۲۴: اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد سجده محسوب نشده ولو اینکه جاهای دیگر به زمین رسیده باشد. ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نگذارد یا سهواً ذکر نگوید سجده صحیح است.

مسئله ۲۲۵: حکم ذکر سجود مانند حکم ذکر رکوع است که در مسأله‌ی ۲۱۰ گفته شد. ولی بهتر است در ذکر سجود سه مرتبه «سبحان الله» یا یک مرتبه «سبحان ربی الاعلی و بحمده» بگویند و زیادتى در آن مستحب است.

مسئله ۲۲۶: در سجود باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد و موقع ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکرى که برای سجده دستور داده‌اند بگویند، آرام بودن بدن لازم است.

مسئله ۲۲۷: اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمداً ذکر سجده را بگویند یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بردارد، نماز باطل است.

مسئله ۲۲۸: اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد سهواً ذکر سجده را بگویند و پیش از آنکه سر از سجده بردارد بفهمد اشتباه کرده باید در حال آرام بودن ذکر را بگویند.

مسئله ۲۲۹: اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشته بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته یا پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر از سجده برداشته، نمازش صحیح است.

مسئله ۲۳۰: اگر موقعی که ذکر سجده را می‌گویند به غیر از پیشانی یکی از شش عضوی که در موقع سجده باید بر زمین باشد را عمداً از زمین بردارد بطلان نماز محل تأمل است، ولی احتیاط آن است که در حال آرامش و استقرار، همه‌ی اعضا هفتگانه بر زمین دوباره ذکر واجب را بگویند.

مسئله ۲۳۱: اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند. ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد باید دوباره به زمین بگذارد و ذکر را بگویند.

مسئله ۲۳۲: بعد از تمام شدن ذکر سجده اول باید بنشینند تا بدن آرام گیرد و سپس دوباره به سجده رود؛ و بهتر است بین دو سجده استغفار کند.

مسئله ۲۳۳: جای پیشانی نمازگزار باید با جای زانو و انگشت پاهای او مساوی باشد و اگر بلندتر یا پست‌تر باشد اشکال ندارد، به شرطی که از چهار انگشت بسته بلندتر یا کوتاه‌تر نباشد.

مسئله ۲۳۴: نماز در مکانی که شیب بسیار دارد صحیح نیست، مگر آنکه شیب زمین به حدی باشد که جای پیشانی از جای سر زانو‌ها و انگشتان پا بالاتر یا پایین‌تر از چهار انگشت بسته نباشد.

مسئله ۲۳۵: اگر پیشانی بی‌اختیار از جای سجده بلند شود و مجدداً به سجده برسد اشکال ندارد، ولی اگر با اختیار مثلاً جابجا کردن پیشانی سر را از سجده بلند کند چه ذکر سجده را گفته باشد یا نگفته باشد، نمی‌تواند پیشانی را مجدداً به زمین بگذارد، به دلیل زیادت‌ی رکن.

مسئله ۲۳۶: آنچه که از آیات مربوط به سجده برداشت می‌گردد؛ سجده به معنی پیشانی به زمین گذاشتن به قصد تعظیم و اظهار بندگی و حسن عبودیت است؛ و منظور شارع حالت سجده کردن می‌باشد که پیشانی بر زمین گذاشتن است نه پیشانی بر چه چیزی گذاشتن. بنابراین بر هر چیزی که پاك باشد می‌توان پیشانی را قرار داد تا مقصود سجده حاصل شود.

تشهد

مسئله ۲۳۷: در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر؛ عصر و عشا باید بعد از سجده دوم بنشینند و در حال آرام بودن بدن تشهد بخوانند یعنی بگویند: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله أصلي على محمد»، و اقوی آن است که کمتر از این نباشد.

مسئله ۲۳۸: اگر در تشهد تنها به پیامبر اسلام درود بفرستد و از خاندان و صحابه‌ی ایشان نامی برده نشود، نماز باطل نخواهد بود به اعتبار عدم دستور.

مسئله ۲۳۹: بر اساس آیه ۵۶ سوره احزاب، مؤمنان خودشان باید بدون واسطه به پیامبر اسلام درود بفرستند، لذا «اللهم صل علی محمد و آل محمد» در تشهد صلوات قرآنی نبوده و به این صورت باعث باطل شدن نماز خواهد بود، لذا باید مکلفین اینگونه صلوات بفرستند: «أصلی علی محمد».

مسئله ۲۴۰: اضافه «آل محمد» و «وصحبه أجمعین» و مانند آن اگر به قصد وارد کردن به اصل صلوات ادا شود، نماز را باطل می کند ولی اگر به نیت وارد کردن به اصل نباشد، اشکالی ندارد. (برای اطلاع بیشتر به بخش انتهای رساله مراجعه شود).

مسئله ۲۴۱: کلمات تشهد باید صحیح و به طوری که معمول است، پشت سر هم گفته شود.

مسئله ۲۴۲: اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و نماز را ادامه داده تمام کند و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز، تشهد را قضا کند و نماز صحیح است، به اعتبار قاعدهی لا تعدا.

مسئله ۲۴۳: مستحب است که در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و نیز مستحب است دست ها را بر ران ها بگذارد و انگشتان را به هم بچسباند و به دامن خود نگاه کند.

مسئله ۲۴۴: مستحب است پیش از تشهد بگوید «الحمد لله» یا «بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله».

سلام نماز

مسئله ۲۴۵: در رکعت آخر پس از تشهد مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است سلام دهد یعنی بگوید «السلام و علیکم» و گفتن يك مرتبه کافی است.

مسئله ۲۴۶: اضافه کردن «و رحمة الله وبركاته» به دنباله‌ی سلام مستحب است و همچنین گفتن «السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته و السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين»، پیش از سلام مستحب است.

مسئله ۲۴۷: اگر کسی سلام نماز را فراموش کند نمازش صحیح است و اعاده‌ی آن لازم نیست.

مسئله ۲۴۸: کسی که سلام واجب نماز را به اتمام برساند، نماز او تمام شده تلقی می شود.

ترتیب

مسئله ۲۴۹: یکی از شرائط صحت نماز رعایت ترتیب اجزاء نماز است که بیان آن گذشت؛ بنابراین اگر نمازگزار ترتیب نماز را به هم بزند؛ چنانچه اجزائی که رکن نماز است عمداً یا سهواً پس و پیش کند نمازش باطل است و اگر اجزائی که رکن نیست سهواً پس و پیش نماید و سپس تصحیح نماید، نمازش صحیح است.

موالات

مسئله ۲۵۰: موالات یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز که شرط صحت نماز است؛ بنابراین اگر بین اجزاء نماز که بطور معمول باید پشت سر هم بخواند به قدری فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند، نماز باطل است.

مسئله ۲۵۱: طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ موالات را به هم نمی زند.

قنوت

مسئله ۲۵۲: مستحب است در تمام نمازها در رکعت دوم پیش از رکوع قنوت بخوانند؛ یعنی دست‌ها را مقابل صورت و کف دست‌ها را روبه آسمان نگهدارند و دعا نمایند.

مسئله ۲۵۳: در قنوت هر دعا و ذکر بیخواند کافی است ولی یک سبحان الله باشد ولی بهتر است دعاهایی که در قرآن وارد شده را بخواند مانند: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

مسئله ۲۵۴: مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند ولی کسی که نماز را به جماعت میخواند؛ اگر امام جماعت صدای او را بشنود بلند خواندن قنوت مکروه است.

مسئله ۲۵۵: اگر عمداً قنوت نخواند یا آن را فراموش کند اعاده و قضا ندارد و نماز صحیح است.

مسئله ۲۵۶: خواندن قنوت به زبان عربی واجب نیست، لذا اگر نمازگزار قنوت را به عنوان مثال، به زبان فارسی بخواند، اشکالی ندارد.

تعقیبات نماز

مسئله ۲۵۷: مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن قرآن، ذکر، دعا و خواستن حوائج شود. بهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند وضو و غسل و تیمم او باطل شود و به قبله تعقیب را بخواند؛ و لازم نیست تعقیب را به عربی بخواند.

مسئله ۲۵۸: مستحب است بعد از نماز سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است؛ ولی بهتر است «شکراً لله» یا «شکراً» یا «عفواً» بگوید.

مبطلات نماز

مسئله ۲۵۹: نته چیز نماز را باطل می کند که به آنها مبطلات گویند. اول؛ در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود مثلاً در بین نماز بفهمد مکان یا لباس یا

ساترش غصبی است. دوم؛ آنکه در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی اضطرار حدث اکبر یا اصغر یا خواب واقع شود مگر کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند و همچنین زن مستحاضه.

مسئله ۲۶۰: سوم؛ عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند یا به طرف چپ یا راست قبله بگردد.

مسئله ۲۶۱: چهارم؛ عمداً کلمه‌ای بگوید ولو آن کلمه بی‌معنی باشد؛ ولی اگر سهواً بگوید نماز باطل نیست. اگر کلمه‌ای از اذکار نماز را به قصد اینکه چیزی به دیگری بفهماند بلندتر از معمول بگوید اشکال ندارد.

مسئله ۲۶۲: خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار سوره‌ای که سجده واجب دارد و نیز دعا کردن در نماز، اشکال ندارد.

مسئله ۲۶۳: اگر دعا و اذکاری که ادای آن واجب نیست را به عربی نخواند، نماز باطل نیست.

مسئله ۲۶۴: اگر چیزی از حمد و سوره یا اذکار نماز را عمداً یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید بنابر احتیاط اشکال ندارد، ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید نماز باطل می‌شود.

مسئله ۲۶۵: در حال نماز انسان نباید به کسی سلام کند ولی اگر دیگری به او سلام کرد باید همانگونه که سلام کرده جواب دهد و فرقی نمی‌کند که سلام کننده مرد؛ زن؛ کودک یا غیرمسلمان باشد.

مسئله ۲۶۶: پنجم؛ از مبطلات نماز خنده و قهقهه با صدای بلند است ولی اگر سهواً قهقهه بزنند و از صورت نماز خارج نگردد مبطل نیست و همچنین لبخند نماز را باطل نمی‌کند.

مسئله ۲۶۷: ششم؛ برای کار دنیا عمداً با اختیار یا بدون اختیار گریه کند. اگرچه در کتب فقهی گریه کردن از ترس خدا و آخرت بلا مانع و بدون اشکال بیان شده ولی چون تشخیص آن برای غیر ممکن نیست و باعث ریاکاری و

تقدس‌نمایی می‌گردد باید از گریه کردن حتی از ترس خدا و آخرت در بین جمع خودداری شود.

مسئله ۲۶۸: هفتم؛ کاری کند که صورت نماز به هم بخورد مانند دست زدن یا به هوا پریدن، ولی اگر به قدری کم باشد که صورت نماز به هم نخورد اشکال ندارد و همچنین است اشاره کردن با دست.

مسئله ۲۶۹: هشتم؛ از مبطلات نماز، خوردن و آشامیدن است، به صورتی که اگر دیگران او را ببینند نگویند که نماز می‌خواند. این باطل شدن به لحاظ خوردن و آشامیدن نیست زیرا نصی در این مورد وجود ندارد، ولی چون حد زیادش می‌تواند صورت نماز را برهم زند، موجب بطلان می‌شود.

مسئله ۲۷۰: اگر در بین نماز غذائی که در دهان یا لای دندان مانده فروبرد نماز باطل نمی‌شود؛ ولی اگر چیزی مانند نبات یا شکلات در دهان باشد که کم‌کم آب شده و باعث حواس پرتی نمازگزار شود، اشکال دارد.

مسئله ۲۷۱: نهم از مبطلات نماز آن است که یکی از ارکان نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند یا چیزی که رکن نیست عمداً کم یا زیاد کند.

مسئله ۲۷۲: اگر بعد از نماز شك کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده یا نه نمازش صحیح است.

مسئله ۲۷۳: شکستن و ابطال نماز از روی اختیار جائز نیست مگر آنکه ضرورت یا واجب‌اهمی پیش بیاید مانند حفظ جان و مال و جلوگیری از ضرر جانی و مالی.

مسئله ۲۷۴: نمازگزار می‌تواند در حال نماز يك قدم به جلو یا عقب یا چپ یا راست حرکت کند به شرطی که در زمان حرکت ذکر نگوید و رواز قبله برنگرداند.

مسئله ۲۷۵: اگر نمازگزار در حین نماز، دستان خود را به روی هم بگذارد (تکثف کند) یا بعد از حمد «آمین» بگوید، نماز او باطل نخواهد بود.

شکایات نماز

مسئله ۲۷۶: شک در رکعات به هر صورتی که باشد، موجب بطلان نماز است زیرا با امکانات کنونی (مانند مهر شماره گذار) می‌توان به راحتی از بروز چنین شکایاتی جلوگیری شود.

مسئله ۲۷۷: بر اساس قاعده‌ی تجاوز، اگر مکلف در حین نماز شک کند که عمل قبل را انجام داده یا خیر، نباید به شک خود اعتنا کند، به عنوان مثال اگر در سجده است و شک کند که رکوع را انجام داده یا خیر، نیاز نیست به این شک اعتنا نماید زیرا از زمان و محل آن شک عبور کرده است.

مسئله ۲۷۸: قبلاً بیان شد که با ادای سلام واجب، نماز تمام شده تلقی می‌شود لذا هرگونه شک بعد از نماز معتبر نیست.

نماز مسافر؛ قضا و استیجار

مسئله ۲۷۹: قصر نماز یعنی نمازهای ظهر؛ عصر و عشا را شکسته کرده و دو رکعت بخواند. آنچه که از آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی نساء و آیه‌ی ۲۳۹ سوره‌ی بقره که در مورد قصر نماز است چنین برداشت می‌گردد که چنانچه مسافر در زمان سفر نسبت به حفظ جان و مال خود دچار ترس شود، می‌تواند نمازهای چهار رکعتی و نماز مغرب که سه رکعت است را دو رکعت به جا آورد؛ یا کسی که در مقابل دشمن در حال جنگ است می‌تواند ارکان نماز را نیز قصر کرده و تنها به تکبیر و تحمید و تسبیح اکتفا کرده و هر گاه در امنیت قرار گرفت نمازش را به طور متعارف بخواند. امروزه امکانات موجود؛ سفر را برای مسافر امن و سریع نموده و شرط خوف موجود نیست. بنابراین مسافر باید نمازهای خود را مانند دوران حاضر کامل بخواند.

مسئله ۲۸۰: مسافری که به هر دلیلی دچار خوف شد، تا حد امکان نباید از کمیت (رکعات) نماز بکاهد، بلکه باید نخست نماز را با کیفیت دیگری (مثلاً در حال رانندگی) با رکعات کامل بخواند و اگر نیاز بود از رکعات هم کم نماید.

مسئله ۲۸۱: خوف در این موضوع، یک درک شخصی است زیرا خوف برای هر فردی یک معنایی دارد لذا در انحصار ترس از راهزن و حیوان درنده نیست، بلکه به هر صورتی که انسانی را خوف فراگرفت، می تواند نخست از کیفیت و سپس از کمیت نماز بکااهد.

مسئله ۲۸۲: همانگونه که گفته شد از آیهی قصر استنباط می گردد که اگر مسافری در حال سفر خائف شود، باید نمازش را شکسته بخواند زیرا در آیه، سفر مقید به خوف شده و چون امروزه سفر دارای امنیت و بدون مشقت می باشد قصر نماز صحیح نیست و دیگر احکام مسافر بلاموضوع است.

مسئله ۲۸۳: همانگونه که در مسأله ی ۱۱۱ گفته شد؛ نمازهای واجب یومیه جزو عبادات روزانه مکلف است که می بایست در اوقات خود آن عبادات را به جا آورد و همچنین بیان گردید که اوقات نمازهای یومیه وسیع قرار داده شده است. بنابراین اگر کسی نمازهای روزانه خود را در اوقات مشخص شده در یک روز به جا نیاورد می تواند پیش از آنکه اصطلاحاً روز عوض شود نمازهای خود را بخواند، ولی اگر نمازهایی که می بایست در یک روز بخواند به جا نیاورد قضای آن در روز بعد و پذیرفته شدنش محل اشکال است، به جهت عدم دلیل عقلی و دستور صریح نصی.

مسئله ۲۸۴: عبادات واجب، یک وظیفه فردی برای هر مکلف است و نمی توان ادای آن را به فرد دیگری واگذار کرد. در سوره ی نجم آیه ی ۳۹ بیان شده: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده اند نیست» و همچنین در سوره ی طه آیه ی ۱۵ می فرماید: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى - قیامت آمدنی است. می خواهم زمان آن را پنهان دارم تا هر کس در مقابل کاری که کرده است سزایببند». بنابراین هر مکلفی موظف است اعمال عبادی واجب را خود به جا آورد و نمی تواند چه در زمان حیات و چه پس از فوت برای انجام عبادات خود نایب بگیرد.

مسئله ۲۸۵: دین اسلام شریعتش را برای پیروانش راحت کرده و به هیچ وجه نخواستسته تا آنان را برای انجام تکالیف دینی به رنج و مشقت بیندازد چنانچه در سوره‌ی آیه‌ی ۴۲ بیان شده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» - به هیچ کس جز اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم. آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند اهل بهشتند و در آنجا جاویداند». بنابراین کسی که به هر دلیلی عاجز از انجام اعمال عبادی است تکلیفش به مقدار توان و وسع جسمی و مالی اوست.

نماز جماعت

مسئله ۲۸۶: از آیاتی که امر بر اقامه نماز کرده، به خصوص آیه‌ی ۴۳ سوره- ی بقره وجوب نماز به جماعت برداشت می‌گردد؛ ولی بر اساس روایات وارده استحباب موکد. بنابراین بهتر است اگر انسان عذری ندارد نمازهای یومیه را به جماعت بخواند.

مسئله ۲۸۷: جماعت به دو نفر هم مصداق پیدا می‌کند.

مسئله ۲۸۸: کسی که در نماز وسواس یا دچار تشکیک بسیار می‌شود، بهتر است نماز را به جماعت بخواند.

مسئله ۲۸۹: جائز نیست که امام یا مأموم بخوانند نمازی را که به جماعت خوانده‌اند دوباره با جماعت بخوانند.

مسئله ۲۹۰: نمازهای واجب را می‌توان به جماعت خواند ولی نمازهای مستحب را نمی‌توان به جماعت اقامه کرد.

مسئله ۲۹۱: اگر انسان نداند نمازی که امام می‌خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحبی، نمی‌تواند به او اقتداء کند.

مسئله ۲۹۲: بهتر است کسی که در توانش هست نماز اول وقت را به تاخیر بیندازد تا نماز را به جماعت بخواند.

مسئله ۲۹۳: میان امام و مأموم نباید چیزی حائل باشد تا مأمومی که پشت سر امام است بتواند او را ببیند؛ ولی بخاطر طولانی بودن یا تعدد صفوف دیدن امام لازم نیست و اتصال کفایت جماعت می‌کند. همچنین بین صفوف نماز نیز نباید حائلی وجود داشته باشد تا کسانی که در صف پشت هستند بتوانند افراد فرد جلورا ببیند.

مسئله ۲۹۴: مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و اگر نماز دو نفره است مساوی ایستادن اشکال ندارد. اما اگر تعداد مأومین زیاد است مساوی ایستادن امام و مأموم جائز نیست.

مسئله ۲۹۵: اگر بعد از شروع شدن نماز بین امام و مأموم، میان مأموم و کسی که به واسطه‌ی او به امام متصل است پرده یا چیزی قرار دهند که پشت آن را نمی‌توان دید فاصله بیفتد، نمازش خود به خود فرادی می‌شود ولی احتیاطاً نیت فرادی نماید و در هر صورت نمازش صحیح است.

مسئله ۲۹۶: در نماز جماعت لازم است که جای سجده و ایستادن مأموم با امام یا فردی که صف جلو ایستاده و همچنین از طرف راست و چپ با دیگر نمازگزاران بیش از یک قدم بلند فاصله نباشد، ولی در صورت اضطرار فاصله بیشتر هم ضرر نمی‌رساند.

مسئله ۲۹۷: در نماز جماعت چون امام حمد و سوره را قرائت می‌کند لازم نیست مأموم نیز قرائت را بجا آورد و باید در سکوت به قرائت امام گوش دهد.

مسئله ۲۹۸: مأموم باید تمام واجبات نماز را خود به جا آورد به غیر از قرائت؛ مگر آنکه به خاطر فاصله‌ی صفوف یا همه‌مه صدای قرائت امام را نشنود. در این صورت باید حمد و تسبیح را آهسته بخواند.

شرائط امام جماعت

مسئله ۲۹۹: امام جماعت باید عاقل، بالغ، عادل، محل وثوق و امین باشد.

مسئله ۳۰۰: کسی که برای اذان و اقامه یا امامت جماعت پول و دستمزد بگیرد، از عدالت ساقط است و نمی‌توان پشت سرش نماز خواند و همچنین است کسی که تکلیف مالایطاق را جائز می‌داند و اهل غلو در دین می‌باشد.

مسئله ۳۰۱: پشت سر فردی که علیه دیگران، به دلیل اختلاف عقیده‌ی شان شایعه پراکنی می‌کند یا تهمت و دروغ را روا می‌داند، نماز جماعت خواندن اشکال دارد.

مسئله ۳۰۲: به هر کسی که به قرآن و احکام آن واردتر باشد و قرائت را بهتر و صحیح‌تر می‌داند می‌شود اقتدا کرد و لزومی ندارد الزاماً معمم باشد.

مسئله ۳۰۳: شیعه می‌تواند به امام سنی اقتداء کند و هیچ منعی برای آن نیست.

مسئله ۳۰۴: حلال زادگی در امام جماعت شرط نیست.

مسئله ۳۰۵: نمازگزار باید به عدالت امام جاعت، اطمینان و آگاهی کامل داشته باشد، لذا اگر شخصی به عدالت فردی شک کند، نمی‌تواند در نماز به او اقتدا نماید.

مسئله ۳۰۶: اقتدای مرد به زن مسبوق به سابقه نیست و استدلالات فقهی و روایی در منع آن بیش از آنکه مبنایی عقلی داشته باشد برگرفته از فرهنگ اجتماعی آن زمان است. بنابراین اگر زنی شرائط لازم امامت را داشته باشد، مرد می‌تواند به او اقتدا کند.

احکام روزه

مسئله ۳۰۷: دستور روزه و احکام آن از آیات زیر برداشت می‌گردد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ * أَجَلَ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِيَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ ءَايَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. (بقره: ۱۸۳-۱۸۷)

مسائل برگرفته از این آیات، در ادامه خواهد آمد.

احکام کلی

مسئله ۳۰۸: آنچه که از آیه برداشت می‌گردد نزول قرآن در ماه رمضان واقع

گردیده و از این رو به طور قطع بعثت پیامبر مکرم اسلام (ص) در ماه رمضان بوده نه در ماه رجب به اعتبار: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْءَانُ».

مسئله ۳۰۹: «صوم» در لغت به معنای پایداری و نگهبانی است و در اصطلاح فقهی عبارت است از امساک کردن از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند به قصد قربة الی الله که شرح آن در پی خواهد آمد.

مسئله ۳۱۰: روزه در ماه رمضان واجب مواکد متعین است به اعتبار: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَّامُ» و «فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمْ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ». بنابراین روزه گرفتن در ماه‌های دیگر سال واجب نیست مگر آنکه قضای روزه برگردن مکلف باشد یا به واسطه‌ی نذر و قسم واجب گردد.

مسئله ۳۱۱: روزه جزو عبادات است بنابراین نیاز به نیت دارد. لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذارند یا مثلاً بگویند فردا را روزه می‌گیرم؛ همین قدر که برای انجام دستور دین از اذان صبح تا اول شب کاری را که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد، کافی است.

مسئله ۳۱۲: انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه‌ی فردا نیت کند و بهتر است که شب اول ماه هم نیت روزه‌ی همه ماه را بنماید.

مسئله ۳۱۳: برخلاف نماز که نیازمند بلوغ عقلی است، روزه (علاوه بر بلوغ عقلی) به بلوغ جسمی هم نیاز دارد. یعنی فردی که شرعاً مکلف است، باید در خصوص روزه، بلوغ جسمی هم داشته باشد، لذا اگر مکلفی به لحاظ جسمی بالغ نشده و روزه باعث ضعف قوای جسمی او می‌شود، روزه گرفتن یا ادای قضای آن برای روزه دار واجب نیست.

مبطلات روزه

مسئله ۳۱۴: چند مورد روزه را باطل می‌کند و به آن مبطلات روزه می‌گویند:

۱. خوردن و آشامیدن
۲. عمل جنسی
۳. دروغ گفتن یا تهمت زدن به صورت عام.

۱. خوردن و آشامیدن

مسئله ۳۱۵: روزه دار باید از خوردن و آشامیدن خودداری کند و منظور از خوردن و آشامیدن آن چیزی است که عرفاً به آن خوردنی و آشامیدنی بگویند مانند نان و آب؛ بنابراین چیزی که مصداق اکل و شرب نیست یا معمولاً به آن خوردنی و آشامیدنی نمی گویند (مانند خاک یا شیرهی درخت) مبطل روزه نمی باشد.

مسئله ۳۱۶: اگر روزه دار، سهواً و از روی فراموشی، چیزی را بخورد یا بیاشامد، روزهی او (واجب یا مستحب) باطل نمی شود.

مسئله ۳۱۷: غبار غلیظ یا دود غلیظ مانند دود سیگار و مسواک زدن مبطل روزه نیست، چون مصداق خوردنی ها و آشامیدنی ها نمی باشد.

مسئله ۳۱۸: خمیر دندان و آبی که بعد از مسواک زدن برای شستشوی دهان استفاده می گردد مبطل روزه نیست ولی اگر در موقع شستشوی دهان به مقداری آب خورده شود که مصداق شرب گردد روزه باطل می شود، ولی صرف رطوبتی که از آب در دهان باقی مانده یا طعم خمیر دندان مبطل روزه نیست.

مسئله ۳۱۹: اگر روزه دار چیزی که در لای دندان باقی مانده است را فروبرد روزه باطل نمی شود به دلیل عدم صدق اکل ولی احتیاطاً پرهیز از فرو بردن آن است.

مسئله ۳۲۰: تزریق آمپولی که عضورابی حس می کند یا به جهت دارو استفاده می گردد و همچنین آمپولی که به جای غذا تزریق می شود روزه را باطل نمی کند، چون صدق خوردن و آشامیدن نمی کند.

مسئله ۳۲۱: فرو بردن اخلاط سر و سینه حتی اگر به فضای دهن برسد، روزه را باطل نمی کند چون مصداق خوردنی و آشامیدنی نیست.

مسئله ۳۲۲: چشیدن غذا خوردن و آشامیدن نبوده و روزه را باطل نمی کند.

مسئله ۳۲۳: فردی که زیاد تشنه و گرسنه می شود، چون حالت عادی ندارد، روزه برای او واجب نیست، اما اگر روزه بگیرد می تواند به مقداری که تشنگی و گرسنگی خود را رفع کند، بخورد و بیاشامد و روزهی او باطل نشود.

مسئله ۳۲۴: فردی که در روز بر اثر کار یا هرگونه فعالیت دیگری، به شدت تشنه یا گرسنه شده و برایش قابل تحمل نیست (موجب عسر است)، می‌تواند تا حدی که ضعف خود را جبران کند، بخورد و بیاشامد و روزه‌ی او باطل نیست.

مسئله ۳۲۵: روزه دار باید به هر راهی که می‌تواند و برای او امکان دارد، عسر را از خود دور کند. ولی اگر می‌تواند با خوردن قرص و دارو، عسر خود را رفع نماید، روزه اش باطل نخواهد بود.

مسئله ۳۲۶: ریختن دارو در چشم؛ کشیدن سرمه؛ بو کردن گیاهان معطر؛ استفاده از عطر و ادکلن و بو کردن آن؛ استعمال شیاف و اماله کردن چیزهای روان، روزه را باطل نمی‌کند.

مسئله ۳۲۷: حمام رفتن؛ خون گرفتن و کشیدن دندان چنانچه باعث ضعف عمومی شود مکروه است ولی مبطل روزه نیست.

مسئله ۳۲۸: قی کردن باعث ابطال روزه نیست، به جهت عدم دلیل متقن.

۲. عمل جنسی

مسئله ۳۲۹: عمل جنسی یا بیرون آوردن منی (استمناء) به هر شکلی باعث ابطال روزه می‌گردد.

مسئله ۳۳۰: اگر بی اختیار منی بیرون آید مثلاً در خواب محتمل گردد، روزه باطل نمی‌شود.

مسئله ۳۳۱: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس و استحاضه تا اذان صبح چه سهواً باشد چه عمداً، مبطل روزه نیست.

مسئله ۳۳۲: اگر روزه دار، از روی فراموشی عمل جنسی انجام دهد یا استمناء کند، روزه‌ی او باطل نخواهد شد.

مسئله ۳۳۳: صرف عشق بازی، باطل کننده‌ی روزه نیست زیرا مصداق عمل جنسی نخواهد بود، مگر آنکه به واسطه‌ی عشق بازی، منی بیرون بیاید.

۳. دروغ و تهمت

مسئله ۳۳۴: دروغ گفتن به طور عام؛ و دروغ بستن به خدا و پیامبران (ص) به طور خاص؛ مخالف تقوی و مقصود روزه داری است و مبطل روزه می باشد به اعتبار «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

مسئله ۳۳۵: تهمت زدن چون مصداق بارز «دروغ» است، به هر صورتی که باشد روزه را باطل می کند.

مسئله ۳۳۶: فرقی ندارد که مکلف از روی عمد دروغ بگوید یا از روی فراموشی، زیرا صرف دروغگویی چون برخلاف تقوی است، روزه را باطل می کند.

مسئله ۳۳۷: دروغ گفتن و تهمت زدن به خدا و پیامبران (ص)، نخست ایمان را باطل می کند، لذا کسی که به خدا و پیامبران دروغ می بندد یا تهمت می زند، ایمانی نخواهد داشت و در نتیجه روزهی او مورد قبول نیست.

مسئله ۳۳۸: هر انسانی (به خصوص روزه دار) نباید خبری که از صحت آن اطمینان ندارد را به خدا، رسول (ص) یا هر انسان دیگری نسبت دهد.

مسئله ۳۳۹: دروغ گفتن حرام است و با هیچ دلیلی جائز نمی شود ولو توجیه مصلحت به آن بزنند؛ و اگر کسی در موقعیتی است که می ترسد راست گفتن باعث به خطر افتادن جان یا مال یا اختلافی شود بهترین کار سکوت کردن است، نه بر خلاف حقیقت سخن گفتن؛ و این معنای صحیح «تقیه» است.

مسائل متفرقه

مسئله ۳۴۰: عسر در لغت به معنای «طاقت فرسایی»، «ناتوانی» و در مقابل «یسر: آسانی» است. یعنی هر چیزی که انسان را از حالت «یسر» خارج کند، به «عسر» تغییر می شود. لذا بنابر آیهی ۱۸۵ سورهی بقره (لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) اگر روزه دار، روزه گرفتن برای او آسان و راحت نباشد و به سختی بیفتد یا نتواند تحمل کند، روزه برای او واجب نیست.

مسئله ۳۴۱: اگر مکلف نه بیمار است و نه ترس ضرر و بیماری دارد، ولی دچار ناتوانی و طاقت فرسایی باشد، روزه گرفتن برای او واجب نیست هرچند مستحب است روزه بگیرد و تحمل کند (فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ).

مسئله ۳۴۲: اگر روزه گرفتن برای کسی موجب «عسر» یا «ضرر» باشد یا احتمال «عسر» و «ضرر» بدهد، روزه‌ای که می‌گیرد باطل است.

مسئله ۳۴۳: به صورت کلی، هیچ رفتار غیر اختیاری، باعث باطل شدن روزه نمی‌گردد، زیرا اقتضای بطلان روزه، اراده و اختیار است و عمل غیراختیاری، منع ندارد.

مسئله ۳۴۴: فرو بردن سر به زیر آب یا مثلاً استخر رفتن برای روزه دار جایز نیست ولی مبطل روزه نمی‌باشد.

مسئله ۳۴۵: تنقیه کردن، به هر صورتی که باشد، روزه را باطل نمی‌کند.

مسئله ۳۴۶: زنی که کودک شیرخواره دارد، برای تأمین شیر بچه، دوره دارد: ۱. بر اساس آیه‌ی ۱۸۵ سوره‌ی بقره (لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) روزه‌اش باطل است و باید بعدها قضا کند. ۲. بر اساس آیه‌ی ۱۸۴ سوره‌ی بقره (فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) اگر امر طاقت فرسایی قابل رفع و تحمل باشد، روزه گرفتن جایز است لذا زنی که کودک شیرخوار دارد، می‌تواند مانند ذوالعطش (کسی که زیاد تشنه می‌شود)، به مقداری که شیر کودکش تأمین شود، بخورد یا بیاشامد و روزه‌اش باطل نشود.

مسئله ۳۴۷: اوقات نماز و روزه در کتاب و سنت مطابق شرائط اقلیمی مناطق استوایی و مشابه آن (مدار زیر ۴۳ درجه) است و قابل تعمیم به حدود ۳۰٪ مناطق مسکونی کره‌ی زمین نیست، و الا به حرج و مشقت نوعی روزه داران می‌انجامد. در مناطقی از نیم‌کره‌ی شمالی بین مدار ۴۳ تا ۶۶ درجه که طول روز در ماه‌های اردیبهشت تا مرداد هجده ساعت یا بیشتر است یعنی تمام کشورهای اروپایی (به استثنای اسپانیا، پرتغال، یونان و جنوب ایتالیا)، کانادا، شمال آمریکا،

روسیه، مغولستان، قزاقستان، شمال ازبکستان و شمال چین، روزه داران در ماه رمضان به میزان ساعات روز مکه (یا هر شهر دیگری در مناطق معتدل) امساک کرده و سپس افطار می نمایند، ولو به افق محلی شروع یا پایان روزه یا هر دو منطبق بر طلوع فجر و غروب آفتاب نباشد. زمان شروع یا پایان روزه در طول روز به شرط رعایت طول آن و ممتد بودنش تخیری است.

مسئله ۳۴۸: زنی که دچار حیض (عادت ماهانه) و نفاس (خون پس از زایمان) شده است، از روزه گرفتن معاف می باشد ولی باید قضای روزه های فوت شده را ادا نماید.

کفاره ی روزه

مسئله ۳۴۹: کسی که بیمار است نباید روزه بگیرد و اگر بیماری برطرف شد باید قضای روزه هایی را که نگرفته به جا آورد یا به مقدار طعام يك مسکین فدیة دهد.

مسئله ۳۵۰: کسی که روزه برایش طاقت فرساست مثل افراد کهن سال و مانند این ها باید بدل از روزه به مقدار طعام يك مسکین فدیة بدهند ولی اگر روزه بگیرند بهتر است، به اعتبار «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ» و «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ».

مسئله ۳۵۱: اگر کسی عمداً کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، می بایست ضمن قضای روزه، کفاره هم بدهد و کفاره روزه همان است که در آیه بیان گردیده، یعنی مقدار طعام يك مسکین فدیة بدهد.

مسئله ۳۵۲: آنچه که در کتاب های فقهی به عنوان کفاره روزه ماه رمضان بیان گردیده که می بایست يك بنده آزاد کند یا دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند، مربوط به کفاره ی قتل خطا است، به اعتبار آیه ی ۹۲ سوره ی نساء:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّنْهُ
وَدِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ

فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَبْنِيكُمْ وَيَنْتَقِلُونَ فَرِيَةً مُّسَلَّمَةً إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ
تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُّتَابَعَيْنِ تَوْبَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا حَكِيمًا.

و این کفاره نه تنها ارتباطی به روزه ماه رمضان ندارد بلکه فقها ندانسته شریعت را برای مؤمنین به این طریق سخت و مشقت‌بار کرده‌اند. بنابراین کفاره‌ی روزه، همان است که در آیات ۱۸۳ تا ۱۸۷ سوره‌ی بقره بیان گردیده است.

روزه‌ی قضا

مسئله ۳۵۳: بر خلاف نمازهای یومیه که دستوری به ادای قضای آن در قرآن بیان نگردیده؛ اگر کسی در ماه رمضان نتواند روزه بگیرد می‌بایست در ماه‌های دیگر قضای آن را به جا آورد به اعتبار: «فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ».

مسئله ۳۵۴: به دلیل وجود نداشتن دلیل معتبر، کسی که روزه‌ی قضاء دارد، می‌تواند روزه استحبابی هم بگیرد.

مسئله ۳۵۵: همان‌طور که در «احکام نماز» گذشت، تکالیف عبادی (مانند روزه و نماز) قابل استیجار نیستند. یعنی دیگران نمی‌توانند آن را به جای مکلف (مُرده یا زنده) انجام دهند و تنها بر عهده‌ی شخص مکلف است. لذا کسانی که روزه‌ی استیجاری قبول می‌کنند عمل‌شان برای خودشان است و برای مکلفی که روزه یا نماز قضاء داشته، سودی ندارد.

مسئله ۳۵۶: مکلفی که در ماه رمضان دچار عسر و طاقت فرسایی شده، باید در فرصت‌های آتی، آن را شخصاً قضا کند ولی اگر عذر و طاقت فرسایی او ادامه دار باشد (مانند بیماری)، قضای روزه واجب نیست.

روزه‌ی مسافر

مسئله ۳۵۷: بر اساس آیه‌ی ۱۷۳ سوره‌ی بقره (فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ)، تکلیف تنها در صورتی که «اضطرار» غیر اختیاری باشد، برداشته

می شود. در این صورت، مسافرت اگر هم به صورت عادی موجب عسر باشد، چون اختیاری است، باعث نمی شود تا مکلف روزه نگیرد.

مسئله ۳۵۸: روزه به صرف سفر ساقط نمی شود مگر آنکه مسافر دچار عسر و مشقت گردد، و منظور از عسر آن است که دچار تشنگی یا ضعف مفرط شود که خطر جانی ایجاد کند؛ چرا که در زمان نزول آیهی روزه؛ سفر کردن به خصوص در بیابان های حجاز دارای مشقت های بسیار بوده است. ولی امروزه سفر کردن به دلیل تکنولوژی و فن آوری های پیشرفته موجب مشقت و عسر نیست.

مسئله ۳۵۹: کسانی که دائماً در حال مسافرت هستند، چون معمولاً دچار ضعف و مشقت اند، روزه برای شان واجب نیست (مگر آنکه مشقتی نداشته باشند)، ولی باید هر موقع که فرصت داشتند، قضای آن را بگیرند.

مسئله ۳۶۰: مسافرتی که مکلف می داند در آن موجب عسر و مشقت می گردد، اگر در ماه رمضان باشد، حرام است مگر آنکه مجبور باشد به این سفر برود.

روزه خواری در جامعه

مسئله ۳۶۱: احکام روزه تنها متعلق به کسانی است که عامل به احکام اسلامی اند. لذا فردی که مسلمان نیست یا به احکام بی اعتنا است، مورد خطاب آیات نیستند.

مسئله ۳۶۲: کسانی که به هر دلیلی روزه نمی گیرند، اگر در میان جامعه بخورند یا بیاشامند مرتکب گناه نشدند ولی اگر عمداً جلوی چشمان افراد روزه دار، چیزی را بخورند یا بیاشامند، مرتکب عملی خلاف اخلاق شده اند؛ اما نمی توان از خوردن و آشامیدن آنان جلوگیری کرد.

مسئله ۳۶۳: بازداشت یا مجازات کردن کسانی که در ماه رمضان در جامعه می خورند و می آشامند، جایز نیست به اعتبار عدم دلیل و نص.

راه ثابت شدن اول و آخر هر ماه

مسئله ۳۶۴: در صدر اسلام، به دلیل نبودن ابزار خاصی، تنها راه اثبات اول و آخر ماه، رؤیت «هلال ماه» بوده است. اما بر اساس آیه‌ی ۱۸۵ سوره‌ی بقره روزه باید در «شَهْرَ رَمَضَانَ» باشد و طریق اثبات «رمضان» متفاوت خواهد بود. به عبارتی، مکلف واجب است در «رمضان» روزه بگیرد، حال اینکه «رمضان» با چه طریقی اثبات شود تفاوتی ندارد. از همین رو اعتماد به هر وسیله‌ای غیر از رؤیت با چشم غیر مسلح، ولو تقویم‌های دقیق، معتبر است.

مسئله ۳۶۵: اول ماه به حکم حاکم شرع ثابت نمی‌شود و رعایت احتیاط اولی است، زیرا تعیین و تشخیص آغاز ماه رمضان موضوع شرعی نیست بلکه موضوعی علمی و شهودی است و با توجه که امروزه علم نجوم و ستاره‌شناسی یکی از علوم تخصصی و پیشرفته گردیده است، باید به نظر و قول متخصص مربوطه در تعیین و تشخیص آغاز و پایان ماه رمضان مراجعه کرده و قول آنها حجت است.

مسئله ۳۶۶: اگر در شهر یا کشوری اول ماه ثابت شود، در شهرها و کشورهای دیگر به شرط اینکه در شب مشترک باشند، نیز ثابت می‌گردد، ولو اینکه اول شب یکی آخر شب دیگری باشد.

مسئله ۳۶۷: در شهر یا کشوری که روزها تاریک است، یا شب‌ها روشن است، تقویم‌های دقیق می‌تواند اول و آخر ماه را اثبات کند.

آغاز و پایان وقت روزه

مسئله ۳۶۸: بر اساس فراز «حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَّامَ إِلَى اللَّيْلِ» در آیه‌ی ۱۸۷ سوره‌ی بقره، شروع روزه با طلوع فجر صادق (الْأَسْوَدُ مِنَ الْفَجْرِ) و اتمامش با رسیدن شب (إِلَى اللَّيْلِ) است.

مسئله ۳۶۹: اذان صبح، همراه با پدید آمدن فجر صادق است ولی ملاک اذان مغرب «غروب» است (ق: ۳۹) که گاهی (در فصل‌های مختلف) با «شب»

مشترک می‌شود، لذا پایان روزه ربطی به اذان مغرب ندارد و افطار روزه باید در «شب» باشد در حالی که «غروب» هیچگاه به معنای «شب» نیست.

روزه‌های غیر واجب

مسئله ۳۷۰: اجازه‌ی زن از شوهر و فرزند از پدر در روزه‌های مستحبی و... لازم نیست ولی چون زن و شوهر باید حقوق جنسی یکدیگر را رعایت کنند، همین که قصد روزه گرفتن خود را اطلاع بدهند، کافی بوده و نیازی به اجازه گرفتن نیست.

مسئله ۳۷۱: تکلیفی که مکلف بر عهده دارد نباید موجب آزار و اذیت دیگران باشد، لذا اگر مکلف به میهمانی دعوت شد و بدون اطلاع میزبان روزه غیر واجب گرفت، روزه‌ی او باطل خواهد بود.

جهاد و دفاع

مسأله ۳۷۲: «جهاد» مصدر باب مفاعله به معنای «تلاش کردن»، «کوشش نمودن» و «جدیت به خرج دادن» است و در قول معروف منظور از «جهاد» بذل جان و مال در راه خداست. در واقع در تعاریف دینی «جهاد» مترادف با «قتال» به معنای «جنگ» شده است و این مترادف با آیات مختلف قرآن هم خوانی نداشته و آن قول معروف چندان صحیح نیست. زیرا در قرآن کریم عمده آیاتی که به موضوع جنگ پرداخته از واژهی «قتال» و مشتقات آن استفاده نموده است؛ مانند:

وَكَأَيُّ مَنِ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونًا كَثِيرٌ مَّا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ - چه بسا پیامبرانی که خدا دوستان بسیار همراه آنان به جنگ رفتند. و در راه خدا، هر چه به آنها رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و سر فرود نیاوردند و خدا شکیبایان را دوست دارد. (آل عمران: ۱۴۶)

مسأله ۳۷۳: واژهی «جهاد» و مشتقات آن در قرآن بارها تکرار شده و عمدتاً بنابر مفهوم متن؛ و آیات ماقبل و مابعد، به معنای کوشش کردن و تلاش نمودن در راه خداست که مقصودی عام دارد نه خاص. مثلاً پزشک یا مددکاری که تلاش می کند تا جان انسانی را نجات دهد جهاد می کند، زیرا قرآن کریم می فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا». بنابراین نمی توان واژهی «جهاد» را تنها به يك موضوع محدود کرد.

مسأله ۳۷۴: قرآن کریم از مسلمانان می خواهد که در راه خدا هر آنچه که از دستشان بر می آید برای ساختن محیطی سالم و انسانی تلاش و کوشش کنند. اعم

از رسیدگی به هم‌نوعان‌شان، فراگیری علم و دانش، آبادی و آبادانی؛ و پرهیز از ظلم و ستم، تعدی به حقوق دیگران و رعایت انصاف و عدالت و تقوی در تمامی شئونات زندگی:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید و در

راهش تلاش و کوشش کنید. باشد که رستگار گردید. (مائده: ۳۵)

مسأله ۳۷۵: انسان می‌بایست تلاش و کوشش را برای تقرب به خدا انجام دهد نه برای خودنمایی و ظاهر فریبی؛ به همین جهت است که قرآن کریم در آیات متعدد؛ تأکید بسیار دارد که تلاش و کوشش انسان باید برای خدا باشد.

مسأله ۳۷۶: قرآن کریم از انسان می‌خواهد تا از جان و مال خود برای تعالی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند دریغ نکرده و تا حد توان تلاش و کوشش نماید. مثلاً آتش‌نشان‌هایی که از جان خود برای نجات مردم می‌گذرند جزو جهادگران محسوب می‌شود و همچنین است نیروهای نظامی که برای امنیت سرحدات و آسایش شهروندان تلاش و کوشش می‌کنند. بنابراین نمی‌توان جهاد را تنها به جنگ تخصیص داد. بلکه مفهومی گسترده داشته تا همه‌ی ساکنین یک جامعه ضمن احساس مسئولیت نسبت به خود و جامعه‌ی خویش برای ترقی و تعالی خود و جامعه‌شان تلاش و کوشش کنند بدون آنکه بخواهند دچار خودنمایی و ظاهر فریبی گردند.

مسأله ۳۷۷: قرآن کریم کسانی که نسبت به جامعه خود احساس مسئولیت می‌کنند و برای تعالی و امنیت و آسایش جامعه خویش تلاش و کوشش می‌کنند را با کسانی که هیچ تلاشی نمی‌کنند و امنیت و آسایش خود را در اولویت قرار می‌دهند و نسبت به جامعه خود احساس مسئولیت نمی‌کنند مساوی نمی‌داند؛ و تلاشگران را که از جان و مال خود برای آسایش جامعه و هم‌نوعان خود دریغ نمی‌کنند دارای فضیلتی بیشتر می‌داند که اجرشان با خداست:

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا - مؤمنانی که بی هیچ رنج و آسیبی از کوشش کردن سر باز می زنند با کسانی که به مال و جان خویش در راه خدا تلاش می کنند برابر نیستند. خدا کسانی را که به مال و جان خویش تلاش می کنند بر آنان که از تلاش و کوشش سر می تانند به درجتی برتری داده است. و خدا همه را وعده های نیکو داده است. و تلاش کنندگان را بر آنها که از تلاش سر می تانند به مزدی بزرگ برتری نهاده است. (نساء: ۹۵)

مسأله ۳۷۸: «قتال» با کشورها و ادیان دیگر، به بهانه‌ی تغییر دین یا سلطه بر آنان مطلقاً جایز نیست و این چنین رفتارهایی که بازمانده از تعصبات عربی سده‌های اول هجری است جز اینکه اسلام را مروج خشونت نشان دهد، ثمری ندارد، لذا تمامی احکامی که در فتاوای مشهور تحت عنوان «جهد ابتدایی» آمده است، از نظر ما مردود می باشد.

مسأله ۳۷۹: «قتال» تنها در صورتی جایز است که دیگری ابتدائاً به شما حمله کند (کشور یا فرد) و شما برای دفاع از خود، چاره‌ای جز «قتال» نداشته باشید. لذا بر این اساس در چنین قتالی تا خطر مرگ و آسیب قطعی را احساس نکنید، مجاز به کشتن دشمن نیستید.

مسأله ۳۸۰: برده گرفتن افراد، مطابق با عرف تاریخی و جوامعی بوده که افراد را به خوب و بد یا قوی و ضعیف تقسیم می کردند. امروزه با پیشرفت علم بشر، و اعتقاد همگانی به لوازم حقوق انسان، برخلاف نظر مشهور فقیهان، برده گرفتن افراد به هیچ وجه جایز نیست.

امر به معروف و نهی از منکر

مسئله ۳۸۱: امر به معروف و نهی از منکر، خارج از محدوده‌ی شرع است، چرا که از واژه «معروف استفاده نموده نه امر به «مشروع»، یعنی آن چیزی که شرع به آن دستور داده است. همچنین قرآن اگر چه به برپایی معروف و نهی از منکر فرمان داده، ولی آزادی اعتقادی را نیز پذیرفته است:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْقِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست. مسلماً راه هدایت از گمراهی روشن و آشکار شده است. پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی تردید به محکم‌ترین دستگیره که آن را گسستن نیست، چنگ زده است؛ و خدا شنوا و داناست. (بقره: ۲۵۶)

مسئله ۳۸۲: توصیه امر به معروف و نهی از منکر در آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی توبه بیان گردیده:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ - مردان و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند. به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایست باز می‌دارند، و نماز گذاشته و زکات می‌دهند، از خدا و پیامبرش پیروی می‌کنند. خدا اینان را رحمت خواهد کرد، خدا عزیز و حکیم است.

مسئله ۳۸۳: با عنایت به آیه‌ی ذکر شده در مسأله‌ی قبل، توصیه امر به معروف و نهی از منکر در حول محور دوستی است به اعتبار: «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ

بَعْضٍ». بنابراین امر به معروف و نهی از منکر در مورد کسانی است که دوستی و آشنایی با یکدیگر دارند، نه کسانی که هیچ آشنایی و شناختی بین شان وجود ندارد.

مسئله ۳۸۴: «معروف» امور پسندیده‌ی اخلاقی و «منکر» امور ناپسند اخلاقی در یک جامعه است. اما باید دقت شود که «امر به معروف و نهی از منکر» یک توصیه بوده و به معنای «امر و اجبار» نیست.

مسئله ۳۸۵: افراد نباید به بهانه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، در زندگی افراد دخالت کنند، مثلاً پوشش افراد امری شخصی است و دخالت در این امور شرعی نیست.

مسئله ۳۸۶: کسی که دیگران را امر به معروف می‌کند، باید خود عامل به معروف بوده و از منکر اجتناب کند؛ به اعتبار آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی بقره:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تُلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ - آیا در حالی که کتاب را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ آیا به عقل در نمی‌یابید؟

مسئله ۳۸۷: امر به معروف و نهی از منکر، باید همراه با خوش رویی باشد به اعتبار آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی نحل:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ - با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

مسئله ۳۸۸: امر به معروف و نهی از منکر باید با پشتوانه‌ی اخلاقیات عرفی یک جامعه، به صورت کلی (و نه یک جامعه‌ی خرد) و قوانین باشد.

احکام حج

مسئله ۳۸۹: حج از مناسک امضائی اسلام بوده و منظور زیارت کردن خانه‌ی خدا و انجام اعمالی است که دستور داده‌اند در آنجا به جا آورده شود؛ و در تمام عمر هر کسی که عاقل و بالغ بوده و شرایطش را دارد، یک مرتبه واجب است.

مسئله ۳۹۰: اصلی‌ترین شرط واجب شدن حج مستطیع بودن است به اعتبار آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی آل عمران: «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»، و مستطیع کسی است که از توانایی مالی و جسمی برای رفتن و برگشتن سفر حج برخوردار باشد. به اضافه‌ی توانایی در کسب معاش پس از برگشتن؛ یعنی به گونه‌ای نباشد که سرمایه خود را صرف رفتن به حج نماید و پس از برگشتن فقیر و محتاج مردم گردد.

مسئله ۳۹۱: اگر فرد مکلفی از نظر مالی مستطیع محسوب گردد ولی از نظر جسمی توانایی سفر حج را نداشته باشد، می‌تواند در زمان حیات خود نایب بگیرد و به حج بفرستد.

مسئله ۳۹۲: حج بر صغیر و مجنون واجب نیست، ولو آنکه متمول باشند.

مسئله ۳۹۳: انسان نباید به واسطه‌ی رفتن به حج مجبور شود که کار حرامی را انجام دهد مثلاً مجبور باشد از راه غصبی برود؛ یا عمل واجبی را ترك نماید مثل ادای قرض طبلكار. در چنین صورتی نباید حج برود.

مسئله ۳۹۴: زکات واجب‌تر از حج است. اگر کسی زکات واجب به گردن دارد باید اول زکات را بدهد و چنانچه هزینه‌ی حج باقی بماند می‌تواند به حج برود.

مسئله ۳۹۵: اگر کسی پولی به دست بیاورد ولی خانه و لوازم و اسباب زندگی متعارف را ندارد و محتاج به خانه و لوازم متعارف زندگی می‌باشد، می‌بایست تا پیش از زمان حج خانه و مایحتاج زندگی خود را تهیه نماید و چنانچه چیزی به مقدار هزینه سفر حج باقی ماند مستطیع محسوب می‌شود.

مسئله ۳۹۶: بر اساس آیات قرآن، نفقه‌ی زن و فرزند بر عهده سرپرست خانواده است. لذا اگر همسر یا فرزند تمکن مالی در زندگی خود ندارند، سرپرست خانواده، مستطیع محسوب نمی‌شود، مگر آنکه هزینه‌ی رفت و آمد مبلغ ناچیزی باشد.

مسئله ۳۹۷: بر خلاف نماز و روزه که نایب گرفتن صحیح نمی‌باشد؛ انسان می‌تواند برای انجام حج نایب بگیرد؛ چه آنکه در زمان حیات خود از نظر جسمی قادر به سفر حج نباشد و چه آنکه وصیت کند تا از مالش برای حج نایب بگیرند. همچنین است اگر کسی در بعضی از اعمال حج قادر به انجام آن نیست مانند ذبح که می‌تواند نایب بگیرد.

مسئله ۳۹۸: کسی که نایب غیر می‌شود باید عاقل، بالغ و مسلمان باشد و حج واجب بر گردن خود نداشته باشد و زن می‌تواند نایب مرد شود و برعکس.

خمس

مسأله ۳۹۹: دستور خمس از آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال برداشت می‌گردد که هر يك در مسائل بعد بیان خواهد شد:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّبْيِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

احکام کلی

مسأله ۴۰۰: اگر چه شأن نزول آیه و همچنین آیات ماقبل و مابعد و ذیل آیه در مورد جنگ است و چنین به نظر می‌رسد که خمس در مورد غنائم جنگی نازل شده، ولی با توجه به جمله «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ» چنین مستفاد می‌گردد که منظور هر مالی است که به طور اتفاقی به دست بیاید مانند گنج؛ و از این رو خمس به درآمد و دارایی‌هایی که مالک دارد تعلق نمی‌گیرد چرا که اگر تعلق می‌گرفت می‌بایست بفرماید: «آتُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ» یعنی بدهید از هر چیزی که به دست آورده‌اید؛ چنانچه در مورد زکات که به دارایی فرد تعلق می‌گیرد بارها از واژه «آتوا» استفاده کرده است.

مسأله ۴۰۱: خمس یکی از اقسام زکوات و صدقات است که منظور پرداخت يك پنجم از ارزش اموالی است - که در ذیل گفته خواهد شد - به جهت تصرف شرعی در مالکیت مالی که به دست آورده است.

مسئله ۴۰۲: با توجه به مسائل قبل؛ خمس به چهار چیز تعلق می‌گیرد. اول: گنج. دوم: معدن. سوم: جواهری که به واسطه غواصی در دریا به دست می‌آید. چهارم: غنیمت جنگی.

مسئله ۴۰۳: همانطور که بیان شد، خمس به دارایی افراد و چیزهایی که مالک آن هستند، تعلق نمی‌گیرد و تنها مربوط به اموالی است که اتفاقی و بدون زحمت به دست می‌آید.

مسئله ۴۰۴: اموالی چون هدیه، جایزه و مانند آن که به صورت اتفاقی به دست می‌آیند، اگر شرائط پرداخت خمس را پیدا کند، باید خمس آن پرداخت شود.

مسئله ۴۰۵: هرگونه معاملات کافران (ذمی یا غیرذمی) با مسلمانان، مشمول خمس نخواهد شد.

مسئله ۴۰۶: درآمدی که فردی بر اثر کشاورزی، کسب و کار، تجارت، سرمایه‌گذاری و مانند آن به دست می‌آورد، چون مالک آن‌ها بوده و اموالی نیست که اتفاقی به دست آمده باشد، مشمول خمس نخواهد بود.

مسئله ۴۰۷: پس انداز افراد، اگر از اموال بی‌زحمت و اتفاقی باشد، خمس دارد، ولی اگر این اموال را با زحمت به دست آورده و کسب آن اتفاقی نبوده است، مشمول خمس نخواهد بود.

مسئله ۴۰۸: اگر افرادی، مال بی‌زحمت و اتفاقی را به دست آورند ولی به آن واقعاً نیاز داشته باشند (مانند خرج درمانی، خرید منزل و مایحتاج زندگی و...)، بنابر احتیاط مشمول خمس نیست.

مسئله ۴۰۹: آیه‌ی خمس، حکمی را بیان کرده تا افراد با بخشش قسمتی از اموال خاص خود؛ اسلام، اخلاق و انسان‌های مضطر را یاری و کمک کنند. لذا حکم آیه مربوط به شرائط خاصی است و اگر در زمانی، حاکمیت به حدی رسید یا فقیه تمکن مالی (غیر از اموال خود) داشت، پرداخت خمس واجب نیست، این

استدلال، علاوه بر قرآنی بودن، موافق روایات متعدد (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۳۹، ح ۲) و سیره امامان اهل البیت (ع) است که در زمان تمکن، از پیروان خود خمس را دریافت نمی کردند.

گنج

مسئله ۴۱۰: گنج مالی است که در زمین یا کوه پنهان باشد که اصطلاحاً به آن دینه می گویند و کسی آن را پیدا کند.

مسئله ۴۱۱: اگر کسی اشیاء با ارزش خود را در داخل درخت یا دیوار پنهان کند و فرد دیگری آن ها را پیدا کند صدق گنج نمی کند، بلکه چیزی که پیدا می شود باید عرفاً مصداق گنج نماید.

مسئله ۴۱۲: هر شیئی که پیدا شود و دارای ارزش مادی باشد اعم از مسکوکات و اشیاء و ظروف؛ خمس به آن تعلق می گیرد به شرطی که ارزش آن به مقدار ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد و اگر کمتر از آن باشد، خمس ندارد.

مسئله ۴۱۳: اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد.

مسئله ۴۱۴: اگر يك یا چند نفر گنجی را پیدا کنند که قیمت آن به حد نصابی که در مسأله ی پیش گفته شد برسد باید خمس آن را بدهند ولو اینکه بعد از تقسیم سهم هر يك کمتر از نصاب باشد.

مسئله ۴۱۵: اگر کسی گنجی پیدا کند حکومت نمی تواند به بهانه های مختلف آن را مصادره نماید و اگر آن اشیاء دارای ارزش فرهنگی و تاریخی هستند حکومت می بایست آن ها را از کاشف خریداری کند.

مسئله ۴۱۶: اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن شیئی با ارزشی پیدا کند چنانچه احتمال دهد که متعلق به فروشنده است باید به او خبر دهد و اگر معلوم

شود که متعلق به فروشنده نیست باید به حکم اشیاء گمشده رفتار کند که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

معدن

مسئله ۴۱۷: اگر کسی معدنی کشف کند بر اساس برآورد ارزش اولیه، می‌بایست خمس آن را بپردازد.

مسئله ۴۱۸: معدن نصاب مشخصی ندارد و آنچه که در کتب فقهی در مورد نصاب معدن گفته شده با تعریف عرفی معدن هیچ تناسبی ندارد، زیرا جایی که محصول قابل بهره‌بردایش به مقدار ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشد اساساً مصداق معدن پیدا نمی‌کند.

مسئله ۴۱۹: خمس به استفاده‌ای که از استخراج معدن برده می‌شود تعلق نمی‌گیرد، بلکه زکات به آن تعلق گرفته که در جای خود به این موضوع خواهیم پرداخت.

مسئله ۴۲۰: تشخیص معدن بر عهده‌ی متخصصان و کارشناسان است. لذا اگر زمانی گچ، آهک، سنگ، گِل و مانند آن بر اساس تشخیص کارشناسان حکم معدن را پیدا کرد، مشمول خمس خواهد بود.

جواهری که به واسطه غواصی در دریا به دست می‌آید

مسئله ۴۲۱: اگر به واسطه‌ی غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به طور اتفاقی مروارید یا جواهر یا شیئی با ارزشی بیرون آورد چنانچه بعد از کم کردن مخارج، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهد.

مسئله ۴۲۲: کسی که شغلش غواصی برای جمع کردن صدف‌های مروارید است یا پرورش دهنده‌ی صدف‌های مروارید می‌باشد خمس به او تعلق نگرفته، بلکه آنگونه که در بخش زکات بیان خواهد کردید، باید زکات آن‌ها را بدهد.

مسأله ۴۲۳: کسی که شغلش غواصی برای جمع آوری مروارید است اگر چیز بارزش دیگری را به طور اتفاقی پیدا کند؛ چنانچه ارزش آن به حد نصاب برسد باید خمس آن را بدهد و همچنین است کسی که شغلش ماهی گیری است.

غنیمت جنگی

مسأله ۴۲۴: اگر مسلمانان به امر امام (ع) با کفار جنگ کنند و چیزهایی به دست آورند به آن‌ها غنیمت گفته می شود و آن نصاب مشخصی ندارد و می بایست خمس آن را بدهند.

مسأله ۴۲۵: ادوات نظامی جزو غنیمت محسوب نمی شوند و تماماً متعلق به حکومت است.

مسأله ۴۲۶: اموالی از کافر، اگر غنیمت گرفتش باعث بی حرمتی به شأن انسانیت می شود، نباید گرفته شود.

مسأله ۴۲۷: برخلاف آنچه که مشهور است، حرام است مسلمان به اموال نامسلمانان (با فریب، دروغ، ریا یا سرقت) دست درازی کند به خصوص که فرد نامسلمان در نزاع با مسلمان نباشد.

مسأله ۴۲۸: تنها اموالی از کافر را می توان گرفت که مال شخصی او و در میدان جنگ و مرتبط با جنگ باشد، لذا اگر جنگی در شهر بود، غارت خانه های غیر مسلمانان حرام است.

متفرقات

مسأله ۴۲۹: منفعتی که از طریق تجارت یا صنعت یا کسب های دیگر به دست می آید خمس ندارد و چنانچه خواهد آمد زکات به آنها تعلق می گیرد.

مسأله ۴۳۰: خمس در مال حلال مخلوط به حرام مبنای قرآنی ندارد و برگرفته از روایات است. بنابراین مال حلال مخلوط به حرام که مقدار حرام و صاحب آن معلوم نیست زکاتش بنابر احتیاط واجب يك پنجم است.

مصرف خمس

مسئله ۴۳۱: در کتب فقهی خمس به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ یک قسمت آن سهم سادات و نصف دیگر سهم امام (ع) است که در زمان غیبت باید به مجتهد جامع الشرائط داده شود. این تقسیم خلاف ظاهر و مفهوم قرآن است به دلایل ذیل:

دلیل اول: آیه‌ی خمس در جنگ بدر نازل گردیده و اساساً در آن زمان پیامبر اسلام اولادی که مسکین یا یتیم یا در راه مانده باشد نداشته و آنچه که از تواریخ و روایات مسلم بر می‌آید پیامبر اسلام (ص) در همان جنگ و جنگ‌های دیگر به این آیه عمل کرده است.

دلیل دوم: پیامبر اسلام (ص) خود یا خاندان خود را متمایز از دیگر مسلمان نکرده بود بلکه خود را مانند دیگر مردم، بشری معرفی کرده که تنها به او وحی می‌شود:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا - بگو: من انسانی هستم همانند شما. به من وحی می‌شود. هر آینه خدای شما خدایی است یکتا. هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد. (کهف: ۱۱۰)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَاستَعِظُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا - وَنِلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ - بگو: من انسانی هستم همانند شما. به من وحی شده که خدایتان خدایی است یکتا. پس بلوروی آورید و از او آمرزش بخواهید. وای بر مشرکان: (فصلت: ۶)

دلیل سوم: قرآن کریم در توصیف انبیاء - عموماً - و پیامبر اسلام (ص) - خصوصاً - بارزترین نکته را مزد نخواستن در قبال رسالت بیان کرده و با این حال انتظارات خود را در مسائل مادی، قرار نداده است:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ - بگو من از شما مزدی نمی‌طلبم و نیستم از آنان که به دروغ چیزی بر خود می‌بندند. (ص: ۸۶)

ذَلِكَ الَّذِي يُشِيرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ - این است آن چیزی که خدا آن گروه از بندگان را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، بدان مرثه می‌دهد. بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشان و ندان، نمی‌خواهم. و هر که کار نیکی کند به نیکویی اش می‌افزایم، زیرا خدا آمرزنده و شکرپذیر است. (شورا: ۲۳)

مسئله ۴۳۲: با توجه به توضیحات فوق و با عنایت به آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال، خمس متعلق به خداست به اعتبار: «أَنْتُمْ غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ»، بنابراین خمس یکی از اقسام زکوات و صدقات محسوب می‌گردد.

مسئله ۴۳۳: در آیه‌ی مذکور که خمس را متعلق به خدا خوانده، موارد مصرف آن را ذکر نموده است: «وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»، زیرا «او» ابتدای هر يك از بخش‌ها عطف به «خمس» می‌باشد و از این رو خمس به پنج قسمت تقسیم می‌شود. يك قسمت متعلق به پیامبر است. يك قسمت متعلق به خویشان و نزدیکان. يك قسمت متعلق به ایتام. يك قسمت به مساکین و يك قسمت کسی که در راه مانده است.

مسئله ۴۳۴: آنچه که متعلق به رسول است در این عصر می‌بایست به زمامدار مسلمین یا حاکم شرع پرداخت کرد؛ ولی بهتر است که این بخش به دولت داده شود.

مسئله ۴۳۵: مجتهدی که به او خمس پرداخت می‌شود باید عادل، خداترس، باتقوا و مردم‌دار و آگاه به زمان خود باشد، زیرا باید بدانند متناسب با شرائط روز، چگونه خمس را خرج کند.

مسئله ۴۳۶: خمس توسط مجتهد، نباید صرف تبلیغ خود او بشود.

مسئله ۴۳۸: مجتهد نباید خمس را در زندگی شخصی خود بیاورد، ولی اگر برای تبلیغ اسلام (بدون تبلیغ و جانبداری از خود) وقت صرف کند، به عنوان

درآمد و خرج عادی زندگی خود می‌تواند از آن استفاده کند ولی به صورت کلی سهمی که به مجتهد داده می‌شود، قابل تملیک توسط مجتهد نیست.

مسئله ۴۳۸: آنچه که متعلق به خویشاوندان است را باید به افراد فامیل و کسانی که از نظر نسبی به فرد نزدیک‌تر هستند پرداخت نماید مانند پدر، مادر، برادر، خواهر و به همین نسبت پایین‌تر مانند برادرزاده یا خواهرزاده و مانند آن.

مسئله ۴۳۹: لزومی ندارد که خویشاوندان فرد فقیر یا مسکین باشند بلکه این کار به منظور مودت و نزدیکی میان خویشاوندان است ولی بهتر است سهم خویشاوندان را به کسی بدهد که بیشتر نیاز دارد.

مسئله ۴۴۰: سهم ایتام را باید به کودکی که به دلیل نداشتن پدر و یا پدر و مادر دچار مشکلات مالی است پرداخت کرد.

مسئله ۴۴۱: مسکین در تعاریف غیر از فقیر است، فقیر کسی است که درآمد ثابتی دارد ولی آن درآمد کفاف مخارجش را نمی‌دهد ولی مسکین کسی است که درآمد ثابتی ندارد و در مخارج زندگی در مانده شده است. بنابراین یک سهم از خمس متعلق به کسی است که درآمد ثابتی ندارد و در مخارج زندگی خود در مانده می‌باشد.

مسئله ۴۴۲: سهم آخر متعلق به کسی است که در بیرون از وطن خود به فقر دچار شده باشد، ولو اینکه در وطن خود فقیر نباشد.

مسئله ۴۴۳: بهتر است آنچه که مربوط به سهم ایتام، مساکین و در راه مانده می‌باشد را به مراکز مردم‌نهاد قابل اعتمادی که در این حوزه‌ها فعالیت می‌کنند مثل خیریه‌ها یا یتیم‌خانه‌ها یا سازمان‌هایی که به کودکان کار رسیدگی می‌نمایند و مانند این‌ها پرداخت نمایند تا اطمینان حاصل شود که در جای مناسبی هزینه می‌گردد و از اتلاف آن جلوگیری کند.

مسئله ۴۴۴: در سهم‌های بیان شده، تفاوتی میان سید و غیر سید نیست و غیر سید هم مشمول دریافت خمس خواهد بود.

مسأله ۴۴۵: در تمام مواردی که مشمولین زکات ذکر شدند، عدالت، اسلام، ایمان به خدا و... شرط نیست. همین که انسانی به عنوان مثال، فقیر، مسکین یا در راه مانده باشد، مشمول پرداخت خمس خواهد بود.

زکات

مسئله ۴۴۶: در قرآن کریم بر پرداخت زکات مال تأکید شده است که در واقع مالیات اسلامی است و امورات حکومت بر اساس دریافت زکات می‌بایست تأمین گردد و اهمیت آن نیز هم‌ردیف نماز است، زیرا در اکثر آیاتی که دستور به برپایی نماز داده بلافاصله پرداخت زکات را ذکر نموده است، به این معنا، همانگونه که برپایی نماز برای يك مسلمان مؤمن واجب است، پرداخت زکات نیز واجب می‌باشد و ترك آن مساوی است با ترك نماز؛ همچنین یکی از علائم مومن پرداخت زکات ذکر شده است: **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ**. (نمل: ۳)

مسئله ۴۴۷: با توجه با آیات متعدد قرآن کریم، زکات جزو عبادات مالی محسوب می‌شود و از این جهت اداکننده همچون نماز باید به نیت قربت و اطاعت از فرمان دین زکات را پرداخت نماید.

مسئله ۴۴۸: همانگونه که در مسئله قبل گفته شد، زکات جزو عبادات مالی است که به عنوان مالیات سالیانه می‌بایست به دولت جهت اموری که در مسائل بعد گفته خواهد شد پرداخت گردد.

مسئله ۴۴۹: در کتب فقهی در توضیح این امر واجب دینی، با استناد به روایات گفته‌اند که مسلمان می‌بایست برای ۹ چیز -چنانچه به حد نصاب برسد- يك چهلیم آن را به عنوان زکات پرداخت کند که آن ۹ چیز عبارتند از: ۱. گندم ۲. جو

۳. خرما ۴. کشمش ۵. طلای مسکوک ۶. نقره مسکوک ۷. شتر ۸. گاو ۹. گوسفند.

امروزه فقها همچنان زکات که از واجبات دینی و هم‌ردیف نماز است را در حول همین ۹ مورد می‌دانند و با این نظر عملاً یکی از واجبات دینی را معطل و مهمل نموده‌اند. به این طریق که کشاورزان و باغدارانی که با هزار زحمت، گندم و جو و خرما و کشمش تولید می‌کنند باید زکات بدهند، اما به کسانی که مزارع زعفران دارند و در یک برداشت چندین برابر یک مزرعه‌دار گندم یا جو، درآمد به دست می‌آورند زکاتی تعلق نمی‌گیرد. حال به باغات و مزارع صیفی جات و مرکبات و سبزیجات، و کارخانه‌ها و سرمایه‌داران کلان و غیره کاری نداریم. در صورتی که اگر به چهارچوبی که سنت برای تعیین زکات نه گانه تعریف کرده نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم که با توجه به شرایط زمانی و اجتماعی در صدر اسلام، آن ۹ مورد مشخص شده است که می‌توان آن را به ۳ بخش تقسیم کرد: ۱. کشاورزی و باغداری ۲. تجارت و صنعت ۳. دامداری و آب‌خیزداری. با توجه به این تقسیم بندی و علت مقرر شدن زکات که به عنوان مالیاتی است که اسلام برای جمع‌آوری آن تعریف کرده؛ امروزه دیگر نمی‌توان زکات را تنها در آن ۹ مورد محدود کرد بلکه به تمام درآمدها تعلق می‌گیرد. ضمن اینکه با توجه به آیات قرآن که در مورد زکات و انفاق واجبه وارد شده، چنین مستفاد می‌گردد که زکات واجب به هر شغل درآمدزایی تعلق می‌گیرد.

مسئله ۴۵۰: با توجه به توضیحات مسأله‌ی قبل، حد نصایی که در کتب روایی و فقهی تعیین گردیده بر اساس شرائط زمانی در صدر اسلام مشخص شده است. در آن عصر و در منطقه حجاز عمده معاملات به صورت پایاپای بوده و خرید و فروش به وسیله‌ی سکه چندان رواج نداشته؛ زیرا اعراب دارای سکه‌ای متعلق به خود نبودند و اولین سکه‌های طلا و نقره پس از فتوحات در دوران خلافت اموی ضرب گردیده است. لذا سکه‌های رایج در زمان پیامبر اسلام (ص) سکه‌های

طلا و نقره یونانی و ایرانی بوده که سکه‌های طلا را دینار می‌گفتند و سکه‌های نقره را درهم. تجار مکی از مناطق جنوبی حجاز اجناسی خریداری می‌کردند تا در مناطق شمالی مانند عراق و شامات فروخته و اجناسی را خریداری نمایند و به حجاز بیاورند و در این معاملات مقداری سود می‌کردند که ناچار بودند سکه‌های خود را نگهداری و ذخیره نمایند تا در زمان خرید و فروش در مناطق دیگر به مشکل برنخورند و از این جهت است که شارع زکات را به طلا و نقره مسکوک - یعنی سکه - متعلق دانسته نه مثلاً شمش طلا یا نقره.

مسئله ۴۵۱: در زمان پیامبر اسلام (ص) نصاب ثروت بر اساس تعداد دارائی بوده نه ارزش مادی آن، از این رو اگر کسی پنج نفر شتر داشت متمول محسوب می‌گردید ولی امروزه اگر کسی پنج نفر شتر داشته باشد قادر به خرید يك مغازه هم نیست. بنابراین امروزه تعیین نصاب را باید بر اساس ارزش مادی و سود تجاری مشخص کرد نه بر اساس کیلو و تعداد؛ زیرا امروزه هر شغلی مانند کشاورزی و دامداری و غیره جنبه تجاری دارد.

مسئله ۴۵۲: تمامی مشاغل اعم از زراعی، دامپروری، آب‌خیزداری، صنایع، املاک و مکاسب زکات به آن تعلق می‌گیرد.

مسئله ۴۵۳: محصولات زراعی اعم از غلات، حبوبات، سیفی‌جات، دانه‌های روغنی و پرورش قارچ‌های خوراکی و مانند این‌ها؛ و همچنین محصولات باغی اعم از محصولاتی که به وسیله‌ی درخت تولید می‌شود، مثل سیب، پرتغال و مانند آن‌ها یا بوته‌ای مثل تمشک و مانند این‌ها، چنانچه سودخالص آن‌ها به حد نصاب برسد زکاتش لازم است. این مسئله شامل کسانی که به صورت غیر مستقیم، از این موارد تجارت می‌کنند هم می‌شود.

مسئله ۴۵۴: دامپروری اعم از پرورش گاو و گوسفند و بز؛ و طیور اعم از مرغ، اردک، بقلمون، بلدرچین، کبک و شتر مرغ چه از گوشت آن‌ها چه شیر یا تخم آن‌ها کسب درآمد گردد؛ و همچنین آب‌خیزداری اعم از صیادی در دریا، یا پرورش

ماهی، میگو و صدف چه خوراکی چه مروارید - چنانچه سود خالص سالانه از آن‌ها به حد نصاب برسد زکاتش لازم است.

مسئله ۴۵۵: صنایع اعم از تولیدات صنعتی یا خوراکی یا منسوجات چنانچه سود خالص سالانه به حد نصاب برسد زکاتش لازم است.

مسئله ۴۵۶: املاک تجاری یا منازل مسکونی که به اجاره داده شده چنانچه سود درآمد سالانه‌اش به حد نصاب برسد زکاتش بر عهده‌ی مالک ملک است؛ و ملکی که خود فرد در آن سکونت دارد زکات ندارد.

مسئله ۴۵۷: همانگونه که در مسأله‌ی ۴۲۹ گفته شد ارباح مکاسب خمس ندارد، بلکه اگر سود خالص سالانه کلیه مکاسب به حد نصاب برسد باید زکاتش را پردازند.

مسئله ۴۵۸: نصاب زکات همان نصاب طلا است، زیرا ارزش پول‌های رایج بر اساس پشتوانه‌ی طلا مشخص می‌گردد. بنابراین اگر سود خالص درآمد فرد به حد نصاب مالی برسد، زکات بر او لازم می‌گردد.

مسئله ۴۵۹: حد نصاب سود خالص درآمد مالی به قیمت بیست مثقال شرعی که هر مثقال ۱۸ نخود طلا می‌شود محاسبه می‌گردد. بنابراین اگر کسی سود خالص درآمد سالانه‌اش به مقدار نصاب نرسیده باشد زکات بر او واجب نیست و اگر به حد نصاب برسد و هر چه مازاد بر آن است باید زکاتش محاسبه گردد.

مسئله ۴۶۰: نصاب سود خالص درآمد سالانه باید بر اساس قیمت طلای ۲۴ عیار در بازار محاسبه گردد، بنابراین اگر قیمت طلا دچار نوسان شود باید بر اساس قیمت روز محاسبه نماید.

مسئله ۴۶۱: کسی که زکات بر او واجب شده می‌بایست يك چهلیم از مال خود را به عنوان زکات جدا کرده و به دولت پرداخت نماید.

مسئله ۴۶۲: از آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی توبه: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِ» چنین برداشت می‌گردد که اخذ و مصرف زکات در اختیار دولت است زیرا

زکات ۱۰۳

همانگونه که بیان خواهد شد، رسیدگی به امور اقتصادی و اجتماعی جامعه از وظائف دولت است؛ و همچنین دولت می‌بایست تمهیداتی را اتخاذ کرده و زکات را از کسانی که زکات بر آن‌ها واجب است جمع‌آوری نماید.

مصارف زکات

مسئله ۴۶۳: در قرآن کریم سوره‌ی توبه آیه‌ی ۶۰، موارد مصرف زکوت را

چنین بیان کرده است:

إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهِ وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ - صدقات (زکات) برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران جمع‌آوری آن. و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و قرض‌داران و انفاق در راه خدا و مسافران نیازمند و آن فریضه‌ای است از جانب خدا. و خدا دانا و حکیم است.

مسئله ۴۶۴: زکات جزو صدقات واجب است به اعتبار «إِنَّمَا الصَّدَقَتُ» و

«فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ» و مصرف آن به عهده دولت است به اعتبار: «وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا»، زیرا همانگونه که خواهد آمد رسیدگی به امورات شهروندان از وظائف دولت است.

مسئله ۴۶۵: بر اساس آیه‌ی مذکور مصرف زکات در ۸ مورد بیان شده است

که بر اساس شرائط امروزه همانگونه که در مسائل بعد گفته می‌شود، دولت باید زکات جمع‌آوری شده را مصرف نماید.

مسئله ۴۶۶: اول و دوم موارد مصرف زکات؛ فقرا و مساکین است و

همانگونه که پیشتر در مسئله‌ی ۴۴۱ گفته شد فقیر با مسکین از نظر شرایط زندگی متفاوت هستند.

مسئله ۴۶۷: دولت می‌بایست تمهیداتی را در اتخاذ نماید و بخشی از زکات

را جهت اشتغال‌زایی مصرف نماید تا هر شهروندی بتواند با داشتن شغلی مناسب درآمدی کافی کسب کند و دچار فقر نشود؛ و این امر بنیادی‌تر است تا آنکه بدون توجه به اشتغال‌زایی مردم را دچار فقر نماید و سپس بخواهد به آنان صدقه دهد.

مسئله ۴۶۸: سومین مورد مصرف زکات؛ حقوق کارگزاران جمع‌آوری زکات می‌باشد که با توجه به اینکه در زمان پیامبر اسلام (ص)، چیزی تحت عنوان دیوان و دولت وجود نداشته و تنها کارگزار در مورد جمع‌آوری زکات وجود داشته است، می‌توان از این بخش استنباط کرد که یک بخش از موارد مصرف زکات، حقوق کارگزاران دولت و به تعبیری کارمندان دولتی است.

مسئله ۴۶۹: چهارمین مورد مصرف زکات؛ رسیدگی به شهروندان غیر مسلمان یا مسلمانانی است که پایبند به عقائد اسلامی نیستند به اعتبار: «الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ». و آن به این جهت است که همه‌ی شهروندان احساس امنیت، آرامش و عدم تبعیض کنند تا آنکه قلوب مردم نسبت به یکدیگر نزدیک‌تر شود و اینگونه در مشکلات یکدیگر، یاری‌کننده‌ی هم باشند.

مسئله ۴۷۰: پنجمین مورد مصرف زکات آزاد کردن بندگان است و چون در این زمان بنده‌ای وجود ندارد می‌توان این قسمت را در موارد دیگر که نیاز بیشتری دارد هزینه کرد و آن بر اساس نظر دولت است.

مسئله ۴۷۱: ششمین مورد مصرف زکات پرداخت قرض قرضداران است. بدین معنا که کسانی که در کسب و کار خود دچار مشکلات مالی گردیده و مقروض شده یا به دلیل قروض زندانی گردیده‌اند، دولت موظف است یک بخش از زکات را به پرداخت قروض مقروضین اختصاص دهد تا شخص بتواند به زندگی عادی خود بازگردد.

مسئله ۴۷۲: کسی که شغلی ندارد و برای امرار معاش خود مرتب از دیگران قرض می‌کند مشمول «وَالْغَرَمِينَ» نمی‌شود و همچنین کسی که عادت دارد به خاطر اعتیاد یا قمار خود را مقروض کند.

مسئله ۴۷۳: هفتمین مورد مصرف زکات «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است که منظور تمامی امور عام المنفعه اعم از احداث مدارس، دانشگاه، بیمارستان، راه‌سازی و کلیه امورات عمرانی که محل احتیاج عموم مردم است.

مسئله ۴۷۴: هشتمین مورد مصرف زکات «اَبْنِ السَّيْلِ» است که به معنای کسی است که در سفر پول‌شان مفقود یا سرقت شده و برای برگشت به موطن خود دچار مشکل شده‌اند. اگر چه امروزه به جهت راه‌های ارتباطی و وجود اینترنت چنین مواردی شاذ می‌باشد، لذا استنباط دیگری می‌توان از در راه مانده کرد و آن اینکه کسانی که به خاطر مشکلات مالی از راه دانش آموختن باز می‌مانند یا افرادی که ایده‌های خلاقانه برای منافع عمومی دارند ولی به دلیل نداشتن منابع مالی قادر به تحصیل یا اجرای ایده‌های خود نیستند می‌شود این بخش از زکات را به آنان تخصیص داد.

مسئله ۴۷۵: کسی که زکات بر او واجب شده نباید در پرداخت آن تأخیر کند و دولت نیز در مصرف آن باید دقت کافی را به عمل آورد به گونه‌ای که تأثیرات آن در زندگی روزمره مردم، محسوس باشد.

زکات فطره

مسئله ۴۷۶: در قرآن کریم آیه‌ای که صراحتاً دلالت بر پرداخت زکات فطره نماید وجود ندارد و بیشتر برگرفته از سنت پیامبر اسلام (ص) می‌باشد که در روایات مختلف به پرداخت زکات فطره تأکید نموده است، تا با کمک «زکات» بتواند کمی از فقر جامعه را بکاهد.

مسئله ۴۷۷: زکات فطره آنگونه که از پیامبر اسلام (ص) در روایات رسیده عبارت است از يك صاع از قوت غالب؛ یعنی قوتی که در طول سال بیشتر مصرف می‌کنند، مانند گندم یا جو یا برنج یا ذرت.

مسئله ۴۷۸: خرما و کشمش در زمان پیامبر اسلام (ص) قوت محسوب می‌گردید ولی امروزه در اکثر مناطق خوراکی تکمیلی است و نمی‌شود آن را به عنوان مبنای زکوت فطره قرار داد مگر آنکه در منطقه‌ای خرما یا کشمش جزو غذای غالب ساکنینش باشد.

مسأله ۴۷۹: يك صاع تقريباً سه كيلو می باشد که برای هر نفر باید محاسبه گردد؛ یعنی اگر خانواری ۵ نفر می باشند می بایست ۵ صاع محاسبه نمایند.

مسأله ۴۸۰: زکات فطره به گردن نان آور خانواده است و فرقی نمی کند که پدر باشد یا مادر یا فرزند و اگر چند نفر نان آور هستند باید زکات فطره یا بین خود تقسیم کنند یا يك نفر آن را به عهده بگیرد.

مسأله ۴۸۱: فطره‌ی مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحب خانه وارد شده، به عهده‌ی صاحب خانه می باشد ولی اگر بعد از غروب آفتاب وارد شده به عهده‌ی خود مهمان است.

مسأله ۴۸۲: می توان زکات فطره را به عوض جنس قیمت آن را محاسبه و پرداخت نمود.

مسأله ۴۸۳: زکات فطره را باید به مستحق فقیر پرداخت کرد، پس اگر کسی فقیری نمی شناسد می تواند مبلغ زکات را به مراکز خیریه بپردازد.

مسأله ۴۸۴: پرداخت زکات فطره بر کسی که نمی تواند مخارج سال خود و خانواده اش را تامین کند لازم نیست.

مسأله ۴۸۵: وقت پرداخت زکات فطره از زمان رؤیت ماه شوال است تا قبل از نماز عید و اگر مبلغ فطره را از مال خود جدا کند و کنار بگذارد تا بعد از نماز به اهلش برساند، اشکال ندارد.

احکام اقتصاد عرفی

مسئله ۴۸۶: احکام معاملات، جزو احکام امضائی اسلام است که می‌باید در هر زمانی مطابق با شرایط اجتماعی و اقتصادی یک جامعه تنظیم شود؛ البته همین که کلیات این احکام برای مسلمانان، مطابق با قرآن باشد کافی است.

مسئله ۴۸۷: بیع به معنای سوداگری، معامله و کسب و کار می‌باشد و از جمله «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (البقرة: ۲۷۵) چنین برداشت می‌گردد که هر بیع، معامله و کسب و کاری حلال بوده مگر معاملاتی که مشخصاً از آن نهی گردیده است.

مسئله ۴۸۸: در کتب فقهی شرط صحت معامله، اجرای عقد بیع است - چه به عربی و چه فارسی - و آن عبارت است از ایجاب و قبولی به لفظ ماضی که بر انتقال دادن ملک در برابر مبلغی معلوم دلالت کند؛ یعنی فروشنده بگوید: بَعْتُ = فروختم و خریدار بگوید: اشْتَرَيْتُ = خریدم و مانند آن. امروزه قرارداد، قولنامه، اجاره‌نامه و پرداخت مبلغ جنس کفایت در صحت معامله می‌کند و نیازی به صیغه بیع نیست و این حکم در باب بیع است ولی در معاطات و معاملات جزئی صدق نمی‌کند و تنها رضایت طرفین کفایت در تصرف دارد.

مسئله ۴۸۹: طرفین معامله باید عاقل باشند و همچنین معامله با فرد سفیه نهی شده است، به اعتبار «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» (نساء: ۵).

مسئله ۴۹۰: برخی واژه‌ی «السُّفَهَاءُ» را به زنان تعبیر کرده‌اند به این معنا (با این پیش فرض) که چون زنان سفیه و ناقص العقل هستند نباید مالی به آن‌ها داد و نه

با آن‌ها معامله کرد. این تعبیر خطای محض است. حضرت خدیجه (س) که خود جزو تجار و سرمایه‌داران مکه بود تمامی ثروتش را به پای رسالت پیامبر اسلام (ص) هزینه کرد. آیا می‌توان گفت که از سفاهتش بوده که تمامی ثروت خود را به پای اندیشه‌ی شوهرش ریخته؟

مسئله ۴۹۱: در معامله باید طرفین بالغ باشند به اعتبار آیه‌ی ۶ سوره‌ی نساء «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا»، بنابراین معامله با کودک صحیح نیست؛ و در اینجا منظور از معامله؛ معاملات کلی است نه خرید و فروش‌های جزئی از مغازه.

مسئله ۴۹۲: قیم کودکی که یتیم است می‌تواند با اموال او خرید و فروش کند به شرطی که رعایت مصلحت کودک را کرده و باعث ضرر یا فقر او نگردد، به اعتبار آیه‌ی ۲۲۰ سوره‌ی بقره: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبُكُمْ إِنْ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

مسئله ۴۹۳: طرفین معامله باید جائزالتصرف باشند بنابراین معامله مال غصبی یا سرقت شده یا مالی که وقف یا متعلق به عموم است مانند رودخانه‌ها صحیح نیست.

مسئله ۴۹۴: در معامله باید مقدار کالا و مبلغ مشخص باشد و چیزی که مجهول است را نمی‌توان خرید و فروش کرد. پس کالای مورد معامله باید مقدارش معلوم باشد، یا به وزن یا به متر یا به تعداد و نباید مقدار آن را کم و زیاد کنند، به اعتبار آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی اعراف: «فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ».

مسئله ۴۹۵: همچنین از آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی اعراف برداشت می‌گردد، غش در معامله که نوعی خدعه کردن است - مثل اینکه در شیر آب اضافه کنند و به نام شیر خالص بفروشند یا جنس نامرغوب را با جنس مرغوب مخلوط کند که قابل تشخیص نباشد و مانند آن - حرام می‌باشد.

مسئله ۴۹۶: کم فروشی چه در وزن چه در متر چه در تعداد حرام مواکد است و پولی که از آن به دست می‌آید نیز حرام است به اعتبار آیات ابتدایی سورهی مطففین: «وَلِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ».

مسئله ۴۳۰: اگر فروشنده گفت که وزن، متر یا تعداد کالا مطابق معامله است چنانچه خریدار به او اعتماد دارد آن معامله بدون اشکال است ولی اگر اعتماد ندارد باید فروشنده مجدداً مقدار کالا را بسنجد تا اطمینان تا خریدار اعتماد کند.

مسئله ۴۹۸: به وزن و متر مجهول یا نامعتبر نمی‌توان جنسی را فروخت و دستگاه‌های ترازو یا مترآب خراب یا دستکاری شده، چنین است.

مسئله ۴۹۹: طرفین معامله نباید مکروه باشند و می‌بایست راضی به خرید و فروش باشند به اعتبار آیهی ۲۹ سورهی نساء: «أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ».

مسئله ۵۰۰: از آیهی فوق استنباط می‌شود که طرفین معامله باید مالک باشند. پس اگر کسی چیزی را که ملک اوست به همراه چیزی که در ملکیت او نیست بفروشد، معامله در آن بخشی که در ملکیت او نبوده صحیح نمی‌باشد.

مسئله ۵۰۱: اگر کسی معامله فضولی کند، یعنی مالی که متعلق به دیگری است را بفروشد در صورتی صحیح است که مالک راضی بوده باشد یا راضی شود به اعتبار: «عَنْ تَرَاضٍ».

مسئله ۵۰۲: اگر طرفین معامله، قرارداد یا قولنامه یا اجاره‌نامه‌ای را بنویسند باید به آن عمل کنند به اعتبار آیهی یکم از سورهی مائده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». ولی اگر قراردادی یا قولنامه یا اجاره‌نامه ننوشتند لزوم و اعتباری ندارد و می‌توانند معامله را برگردانند.

مسئله ۵۰۳: همانگونه که پیش‌تر گفته شد، قرآن کریم، بیع یعنی تجارت و کسب و کار را به طور مطلق حلال خوانده و در مقابل نیز ربا را به طور مطلق حرام خوانده است: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا».

مسئله ۵۰۴: ربا در لغت به معنای زیاد شدن و در شرع به معنای زیاد گرفتن از آنچه داده است. در کتب فقهی مصادیق ربا در مبادلات پایاپای بیان شده یعنی مبادله دو متاعی که در جنس، وزن و متر مانند هم باشند مثلاً کسی يك من گندم بدهد و در مقابل يك من ونیم بگیرد؛ و در روایات معامله ربوی پیرامون شش مورد بیان شده است: ۱. طلا ۲. نقره ۳. گندم ۴. جو ۵. خرما ۶. نمک. در صورتی که جمله «حرّم الرّبا» در قرآن کریم اطلاق عام دارد و نمی‌توان به آن شش مورد محدود کرد و آن روایات نیز بر اساس شرایط زمانی و مکانی بیان گردیده است. بنابراین ربا شامل هر قسم معامله‌ای می‌شود و صرف زیادتی در جنس و وزن و تعداد مصداق ربا نمی‌گردد، بلکه قیمت و ارزش آن نیز ممکن است مصداق ربا باشد.

مسئله ۵۰۵: اگر کسی کالایی را که مثلاً هزار تومان قیمت دارد نقداً به قیمت بفروشد ولی نسیه یا قسطی هزار و صد تومان بدهد این معامله بنابر احتیاط صدق ربا پیدا می‌کند.

مسئله ۵۰۶: در روایات از معامله‌ی دین به دین نهی شده؛ یعنی معامله‌ای که هم کالا و هم مبلغ نسیه باشد. ولی معامله‌ای که کالا موجود باشد و مبلغ نسیه به شرطی که وقت ادای مبلغ و مقدار مبلغ مشخص باشد بی‌اشکال است. همچنین اگر پول نقد ولی کالا نسیه باشد، معامله اشکالی ندارد؛ به شرطی که وقت تحویل کالا را مشخص نماید.

مسئله ۵۰۷: در معامله‌ی سلف و سلم که کالا نسیه و مبلغ نقد است چهار چیز شرط صحت است. اول: خصوصیتی را که قیمت کالا به واسطه آن متفاوت می‌شود را مشخص کنند. دوم: مبلغ کالا را فروشنده تحویل بگیرد. سوم: زمان تحویل کالا را مشخص کند و چهارم: در موعد تحویل وجود کالا ممکن باشد.

مسئله ۵۰۸: دین را تبدیل به منبع درآمد کردن و نان خوردن از راه دین و تفسیر و تاویل خلاف مبانی دینی - چه با سخنرانی چه نوشتن کتاب - نه تنها مرموم بوده بلکه پولی که از این راه به دست می‌آید حرام است، به اعتبار آیات ۹۷ و ۱۷۴

سوره ی بقره: «قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كُتِبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ - إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكَلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

مسئله ۵۰۹: آنچه که در مسائل پیش گفته شد، احکامی است که پیرامون معاملات در قرآن بیان گردیده و مازاد بر این که در کتب فقهی بیان شده برگرفته از روایات است که عمدتاً مربوط به کسب و کارهای کوچک می باشد نه اقتصاد کلان؛ و ما بر این باوریم با توجه به گستردگی و تنوع متاجر در عصر حاضر، نیاز است که احکام و قوانین توسط اقتصاددانان تهیه و تنظیم گردد به گونه ای که شروط بیع و ربا نیز در آن لحاظ و مراعات شود.

مسئله ۵۱۰: معاملاتی که باعث ضرر به اقتصاد جامعه می شود (مانند دلالی یا احتکار)، به صورت مطلق حرام و باطل است.

خيارات

مسئله ۵۱۱: هر قراردادی لازم الوفاست و هیچ يك از طرفین معامله نمی تواند قرارداد را بهم بزند، ولی در بعضی از موارد، شارع برای اینکه مردم در معاملات خود متضرر نشوند این حق را قرار داده تا قرارداد را بهم بزنند و این حق بهم زدن معامله را خيار می گویند که خریدار و فروشنده در در یازده صورت می توانند معامله را فسخ بزنند.

اول: از جلسه ی معامله و قرارداد متفرق نشده باشند و این خيار را خيار مجلس گویند.

دوم: مغبون / فریب خورده شده باشند. (خيار غبن)

سوم: در قرارداد معامله شرط کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند. (خيار شرط)

چهارم: فروشنده یا خریدار مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری نمایش دهد که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود. (خیار تدلیس)

پنجم: یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد و آن شرط عمل نشود یا شرط کند مالی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد و آن مال دارای آن خصوصیات نباشد که در این صورت شرط کننده می‌تواند معامله را بهم بزند. (خیار تخلف شرط)

ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد. (خیار عیب)
هفتم: معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته‌اند مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود خریدار می‌تواند معامله را بهم بزند یا پول آن را از فروشنده بگیرد. همچنین اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند. (خیار شرکت)

هشتم: فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید و بعد از دیدن معلوم شود که طوری که گفته نبوده است، که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را بهم بزند. (خیار رؤیت)

نهم: مشتری پول جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت پول تاخیر کند؛ چنانچه تا سه روز تاخیر کند، اگر فروشنده جنس را تحویل نداده باشد می‌تواند معامله را بهم بزند. ولی اگر جنسی را که خریده به گونه‌ای است که اگر يك روز بماند ضایع می‌شود مانند مواد غذایی فاسد شدنی؛ چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را به تاخیر می‌اندازد؛ فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند. (خیار تأخیر)

دهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل خریدار دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار کند. در این صورت مشتری می‌تواند معامله را بهم بزند. (خیار تعذر تسلیم)

یازدهم: کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می‌تواند معامله را بهم بزند و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد، فروشنده می‌تواند تا سه روز معامله را بهم بزند. (خیار حیوان)

مسئله ۵۱۲: هر شرطی در هر معامله‌ای جائز و لازم الوفاست مگر شروطی که مخالف نص صریح یا عقل باشد یا شائبه ربا پیدا کند.

مسئله ۵۱۳: خریدار و فروشنده می‌توانند بعد از معامله با تراضی یکدیگر معامله را بهم بزنند. در این شکل کم و زیاد کردن بها صحیح نیست و جنس و مبلغ به مالکش برگردانده می‌شود ولی اگر آسیبی به جنس رسیده باشد عوض آن باید پرداخت گردد.

جعاله و ضمان

مسئله ۵۱۴: جعاله آن است که انسان با دیگری قرار بگذارد تا در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهد مال معینی بدهد؛ مثلاً بگوید هر کس گمشده‌ی مرا پیدا کند ده تومان به او می‌دهم، به اعتبار آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی یوسف: «تَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ».

مسئله ۵۱۵: به کسی که قرار می‌گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند؛ و فرق جعاله با اجاره در این است که در اجاره بعد از قرارداد اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود؛ ولی در جعاله اگر چه عامل شخص معین باشد؛ تا کار را انجام نداده جاعل بدهکار نمی‌شود.

مسئله ۵۱۶: کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند نباید حرام باشد، مثلاً قرار بگذارند عامل کیف قاپی کند یا به دیگری صدمه بزند یا اینکه حتی با ترساندن فردی او را مجبور به معامله ای کند، چرا که کار حرام اجری ندارد و چنین جعاله‌ای صحیح نیست.

مسئله ۵۱۷: در جعاله، جاعل مقدار مزدی را که قرار می‌گذارد باید معلوم کند و اگر مشخص نکند باید مزد عامل را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد، هر چند که صحت جعاله در چنین صورتی بنابر احتیاط محل اشکال است.

مسئله ۵۱۸: از آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی یوسف، جواز ضمان نیز برداشت می‌گردد. یعنی چیزی را برای شخص یا اشخاصی به ذمه گرفتن.

مسئله ۵۱۹: ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی هم آن‌ها را مجبور نکرده باشد و نیز نباید سفیه و مفلس باشند. ولی این شروط در بدهکار شرط نیست، مثلاً اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه یا سفیه را بدهد صحیح است.

مسئله ۵۲۰: اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند و شخصی به قرض دهنده بگوید که من ضامن قرض هستم؛ در صورتی که قرض گیرنده اداء نکند طلبکار می‌تواند از ضامن مطالبه نماید.

رهن

مسئله ۵۲۱: رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال بردارد و جواز آن از آیه‌ی ۲۸۳ سوره‌ی بقره برداشت می‌گردد: «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ».

مسئله ۵۲۲: انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که بتواند در آن تصرف کند و خرید و فروش آن صحیح باشد پس مالی که غصبی است را نمی‌توان گرو گذاشت و همچنین مالی که متعلق به دیگری است، مگر آنکه مالک اجازه دهد تا مالش را گرو بگذارد.

مسئله ۵۲۳: طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشته شده بدون اجازه یکدیگر ملك کسی کنند، مثلاً بیخشند یا بفروشند. ولی اگر یکی از آنان آن را

بیخشد یا بفروشد بعد دیگری بگوید که راضی هستم اشکال ندارد و این قسم در صورتی صحیح است که ملك متعلق به بدهکار باشد ولی اگر متعلق به فرد دیگری باشد محل اشکال است، زیرا حق فروش و تصرف که ملك را به تملك غیر کند مخصوص مالك است بلکه در این شکل اجازه طلبکار نیز لازم است.

مسئله ۵۲۴: اگر بدهکار بعد از گذشت مدت رهن نیامد تا طلب طلبکار را بدهد؛ چنانچه طلبکار از صاحب رهن وکالت داشته باشد می تواند مالی را که گرو برداشته است بفروشد و طلب خود را بردارد و مازاد آن را به بدهکار بدهد. ولی اگر وکالت نداشته باشد باید از طریق دادگاه صالحه اقدام کند.

اجاره

مسئله ۵۲۵: جواز اجاره از آیات ۲۶ و ۲۷ سوره قصص برداشت می گردد: «قَالَتْ اخْدْنِيْهُمَا يَبْتَئِ اسْتِجْرَاهُ اِنَّ خَيْرَ مِّنْ اسْتِجْرَتِ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ».

مسئله ۵۲۶: اجاره بر دو قسم است؛ اول: اجاره عین ملك مثل خانه و مغازه و مانند آن و دوم: اجاره شخص برای انجام کاری مشخص که امروزه به آن استخدام نیز می توان اطلاق کرد.

مسئله ۵۲۷: در اجاره باید قرارداد بسته شود و مدت و مبلغ اجاره معین باشد، ولی اگر قراردادی نبندند و مالك به قصد اینکه ملك را اجاره دهد آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح بوده، به شرطی که مدت و مبلغ اجاره مشخص باشد؛ همچنین در استخدام شخص جهت انجام کار، اما بهتر است قرارداد بسته شود تا از اختلافات بعدی جلوگیری گردد.

مسئله ۵۲۸: اجاره دهنده و اجاره کننده باید بالغ و عاقل باشند و با اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و مسلمان بودن شرط نیست.

مسئله ۵۲۹: انسان می تواند به وکالت از طرف مالك ملك، مال او را اجاره دهد یا شخصی را استخدام نماید.

مسئله ۵۳۰: اگر کسی ملکی را مشروط اجاره دهد مستأجر نمی‌تواند از شرط موجر تخطی کند.

مسئله ۵۳۱: اگر کسی شخصی را برای کاری مشخص استخدام [اجیر] کند، نمی‌تواند کارهای دیگری نیز بر عهده‌ی او بگذارد و اگر بخواهد کارهایی خارج از کاری که او را برایش استخدام کرده انجام دهد می‌بایست مزد آن را جدا حساب نماید.

ودیعه (امانت)

مسئله ۵۳۲: انسان می‌تواند در صورت لزوم مال خود را نزد کسی به امانت بگذارد و جواز آن از آیات ۲۸۳ سوره‌ی بقره و ۵۸ سوره‌ی نساء، برداشت می‌گردد: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فُلْيَوُذَّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتُهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ» و «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا».

مسئله ۵۳۳: امروزه با وجود بانک‌ها و صندوق‌های امانات که انسان می‌تواند هر چیزی را که برایش دارای ارزش مادی یا معنوی است در آن با امنیت کامل به امانت بگذارد، احکام و دیعه (امانت) بلا موضوع است؛ لکن برای کسانی که همچنان به روش‌های سنتی باور دارند به طور مختصر احکامی را که می‌شود در هر دو قسمت رعایت کرد و از آیات فوق برداشت می‌گردد را بیان خواهیم کرد.

مسئله ۵۳۴: امانت گذار و امانت‌دار باید هر دو عاقل و بالغ باشند، به اعتبار «يَأْمُرُكُمْ». پس اگر کسی مالی را نزد مجنون یا طفل به امانت بگذارد صحیح نیست و چنانچه تلف شود ضامن نیستند.

مسئله ۵۳۵: اگر کسی از قبول امانت مالک مال به هر طریقی سر باز بزند ولی باز امانت‌گذار مال خود را نزد او گذاشته و برود؛ چنانچه مال تلف شود امانت‌گیر ضامن نیست زیرا شرط «الَّذِي أُؤْتِمِنَ» صدق نکرده، ولی بنابر اخلاق لازم است که شخص امانت‌گیر ولو با عدم قبول در حفظ امانت کوشش کند.

مسئله ۵۳۶: امانت گذار هر وقت که بخواهد، می تواند امانت خود را پس بگیرد و امانت دار باید فوراً آن را پس بدهد.

مسئله ۵۳۷: اگر امانت دار به هر دلیلی قادر به نگهداری امانت نبود باید به مالک امانت خبر دهد و امانت را برگرداند و چنانچه خبر ندهد و مال تلف شود، ضامن است.

مسئله ۵۳۸: امانت دار اگر در حفظ امانت کوتاهی کند ضامن است ولی اگر کوتاهی نکرده و به علت غیر منتظره ای مثل سرقت یا آتش سوزی و مانند آن مال تلف شود، امانت دار ضامن نیست.

مسئله ۵۳۹: اگر امانت گذار مجنون یا فوت شود امانت دار باید امانتی را که در نزد اوست به ورثه یا خانواده ای او تحویل دهد و همچنین اگر امانت دار فوت یا دیوانه شود ورثه و خانواده او باید به امانت گذار خبر داده و امانت را تحویل دهند و چنانچه خبر ندهند و امانت تلف شود ضامن هستند.

عاریه

مسئله ۵۴۰: عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض چیزی هم از او نگیرد و این یکی از انواع تعاون است که در سوره ی مائده آیه ی ۲ به آن دستور داده شده است: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ».

مسئله ۵۴۱: عاریه امانت است و عاریه گیرنده نباید در آن خیانت کند یا در نگهداری آن کوتاهی نماید که باعث آسیب شود و اگر مواظبت نکند ضامن است. همچنین نمی تواند چیزی را که به عاریه گرفته است به دیگری اجاره یا عاریه بدهد، مگر با اجازه مالک.

مسئله ۵۴۲: مالی که منفعتش متعلق به غیر است مثل چیزی که اجاره ای است را نمی توان به دیگری عاریه داد مگر مالک آن ملک، اظهار رضایت کند.

مسأله ۵۴۳: اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن نیز زیاده روی ننماید و اتفاقی آن چیز تلف شود، ضامن نیست ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۵۴۴: اگر طلا یا نقره را عاریه نماید و شرط کند اگر تلف شود ضامن نباشد؛ چنانچه تلف شود ضامن است و نفوذ چنین شرطی محل اشکال است.

مسأله ۵۴۵: اگر چیزی را که آلوده به نجاست شرعی است عاریه دهد؛ چنانچه آن چیز در خوردن یا آشامیدن استفاده می گردد مانند ظروف غذا، واجب است به عاریه کننده بگوید.

مسأله ۵۴۶: عاریه دادن چیز غصبی صحیح نبوده؛ و اگر عاریه کننده بفهمد که آن چیز غصبی است باید به صاحبش برساند و نباید به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۵۴۷: اگر عاریه دهنده فوت کند، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه گرفته به ورثه او بدهد.

لُقْطَه

مسأله ۵۴۸: لقطه چیزی است که گم یا رها شده و انسان پیدا می کند - چه شیء باشد چه حیوان چه طفل انسان - و در موردی که اگر آن را بر ندارد ممکن است تلف یا ضایع شود پس لازم است آن را برداشته و حفظ نماید.

مسأله ۵۴۹: اگر کسی چیزی را پیدا کند که در معرض تلف شدن یا ضایع گردیدن است چنانچه نشان دارد و مالک آن معلوم باشد، می بایست مالک آن را پیدا کند و آن چیز را به مالکش برگرداند.

مسأله ۵۵۰: اگر چیزی که گم شده و انسان پیدا می کند در معرض تلف شدن و ضایع شدن نیست دلیلی بر گرفتن و حفظ آن نداریم پس باید آن چیز را در همان مکان رها کرده و بماند تا صاحبش آن را پیدا کرده و بردارد.

مسأله ۵۵۱: اگر چیزی که پیدا کرده نشانی ندارد و مالک آن معلوم نیست، باید یکسال آن را نگهدارد و در مکانی عمومی اعلان کند - امروزه از امکانات اینترنت و روزنامه‌ها نیز می‌توان استفاده کرد - و اگر پس از یکسال مالکش پیدا نشود بنابر احتیاط به مقدار قیمتش از طرف مالک صدقه بدهد، با این وصف ملکیت آن برای یابنده حتی بعد از گذشت یک سال محل اشکال است.

مسأله ۵۵۲: اگر کسی در بین سالی که باید اعلان کند، از پیدا شدن مالک مال ناامید شود و بخواهد آن را صدقه دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۵۵۳: بهتر است اهالی هر محلی مکانی را تعیین کنند برای نگهداری اشیاء گمشده تا هر کسی چیزی را پیدا یا گم کرده به آنجا مراجعه نمایند.

مسائل متفرقه

مسأله ۵۵۴: خرید و فروش مجسمه، نقاشی و...، برای بازی، تزیین یا صرفاً امر هنری، به صورت مطلق جایز است.

مسأله ۵۵۵: خرید و فروش آلات موسیقی، از هر نوع و شکلی که باشند، اشکالی ندارد به اعتبار عدم نص.

احکام معاشرت

مسئله ۵۵۶: آیهی ۱۳ سورهی حجرات، تمامی انسان‌ها را برابر دانسته و

بهترین آنان را «انسان‌ترین» می‌داند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ - ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا انسان‌ترین شماست.

مسئله ۵۵۷: هدف از «تقوی» رسیدن به مراحل بالایی انسانیت است، از

این رو «أتقاکم» می‌تواند به «انسانیت» ترجمه شود. از نظر دیگر خطاب آیه به تمامی انسان‌ها بوده (ایها الناس) و محتوای آیه، هیچ دین، رنگ، جنسیت یا نژاد خاصی را قید نزده است، پس «أتقاکم» مفهوم گسترده‌ای دارد که در میان «الناس» مشترک است.

مسئله ۵۵۸: معاشرت تمام انسان‌ها با یکدیگر باید بر مبنای برادری،

برابری، رعایت حقوق و احترام باشد. در این زمینه، هیچ تفاوتی میان مسلمان و غیر مسلمان، سفیدپوست و سیاه‌پوست، ایرانی و غیرایرانی و زن و مرد وجود ندارد. لذا واجب است که فرد مسلمان (به عنوان مخاطب این حکم) در روابط خود با دیگران عدالت، صداقت، تعهد، امانت‌داری، حفظ آبرو و... را رعایت کند. و از آن سو، مسلمان، نباید دیگران را استهزاء نماید، یا غیبت کند، یا دروغ بگوید، یا پیرامون امور دیگران تجسس کند.

مسئله ۵۵۹: «غیبت» بیان کردن عیب‌های دیگران است که اگر در حضورشان گفته شود، ناراحت می‌شوند؛ لذا غیبت کردن و عدم حفظ آبروی دیگران، از بزرگترین گناهان است؛ لذا فرد مسلمان باید از کسی که غیبت می‌نماید دوری کرده و خود را شریک گناهان او نکند.

مسئله ۵۶۰: در حرمت غیبت کردن، دین و نژاد و رنگ و جنسیت نقشی ندارد؛ اما غیبت فرد فاسق، که فسق خود را علنی انجام می‌دهد (به عنوان مثال فساد علنی اخلاقی دارد) یا فسق او موجب ضرر به حیثیت و سلامت جامعه است (مانند فساد مالی)، غیبت او حرمتی نخواهد داشت اما باید توجه کرد که غیبت از این افراد موجب تهمت، دروغ و آزار خانواده‌ی آنان نباشد.

ازدواج

مسئله ۵۶۱: در دین اسلام، ازدواج امری است که بسیار به آن توصیه شده است؛ لذا فرد مسلمان به خواسته و اختیار خود، اگر شرایط ازدواج داشت، بهتر است که این کار را انجام بدهد.

مسئله ۵۶۲: حاکمیت مؤظف است با امکاناتی که در اختیار دارد، شرایط ازدواج شهروندان خود را (به هر صورت ممکن) فراهم نماید.

مسئله ۵۶۳: کسی که به واسطه‌ی ازدواج نکردن، اطمینان دارد به گناه می‌افتد (مانند اینکه به دیگران تعرض کند)، اطرافیان فرد مؤظفند که شرایط ازدواج او را فراهم کنند به اعتبار آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی نور: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

مسئله ۵۶۴: زنان یا مردان به دو دسته تقسیم می‌شوند:
۱. زنان یا مردان حلال جهت ازدواج ۲. زنان یا مردانی که ازدواج با آنان حلال نیست.

مسئله ۵۶۵: موضوع محرم و نامحرمی، ربطی به حجاب و پوشش نداشته و تنها در ازدواج کاربرد دارد، لذا «نامحرم» کسی است که ازدواج و رابطه جنسی با او «حلال» است و «محرم» کسی است که ازدواج و رابطه جنسی با او «حرام» خواهد بود. از همین رو، «زن شوهردار» یا «مرد زن دار»، «محرم» برای دیگران محسوب می‌شوند، زیرا ازدواج با آنان «حرام» است.

مسئله ۵۶۶: «محارم» یعنی کسانی که ازدواج با آنان ممنوع و حرام می‌باشد بر اساس آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نساء افراد زیر را تشکیل می‌دهند: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُ النِّسَاءِ الَّذِينَ فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ يَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا».

۱. مادر: مادر، مادرِ پدر، تمام مادران اینان ۲. فرزندان: دختران برای پدر، پسران برای مادر ۳. خواهران و برادران (تنی یا رضاعی) ۴. عمه‌ها و عموها: خواهران و برادران پدر و اجداد پدری ۵. خاله‌ها و دایی‌ها: خواهران و برادران مادر و اجداد مادری ۶. فرزندان برادر و خواهر (برای زن و مرد) ۷. پدران و مادران همسر ۸. دختران و پسران همسر ۹. خواهر و برادران همسر.

مسئله ۵۶۷: افرادی که غیر از نامبردگان بالا باشند، یا همسر نداشته باشند («نامحرم») محسوب شده و ازدواج با آنان جایز است.

مسئله ۵۶۸: کلمه «وَأَنْكِحُوا» در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی نور دلالت دارد که در ازدواج عقد لازم است و صرف رضایت طرفین کفایت نمی‌کند؛ و منظور از عقد، بستن پیمان و قرارداد برای زندگی مشترک است.

مسئله ۵۶۹: عقد نکاح، عقدی عرفی است و پیمانی است که زن و مرد برای زندگی مشترک با یکدیگر می‌بندند، این پیمان سه صورت دارد:

۱. عقد با خطبه

۲. عقد قانونی

۳. عقد معاطاتی.

مسئله ۵۷۰: همین که در عرف زن و مردی، به «زوج» شناخته شوند، و نزدیکان طرفین بر آن اطلاع داشته باشند عقد صورت گرفته است. چنین عقدی، «نکاح معاطاتی» نام دارد هر چند بهتر است زن و مرد، از طریق خطبه عقد کنند.

مسئله ۵۷۱: همین که زن و مرد، به صورت قانونی اقدام به ازدواج کنند، عقد نکاح ایجاد شده است و نیازی به خطبه نیست هر چند که عرفاً می‌توانند خود یا عاقد، عقد نکاح را جاری کنند.

مسئله ۵۷۲: ازدواج سفید چون اکثر شرائط عقد معاطاتی را دارد، بدون اشکال است. همین که زن و مرد خود را زوج یکدیگر بدانند، در صحت عقد شرعی، کفایت می‌کند؛ هر چند که لازم است متخصصین جامعه‌شناسی نسبت به عوارض جانبی آن تحقیقات مکفی را انجام داده و راهکارهایی برای به حداقل رساندن عوارض آن توصیه کنند.

مسئله ۵۷۳: بنابر مشهور، ما دو نوع ازدواج داریم:

۱. ازدواج دائم

۲. ازدواج موقت.

اما آنچه مسلماً مورد تأیید اسلام است، ازدواج دائم می‌باشد.

مسئله ۵۷۴: «ازدواج موقت» امری عرفی است و ربطی به اسلام نداشته و آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی نساء مربوط «ازدواج موقت» نبوده و مکمل آیاتی چون ۲۳۷ و ۲۳۹ سوره‌ی بقره است؛ به عبارتی در چارچوب اسلام؛ ازدواج موقت در قالب ازدواج تعریف نمی‌شود. اما باید عنایت داشت که اگر برای کسی که قدرت و تمکن انجام ازدواج دائم ندارد و خوف عصیان می‌رود بعید نیست بی‌اشکال باشد هر چند که ازدواج موقت هیچ مبنای قرآنی ندارد و ممکن است واضعین این ازدواج بر اساس نیاز زمان چنین ازدواجی را توصیه کرده باشند. ولی به هر حال بهتر است متخصصین علوم اجتماعی، روانشناسی و حقوق نوین راهکارهای مناسبی برای رفع مشکلات اجتماعی بیابند تا جامعه دچار هرج و مرج اخلاقی نگردد.

مسئله ۵۷۵: بر اساس قواعد عام انسان دوستانه؛ و قواعد التزام به عقد، اگر مسلمانی با شرائط پیش گفته، ازدواج موقت را انجام داد، باید به توافق میان خود و همسر موقت، پایبند باشد.

مسئله ۵۷۶: ازدواج موقت هیچ یک از شرایط ازدواج دائم را ندارد. زن نه نفقه‌ای برای او معین است و نه از یکدیگر ارث می‌برند. اما اگر مرد و زن توافق کردند که هزینه‌ای به عنوان نفقه پرداخت شود، این توافق مشکلی ندارد.

مسئله ۵۷۷: در حرمت «خودارضایی» دلیلی وجود ندارد و آیه‌ی ۵ تا ۷ مؤمنون مربوط به این موضوع نبوده و تنها سفارش‌هایی برای مردان است که از «همسران» و «کنیزان» خود تعدی نکنند (زنا نکنند).

مسئله ۵۷۸: اگر مرد و زنی، خواستار عقد با خطبه بوده ولی خطبه را بلد نباشند، می‌توانند از جانب خود وکیل بگیرند به اعتبار: «بِیَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ».

مسئله ۵۷۹: چون امروزه، ازدواج‌ها صورت قانونی پیدا کرده، اگر زن و مرد قبالة ازدواج را امضاء نمایند، عقد ازدواج خود به خود صورت می‌گیرد؛ زیرا مقصود پیمان زناشویی اثبات شده است.

مسئله ۵۸۰: خطبه‌ی عقد نیاز نیست حتماً به زبان عربی باشد، همین که خطبه‌ای به لحاظ محتوا، قرارهای طرفین را مشخص کند و برای دیگران قابل فهم باشد، کافی است.

مسئله ۵۸۱: اگر افراد، خواستار خطبه خواندن به عربی بودند، می‌توانند به شیوه‌ی زیر عمل کنند:

اول زن بگوید: زَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ / خود را همسر تو نمودم به مهری که معین شده.
مرد جواب بدهد: قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ.

شرائط صحت عقد

مسئله ۵۸۲: در ایجاد عقد، زن و مردی که قرار است با یکدیگر ازدواج کنند، باید طرفین رضایت کامل داشته و نسبت به شرایط فی مابین خود آگاهی داشته باشند و در عقد (به خصوص قانونی و خطبه‌ای) خلاف توافقات عمل نشود.

مسئله ۵۸۳: لازمه‌ی ازدواج؛ بلوغ، عقل، شعور، درایت و درک متقابل است. لذا کسی که نقص عقلی دارد، یا نمی‌تواند طرف مقابل خود را درک نماید، چون باعث لطمه زدن به خود، همسر، فرزند و جامعه می‌شود، ازدواج او جایز نیست.

مسئله ۵۸۴: در ازدواج، زن و مرد، باید هر دو کاملاً مختار و راضی باشند. در این زمینه رضایت زبانی کافی نیست، بلکه باید دو طرف قلباً از ازدواج رضایت داشته باشند.

مسئله ۵۸۵: اگر زن یا مرد، یا یکی از این دو، بی‌اختیار و از روی اجبار ازدواج کند عقد صحیح نیست، ولی اگر بعداً رضایت پیدا کنند، بنابر احتیاط، خود به خود عقد صحیح می‌شود.

مسئله ۵۸۶: از شرایط اساسی صحت عقد، عاقل و بالغ بودن زن و مرد است. در نظر مشهور، دختر باید برای ازدواج، از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد. این صحیح نبوده و دختران (یا پسران) اگر بالغ و عاقل باشند می‌توانند در مورد ازدواج‌شان تصمیم بگیرند. در غیر این صورت، اجازه‌ی پدر، برای دختر و پسر، از باب احترام گذاشتن بوده ولی شرط صحت عقد نیست. برای دختران، تفاوتی میان باکره بودن و باکره نبودن نیست.

مسئله ۵۸۷: جمله «يَسِدُهُ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» در آیه‌ی ۲۳۷ سوره‌ی بقره دلالت بر ولایت پدر یا جد پدری ندارد، بلکه این مفهوم را می‌رساند که می‌توان در اجرای ازدواج و طلاق نایب و وکیل مشخص کرد به اعتبار: «عُقْدَةُ». بنابراین عقد كودك توسط والدین مبنای قرآنی ندارد و برگرفته از فرهنگ‌های بومی است و صحتش محل اشکال است.

مسئله ۵۸۸: اگر شرایط دختر و پسر، به گونه‌ای باشد که نیازمند اجازه‌ی پدر هستند، مادر هم به دلیل حق قیمومیت بر فرزند و اولویت بر جد پدری می‌تواند چنین اجازه‌ای بدهد.

مسئله ۵۸۹: دختر و پسر باید برای ازدواج حتماً بالغ باشند. منظور از بالغ بودن، بلوغ جنسی نیست بلکه بلوغ عقلی است. زیرا قوام زندگی مشترك و خانواده بر مبنای عقلانیت و درك صحيح از يك زندگی مشترك قابل دوام است نه صرفاً نیازهای جنسی، به اعتبار آیه‌ی ۶ سوره‌ی نساء.

مسئله ۵۹۰: صدق مالی است که مرد به عنوان اثبات صداقت خود، به زنی که می‌خواهد با او ازدواج کند می‌دهد. اخذ یا تعیین این مبلغ، بر عهده‌ی زن (و نه حتی پدر) است، به اعتبار آیه‌ی ۴ سوره‌ی نساء.

مسئله ۵۹۱: اگر زن، تا زمان اجرای عقد، صدق را تعیین نکرد بعد از عقد نمی‌تواند ادعایی داشته باشد.

مسئله ۵۹۲: صدق شرط صحت عقد نیست، به اعتبار آیه‌ی ۲۳۶ سوره‌ی بقره. پس اگر زنی صدقی تعیین نکرد یا از حق خود گذشت، عقد صحيح است و عدم تعیین، به منزله‌ی انصراف از اخذ صدق است.

مسئله ۵۹۳: صدق چون قرار مالی است باید مرد (در همان لحظه) وُسع پرداخت آن را داشته باشد، بنابراین تعیین صدقی خارج از توان و استطاعت مرد پرداخت آن جائز نیست؛ زیرا در زمان عقد، دو طرف اطلاع از توان مالی یکدیگر اطلاع دارند. مگر اینکه زن از اخذ فوری آن منصرف شود.

مسئله ۵۹۴: به اعتبار آیه‌ی ۲۳۷ سوره‌ی بقره پس از اجرای پیمان ازدواج تمام صدق بر ذمه‌ی زوج ثابت می‌شود و اگر پیش از عروسی زوجین قصد طلاق کنند، نصف صدق بر ذمه‌ی زوج است مگر آنکه زن یا وکیل او از آن صرف نظر کنند.

مسئله ۵۹۵: فریب دادن، از شرایط فساد عقد است. لذا اگر زن و مردی، مسئله‌ای را که به صحت عقد لطمه می‌زند، از هم پنهان کرده باشند یا یکدیگر را فریب داده باشند، عقد خود به خود باطل است؛ به عنوان مثال، مرد یا زن قدرت آمیزش جنسی نداشته و آن را عمداً پنهان کرده باشند.

مسئله ۵۹۶: زن نیازی نیست باکره بودن یا نبودن خود را به مرد اطلاع بدهد، ولی اگر مرد تعیین کند که به شرط باکره بودن با زن ازدواج می کند و زن قبول نماید و پس از عقد معلوم شود که باکره نبوده، عقد خود به خود باطل است.

شرائط ضمن عقد

مسئله ۵۹۷: زن و مرد می توانند قبل از اجرای عقد هرگونه شرطی را بگذارند؛ مگر اینکه شرط خلاف شرع، قانون و اخلاق باشد، مانند اینکه زن شرط کند مرد دزدی نماید.

مسئله ۵۹۸: اگر شرط ازدواج زن با مرد (یا بالعکس) این باشد که زن از شهر خود بیرون نرود، و مرد بپذیرد و بعد مرد بخواهد خلاف توافق خود عمل کند، زن حق دارد یک طرفه خواهان طلاق شود.

مسئله ۵۹۹: زن به طور مستقل، حق اشتغال، حق حضانت، حق مسافرت، حق بیرون رفتن از منزل و... را دارد. ولی با توجه به قوانین فعلی ایران، زنان می توانند چنین حقوقی را از مرد بگیرد و اگر مرد بعد از ازدواج، خلاف توافق عمل کرد، زن می تواند خواهان طلاق شود.

مسئله ۶۰۰: زن و مرد نباید عیوب جسمی و اخلاقی خود را از یکدیگر پنهان کنند (مثل ناینبایی، تشنج و بیماری های خاص و درمان ناشدنی یا ضعف اعصاب شدید). اگر چنین مواردی پنهان شود، طرفی که فریب خورده، می تواند عقد را یک طرفه باطل کند.

مسئله ۶۰۱: اگر این عیوب، برای هر دو طرف شناخته شده بوده، مانند ناینبایی که مشخص است یا قبل از عقد، به اطلاع یکدیگر داده اند، زن و مرد نمی توانند (یک طرفه) به این بهانه، عقد را باطل کنند.

مسئله ۶۰۲: اگر زن و مرد، بعد از عقد بفهمند که یکی از آنها نقص عقلی دارد، می توانند عقد را باطل کنند. این شرط برای زن و مرد یکسان است.

احکام زناشوئی

مسئله ۶۰۳: رابطه‌ی جنسی یکی از اساسی‌ترین مسائل «ازدواج» است، لذا زن و مرد باید به صورت هماهنگ و توافقی این نیاز خود را برطرف کنند.

مسئله ۶۰۴: برخلاف مشهور، اینگونه نیست که فقط زن ملزم باشد نیاز جنسی شوهر خود را تأمین کند، بلکه در رفع حقوق جنسی زوجین، زن و مرد به یک اندازه وظیفه دارند.

مسئله ۶۰۵: اگر زن یا مرد، حقوق جنسی یکدیگر را رعایت نکنند، آن طرفی که حتش پایمال شده می‌تواند بر اساس شرائطی که در بعدها می‌آید عمل نماید.

مسئله ۶۰۶: شوهر هیچگونه ولایتی بر همسر خود ندارد و زن و مرد باید به صورت توافقی، زندگی خود را تنظیم کنند؛ و این تفکر ولایت مرد بر زن بیشتر برگرفته از فرهنگ اجتماعی جوامع است.

مسئله ۶۰۷: زن برای بیرون رفتن از خانه، نیازمند اجازه‌ی شوهر نیست مگر اینکه این بیرون رفتن با توافقات میان‌شان منافات داشته باشد. همین حکم در مورد مرد هم وجود دارد، لذا مرد نمی‌تواند بدون نادیده گرفتن حقوق زن خود و توافقات فی مابین، همسر خود را رها کند (مثلاً به مسافرت برود).

مسئله ۶۰۸: اگر شرائط شغلی مرد یا زن، امکان همباشی آنان را نمی‌داد، حکم این مسأله بستگی به توافق بین زن و مرد دارد.

مسئله ۶۰۹: برای مرد جایز نیست با زنی که دچار قاعدگی است آمیزش کند.

مسئله ۶۱۰: اگر زن یا مرد، بیمار شوند، یا زن دچار حاملگی باشد و از آمیزش جنسی آزار ببینند، نباید آمیزش انجام شود.

مسئله ۶۱۱: قرآن در آیه‌ی ۳ سوره‌ی نساء، چند همسری را فقط در مورد قسط ایتم توصیه نموده: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمَامِ فَانْكَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنْ

النِّسَاء»، به همین جهت به زن دوم تا چهارم اشاره نموده است. از این رو به غیر از زن اول؛ زن دوم و سوم و چهارم حتماً باید دارای فرزندان یتیم باشد به اعتبار: «فِي الْيَتَامَى»، با این حال چنین توصیه‌ای را به شرط رعایت «عدالت» صحیح دانسته است به اعتبار: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً». این عدالت باید لزوماً «عدالت مالی»، «عدالت عاطفی»، «عدالت زناشویی» و... باشد. معمولاً مردان (به خصوص در دوران کنونی) از اجرای چنین عدالتی ناتوانند. امروزه، با توجه به شرایط جامعه و زیستی و تغییر مناسبات اجتماعی، چند همسری ناخوشایند و موجب بدبین شدن مردم به دین است. لذا با توجه به نکته‌های یاد شده، «عدالت» در آیه، امروزه «شرط محال» است و اجرا ناشدنی است. از همین رو مرد، نمی‌تواند بیش از یک زن بگیرد ولو اگر زن راضی باشد، زیرا مفسده خواهد داشت.

مسئله ۶۱۲: حقوق متقابل زن و مرد ایجاب می‌کند که هر کدام به نوبه‌ی خود، بر اساس توافقات، حقوق جنسی یکدیگر را رعایت کنند. در این زمینه تفاوتی میان حق زن و حق مرد وجود ندارد.

مسائل متفرقه

مسئله ۶۱۳: بر اساس آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نساء، زن و مردی که ازدواج می‌کنند، مادامی که زوجیتشان برقرار است، خواهر زن به مرد «محرّم» است، یعنی ازدواج با او حرام می‌باشد.

مسئله ۶۱۴: زنی که شوهر داشته، برای ازدواج مجدد، باید اطمینان حاصل شود که بارداری نیست. برخلاف مشهور، تعداد ماهی که زن باید «عده» نگهدارد، امری برای اطمینان از بارداری صرف نیست بلکه به جهت فرصتی است تا اگر زوجین از متارکه پشیمان گردیدند مجدداً به عقد پیشین بازگردند؛ و البته امروزه با پیشرفت تکنولوژی می‌توان عدم بارداری زنان را مشخص کرد و از این بابت که زن باردار است یا خیر، مطمئن شد.

مسئله ۶۱۵: آیه‌ی ۲۲۱ سوره‌ی بقره، ازدواج با غیر مسلمانان را بر مبنای «دعوت به گمراهی» حرام دانسته است، لذا اگر زن و مردی، در عقائد یکدیگر دخالتی نداشته باشند، زن و مرد مسلمان می‌توانند با زن و مرد نامسلمان ازدواج کنند.

مسئله ۶۱۶: مرد یا زن نمی‌توانند، بر اساس شرائطی که خواهد آمد، با محارم رضاعی خود ازدواج کنند.

شرائط شیرخوارگی رضاعی

مسئله ۶۱۷: بر اساس آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نساء، زنی که کودکی را شیر دهد، مادر رضاعی آن کودک محسوب می‌شود.

مسئله ۶۱۸: اصل در شیرخوارگی، به گونه‌ای است که این شیردادن، گوشتی بروناند یا استخوانی را محکم کند و به صورت کلی تأثیر به سزایی در رشد کودک داشته باشد. آن ۱۵ مرتبه‌ای که در روایات آمده است، امری عرفی است و اصل در رضاع، رشد بسزای کودک است.

مسئله ۶۱۹: کودکی شامل این حکم می‌شود که بر اساس نظرات کارشناسی، شیرخواره محسوب شود.

مسئله ۶۲۰: بر اساس محدوده‌ای که آیه‌ی قرآن بیان کرده، حرمت رضاعی تنها مخصوص به پسران است، لذا دختری که از زنی شیرخورده به پسران و شوهر آن زن محرم نمی‌شود.

نفقة‌ی زن

مسئله ۶۲۱: بر اساس آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی نساء، مخارج زن تحت عنوان نفقه، بر عهده‌ی مرد است؛ و این حکم بر اساس فرهنگ اجتماعی زمان نزول بیان گردیده و نمی‌شود به تمام جوامع یا زمان‌ها تعمیم داد و همچنین است مسائل بعد.

ازدواج ۱۳۳

مسأله ۶۲۲: این مخارج شامل، لباس، مسکن، تغذیه، درمان، تفریح و... می شود که بر اساس متعارف جامعه یا توافق است.

مسأله ۶۲۳: بر اساس آیهی مذکور، مرد چون بر زن «قَوّام» است باید نفقه بدهد. لذا اگر زنی، بر اساس شرایط شغلی و مالی، خود «قَوّام» بود، دیگر نفقه‌ای ندارد.

مسأله ۶۲۴: نفقه‌ی فرزندی، تا زمان بلوغ اجتماعی‌شان، بر عهده‌ی پدر است.

مسأله ۶۲۵: زنی که از بدو ازدواج می‌دانسته شوهرش تمکن مالی چندانی ندارد، نمی‌تواند بعد از ازدواج با بهانه‌ی پرداخت نشدن نفقه یا پرداخت نشدن متعارف، درخواست طلاق بدهد.

طلاق

مسئله ۶۲۶: طلاق، جدایی زن و مرد از نکاح دائم یکدیگر است.

مسئله ۶۲۷: در طلاق، تفاوتی میان زن و مرد نیست؛ یعنی همانطور که ازدواج بر پایه‌ی توافق اختیاری دو طرف بوده، طلاق هم باید توافقی و آزادانه باشد، مگر آنکه کارشناسان اجتماعی و سلامت روان یا کارشناسان مسائل جنسی تشخیص دهند که این زن و مرد نمی‌توانند زندگی خوب و عادلانه‌ای داشته باشند، در این صورت می‌توان یک طرفه هم طلاق گرفت. زیرا بر اساس آیه‌ی ۲۲۸ سوره- ی بقره، شرط برگشتن از طلاق، «اراده‌ی اصلاح» است.

مسئله ۶۲۸: هم زن و هم مرد، حق تقاضای طلاق را به نحو مساوی دارند.

مسئله ۶۲۹: بر اساس آیه‌ی ۶ سوره‌ی طلاق، جدایی دو همسر، نباید با جوّ رسانی و عجله بوده و باید با خوبی و نظرات پسندیده و مشاوره با متخصصان همراه باشد.

مسئله ۶۳۰: بر اساس آیه‌ی ۲۲۹ سوره‌ی بقره، اگر زن مهریه‌ی خود را به صورت کامل ببخشد یا اگر گرفته، پس بدهد، می‌تواند به صورت یک طرفه از مرد طلاق بگیرد. این نوع طلاق را، طلاق خلع یا مبارات نامیده‌اند.

مسئله ۶۳۱: بر اساس آیه‌ی ۱ سوره‌ی طلاق، جدا شدن از زنان نباید در زمان حیض آنان باشد، و طلاق زمانی صحیح است که زن از زمان حیض خود گذشته باشد.

مسئله ۶۳۲: زنی که بر اساس بیماری یا هر چیز دیگری به صورت دائمی یا موسمی حیض نمی‌شود، نیازی نیست برای طلاق، مدت حیض را صبر کند زیرا آیه مربوط به کسانی است که «حیض» می‌شوند.

مسئله ۶۳۳: عده طلاق سه طهر است به اعتبار آیه‌ی ۲۲۸ سوره‌ی بقره: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ». تشخیص سه طهر به عهده‌ی زن است و نمی‌توان برای آن زمان مشخصی را تعیین کرد، زیرا دوره‌ی حیض و طهر در زنان متفاوت است به همین جهت باید به گفته‌ی زن رجوع نمود و همانگونه که پیشتر گفته شد مقصود از قرار دادن عده تشخیص بارداری زن نیست زیرا با یک بار حیض شدن می‌توان به تشخیص رسید؛ بلکه شارع این مدت را برای آن قرار داده که چنانچه زوجین از متارکه پشیمان شدند مجدداً به پیمان خود رجوع نمایند.

مسئله ۶۳۴: اگر مرد یا زن، بدون هیچ توافق از پیش تعیین شده‌ای یا بدون اطلاع، مدت زیادی را از یکدیگر دور زندگی کنند، مثلاً مرد یا زن از خانه برود و دیگر برنگردد، زن یا مرد می‌توانند، به صورت غیابی و یک طرفه طلاق بگیرند.

مسئله ۶۳۵: حقوقی که در عقد، انجام آن شرط و توافق شده است، اگر در حین زندگی زناشویی انجام نپذیرد، زن یا مرد می‌توانند به صورت یک طرفه طلاق بگیرند.

مسئله ۶۳۶: حقوق جنسی زن و مرد از اولویت‌های زندگی زناشویی است. لذا اگر زن یا مرد از ادای این حق در مقابل همسر سر باز زند، زن یا مرد می‌توانند یک طرفه طلاق بگیرند مگر آنکه قبل از عقد یا بعد از عقد پیرامون چگونگی این حق و سایر حقوق توافق کنند.

مسئله ۶۳۷: نیازی نیست که طلاق، حتماً با صیغه باشد، بلکه اگر زن و مرد خودشان توافق به جدایی کنند و لفظاً و عملاً در حضور شهود قصد انشاء نمایند کفایت می‌کند، اما با توجه به شرائط قانونی هر کشوری، لازم است که حتی

طلاق ۱۳۷

در صورت توافق (که کفایت شرعی دارد)، مراحل قانونی آن هم طی شود و طلاق راثبت قانونی کنند.

مسئله ۶۳۸: بر اساس آیهی ۲ سورهی طلاق، در زمان انعقاد طلاق، باید دو شاهد وجود داشته باشند.

مسئله ۶۳۹: بر اساس آیهی ۲۲۹ و ۲۳۰ سورهی بقره، اگر مرد یا زنی، از همسر خود یک بار طلاق گرفت و دوباره به یکدیگر رجوع کردند، و برای بار دوم طلاق گرفتند و دوباره یکدیگر رجوع کردند و برای بار سوم طلاق گرفتند، زن و مرد بعد از طلاق سوم نمی‌توانند مجدداً ازدواج کنند، مگر آنکه زن با مرد دیگری ازدواج و آمیزش کند تا به شرط رعایت حدود الهی و حقوق یکدیگر (که از حدود الهی است) دوباره حلال شوند. البته این مسئله در جامعه بسیار کم اتفاق می‌افتد.

مسئله ۶۴۰: سه طلاقه کردن، یعنی مردی زن خود را در یک جلسه سه بار طلاق دهد، هیچ وجه شرعی ندارد.

مسئله ۶۴۱: اگر زن و مردی جدا شوند ولی بعد از مدتی، با توافق یکدیگر به هم رجوع کنند، این طلاق، «رجعی» نام دارد. البته اگر تأمل کنیم، این طلاق و سپس رجوع دون عقد خطبه‌ای و... همان عقد معاطاتی است که پیشتر بیان شد اشکالی ندارد.

مسئله ۶۴۱: زنی که همسرش فوت کرده، مطابق آیهی ۲۳۴ سورهی بقره، باید به مدت چهار ماه و ده شب عده نگه دارد. این عده ربطی به بارداری ندارد، بلکه به عنوان احترام به شوهر فوت شده است.

روابط زن و مرد

مسأله ۶۴۳: بر اساس آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور، زن و مرد باید اندام جنسی خود را از دست درازی دیگران حفظ کنند: «وَيَحْفَظُوا أَرْجُلَهُمْ» و «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ».

مسأله ۶۴۴: نگاه کردن زن و مرد به یکدیگر، دو گونه است: ۱. نگاهی که باعث رابطه‌ی نامشروع باشد ۲. نگاه عادی و متعارف. بر اساس آیاتی که در مسأله‌ی قبل بیان شد، زن و مرد وظیفه دارند چشمان خود را از نگاه نامتعارف به یکدیگر محفوظ دارند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» و «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ». در این دو آیه «مِنْ» تبعیضیه است. یعنی زن و مرد موظف‌اند از برخی نگاه‌های خود که باعث روابط نامشروع یا انجام گناه می‌شود، خودداری کنند. در این صورت صرف نگاه زن و مرد به یکدیگر، بر اساس قرآن، مشکلی ندارد.

مسأله ۶۴۵: بر اساس ادله و تأملات، نگاه زن و مرد به یکدیگر، بر دو گونه است: ۱. همراه با لذت ۲. بدون لذت؛ و نگاه با لذت نیز دو گونه است: ۱. لذت جنسی ۲. لذت غیر جنسی؛ و نگاه با لذت جنسی بر دو گونه است: ۱. نگاه به قصد لذت. ۲. نگاه برای حصول لذت.

مسأله ۶۴۶: پیش‌تر بیان شد که نگاه زن و مرد، بدون لذت، مطلقاً جایز است.

مسئله ۶۴۷: اگر نگاه زن و مرد به یکدیگر، همراه با «لذت غیر جنسی» باشد، بر اساس دو دلیل هیچ اشکالی ندارد:

الف) آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی احزاب، به پیامبر (ص) تأکید می‌کند که من بعد اگر زنی را مشاهده کردی و از دیدن او به وجد و لذت (غیرجنسی) آمدی، حق ازدواج با او را نداری: «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ».

ب) در روایتی علی بن سواد به امام موسی کاظم (ع) می‌گوید که به دیدن زنان زیاروی مبتلا است، امام جواب می‌دهد که اگر نگاهت باعث زنا نشود و قصد تو خیر باشد، این نگاه مشکلی ندارد. (الکافی، ج ۵، ص ۵۴۲)

مسئله ۶۴۸: اگر نگاه مرد و زن، به قصد لذت باشد، تا زمانی که لذت برون دادی پیدا نکند، مثلاً فرد نگاه کننده زنا نکند، اشکالی ندارد زیرا هیچ دلیلی مبنی بر این نداریم که صرف نگاه به «قصد لذت» حرام باشد و ادله آن چیزی را حرام کرده که منجر به خروجی لذت به صورت نامشروع است.

مسئله ۶۴۹: آیات حجاب زنان، هیچ کدام آمرانه و وجوبی نیست بلکه توصیه‌هایی هستند برای زنان تا بتوانند به تناسب جامعه و فرهنگ، راحت‌تر رفت و آمد داشته باشند. به عبارتی، حجاب بیان شده در قرآن، واجب شرعی نبوده و تنها یک توصیه‌ی اخلاقی، متناسب با شرائط جامعه است.

مسئله ۶۵۰: حجاب کردن، تنها مختص به زنان مؤمن است، لذا دختران غیربالغ یا زنان غیرمسلمان از این حکم خارج‌اند.

مسئله ۶۵۱: حجاب، به عنوان توصیه‌ای اخلاقی، کاملاً شخصی است و اجبار زنان به حجاب، شرعی و پسندیده نیست.

مسئله ۶۵۲: دختر یا پسری که فرزند شما نیستند ولی آنان را بزرگ کرده‌اید و با شما زندگی می‌کنند، بر اساس قواعدی همچون قاعده‌ی «لا حرج» و آیاتی چون ۳۱ سوره‌ی نور، با شما محرم محسوب می‌شوند.

مسئله ۶۵۳: «زینت» نهی شده و سپس استثناء شده در آیه ۳۱ سوره نور، نهی اش مربوط به زینت خاص زنان (همانند اندام جنسی) و استنشایش مربوط به زینت عام زنان است که شامل بخش‌هایی از اندام همانند مو، دستان، صورت و پاها می‌شود.

مسئله ۶۵۴: نگاه نکردن مرد به زن در صورت حرام، و بالعکس، تکلیف شخصی زن و مرد است لذا اگر مردی یا زنی به صورت غیر مشروع نگاه می‌کنند، کسی که به او نگاه می‌شود، برای پوشاندن خود (به دلیل نگاه دیگران) تکلیفی ندارد.

مسئله ۶۵۵: نگاه به زن یا مردی که بنای ازدواج با او است، در حد متعارف، همانند سایر زنان، مشکلی ندارد.

مسئله ۶۵۶: زن و مرد اجنبی، اگر با شرائطی که پیرامون «نگاه حلال» توضیح داده شد، با یکدیگر مصاحفه یا معانقه کنند، مشکلی ندارد؛ ولی رفتار خارج از عرف یا خارج از حدود اخلاقی، نباید صورت بگیرد.

مسئله ۶۵۷: نگاه مرد یا زن، به بدن برهنه‌ی دیگران، اخلاقی نیست.

مسئله ۶۵۸: زن و مرد می‌توانند به بدن هم جنس خود، با همان شرائطی که بیان شد، نگاه کنند.

مسئله ۶۵۹: تغییر جنسیت افراد، اگر همراه با نظرات کارشناسی صحیح باشد، اشکالی ندارد.

مسئله ۶۶۰: روابط زن و مرد، به صورت دوستانه، مشکلی ندارد ولی نباید منجر به روابط نامشروع مانند زنا بشود.

مسئله ۶۶۱: همانگونه که در مسأله‌ی قبل گفته شد روابط زن و مرد به صورت دوستانه اشکالی ندارد؛ ولی باید عنایت کرد که در جامعه‌ای که به افراد آن از کودکی آموزش‌های غلط در مورد روابط زن و مرد داده می‌شود که زن را جنس دوم محسوب کرده یا زن را صرفاً به جهت ارضاء شهوت مرد معرفی کنند؛ قهراً چنین روابطی به دلیل پیش ذهن تربیتی مشکلاتی را ایجاد خواهد. بنابراین پیش نیاز

برقراری روابطی سالم و به دور از هر گونه دست اندازی و هرزگی، آموزش و تربیت صحیح در میان افراد يك جامعه است که این مهم به عهده روانشناسان اجتماعی و کارشناسان علوم اجتماعی است تا با آموزش و آگاهی دهی لازم اذهان عمومی را به سمت نگاه و رفتاری صحیح هدایت کنند.

مسأله ۶۶۲: فرهنگ مردسالار سابقه‌ای طولانی در جوامع دارد به حدی که نه تنها انبیاء زن چون: «سارا»، «مریم» خواهر حضرت موسی، «دبوره»، «حولدا»، «حنا»، «اویگئل»، و «استر» را نادیده می‌گیرد بلکه شخصیت‌های برجسته زن در حوزه‌های مختلف در تاریخ بشریت را نیز نادیده می‌انگارد. این يك جنبه‌نگری مردسالارانه نیاز به فرهنگ‌سازی و آگاهی دهی دارد؛ به گونه‌ای که مردان به خاطر آموزش‌های غلط، هیز و چشم‌چران تربیت نشوند و زنان را به عنوان وسیله‌ای برای شهوترانی نبینند.

این مهم به عهده‌ی متخصصینی است تا با فعالیت‌های خود در فرهنگ سازی و آموزش‌های صحیح، حقوق فردی و اجتماعی مردان و زنان را در جامعه تبیین نموده و آموزش دهند و نباید اهل دانش و تخصص از این وظیفه خود شانه خالی کنند. و این جهاد اندیشمندان است.

احکام موسیقی

مسأله ۶۶۳: مطلق موسیقی، حرام نیست به اعتبار عدم دلیل. ضمن اینکه موسیقی خود يك علم تخصصی است که می‌بایست متخصصین این رشته در مورد آن نظر بدهند. قطعاً برخی از نواهای موسیقایی برای روان انسان مضر است که تعیین یا تشخیص آن با شرع نیست و باید متخصص این علم نظر دهند. خداوند این جهان را با نواها آفرید و انسان نیز در مقام خلاقیت، نواها و سازهایی را ساخته است. موسیقی يك هنر است و نواختن یا گوش دادن به نواهایی که مورد تایید متخصصین این فن است هیچ اشکالی ندارد.

مسئله ۶۶۴: هیچ دلیل معتبری برای حرمت موسیقی غنایی وجود ندارد زیرا اساساً سندی معتبر مبنی بر اینکه اعراب پیش از اسلام چیزی تحت عنوان آلت یا سبک موسیقایی داشته‌اند موجود نیست و عمده آلات و سبک‌های موسیقایی که بعدها به نام موسیقی عربی شناخته شده است برگرفته از اقوام اطراف چون ایرانیان و سومری‌ها و احتمالاً یمن بوده است و شاید به همین دلیل است که در قرآن کریم هیچ سخنی از موسیقی و سبک‌های آن بیان نشده است؛ و واژه‌ی «لهو» و «لعب» نیز يك واژه‌ی عام است که به هر چیزی که باعث به بطلان کشاندن زندگی فرد می‌شود، می‌توان بار نمود و ربطی به موسیقی ندارد.

مسئله ۶۶۵: خوانندگی زنان بلا اشکال است و دلیلی بر حرمت آن نیست؛ و آنچه که در مورد احتمال تحریک آمیز بودن صدای زنان گفته می‌شود برگرفته از تفکر و تربیت غلطی است که توضیح و توصیه آن در دو مسأله‌ی ۶۶۱ و ۶۶۲ بیان گردید.

احکام وصیت

وصیت

مسأله ۶۶۶: وصیت یعنی سفارش کردن و در اصطلاح سفارش‌هایی است که انسان به نزدیکان خود برای پس از مرگ می‌نماید، چه سفارش در مورد رعایت معنویات و اخلاقیات و تقوی باشد یا سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند یا چیزی از اموال او ملک کسی باشد، یا برای اولاد خود یا کسانی که اختیار او با اوست قیم و سرپرست معین کند؛ و کسی را که به او وصیت می‌کنند «وصی» می‌گویند.

مسأله ۶۶۷: احکام وصیت را می‌توان از سوره بقره آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲

برداشت کرد:

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ * فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ
يُبدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - هر گاه یکی از شما را مرگ فرارسد و مالی بر جای
گذارد، مقرر شد که درباره پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند. و
این شایسته پرهیزگاران است. پس هر کس که آن وصیت را بشنود و آن گاه دگرگونش
سازد، گناهش بر آن کسی است که آن را دگرگون ساخته است. خدا شنوا و داناست.
هر گاه بیم آن رود که وصیت کننده‌ای در وصیت خویش دستخوش ستم یا گناهی

شده باشد، اگر کسی به اصلاح میان آنان پردازد، مرتکب گناهی نشده است، که خدا آمرزنده و مهربان است.

مسئله ۶۶۸: وصیت بر کسی که مالی دارد واجب و لازم است به اعتبار واژه «کُتِبَ». پس بر هر فردی که دارای مالی است واجب است تا در مورد تقسیم ماترک خود بین وراث وصیت کند.

مسئله ۶۶۹: انسان می‌تواند در مورد تقسیم مال خود میان وراث درجه‌ی یک یا درجه‌ی دوم همین‌طور پایین‌تر وصیت کند، به اعتبار: «لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ».

مسئله ۶۷۰: «الْوَصِيَّةُ» شامل وصیتی است که زبانی یا با اشاره یا با نوشتن انجام شود که در تمام اشکال لازم الاجرا بوده و تخلف و تبدیل آن از گناهان است، به اعتبار: «فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُكَلِّمُونَ».

مسئله ۶۷۱: واژه‌ی «الْأَقْرَبِينَ» مطلق است چه وصیت برای نزدیکان مسلمان باشد چه غیر مسلمان؛ ولی جمله «كُتِبَ عَلَيْكُمُ» اطلاق دارد که موصی باید مسلمان، عاقل و مختار باشد.

مسئله ۶۷۲: کسی که دارای مالی است این تکلیف برایش مقرر شده تا بتواند در مورد اموال خود تصمیم بگیرد به اعتبار واژه «خَيْرًا» و منظور از خیر در اینجا اموالی است که از متوفی به جا می‌ماند چه آنکه قرضی داشته باشد و چه نداشته باشد. بنابراین آن روایات و گفته‌های مشهور که انسان تنها می‌تواند در ثلث مال خود وصیت کند، موافق با نص قرآن نیست؛ بلکه آنچه از صراحت آیه برمی‌آید این است که انسان می‌تواند در مورد تمامی اموال خود و چگونگی تقسیم آن وصیت کند و عقلاً نیز این طریق صحیح‌تر و به عدالت نزدیک‌تر است.

مسئله ۶۷۳: انسان در وصیت خود باید مراعات عدالت و معروف را بکند یعنی ملاحظه فقر و غنای وراث یا مصلح و مفسد را بنماید و فقیر را بر غنی و مصلح را بر مفسد ترجیح دهد به همین نسبت اگر ورثه‌ی فقیر یا مسکینی دارد برای آن هم وصیت کند چه آن ورثه نزدیک‌تر یا دورتر باشد، به اعتبار: «بِالْمَعْرُوفِ».

مسئله ۶۷۴: کسی که دارای اموالی است واجب است تکلیف تقسیم اموال خود را پس از مرگ خود مشخص کند و این کار نشانه‌ی تقوی و پرهیزکاری است، به اعتبار: «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ».

مسئله ۶۷۵: همانگونه که بیان شد وصیت در تمامی اموال نافذ است و عمل به وصیت متوفی واجب و لازم می‌باشد و کسی نمی‌تواند از وصیت تخلف کرده یا آن را تغییر دهد، به اعتبار: «فَمَنْ بَدَّلَهُ». خصوصاً که اطرافیان وصیت را شنیده باشند پس اگر بدان عمل نکنند مرتکب گناه شده‌اند با توجه به تهدیدی که در آیه شده است «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» تا مبادا اطرافیان به جهت طمع در صدد تغییر وصیت باشند.

مسئله ۶۷۶: اگر کسی در مورد اموال خود وصیت کند مثلاً وصیت کند تا اموالش به طور مساوی بین نزدیکانش تقسیم شود یا وصیت کند که مثلاً خانه‌اش متعلق به همسرش باشد و فرزندان حق تصرف در آن را تا زمان حیات همسرش نداشته باشند باید به وصیت عمل کنند.

مسئله ۶۷۷: انسان هر وصیتی که بکند نافذ و لازم الاجراست و نمی‌توان آن را تغییر یا تبدیل کرد مگر آنکه مخالف معروف و عدالت باشد. اما اگر مشخص شود که متوفی بدهکار بوده یا دینی شرعی مانند زکات به گردن داشته و در وصیت بدان اشاره نکرده است در اینجا می‌بایست ابتداء بدهی و دینی که به دیگران داشته را بدهند و به این طریق جلوی انحراف از حق و انجام گناه را بگیرند، به اعتبار: «فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ».

مسئله ۶۷۸: کلمه‌ی «جَنَفًا» به معنای انحراف و خروج از حق است و منظور منحرف شدن و نادیده گرفتن دیون و حقوقی است که انسان از کسی به گردن دارد و کلمه‌ی «إِثْمًا» گناه آن چیزی است که انسان از نظر شرعی به گردن دارد مانند پرداخت نکردن زکات که از واجبات است. بنابراین اگر موصی بدهی دارد یا مثلاً زکات واجبی به گردش بوده باید در وصیت لحاظ گشته یا وصی اصلاح کند.

مسئله ۶۷۹: اگر وصی احتمال دهد که موصی دارای دینی است و حقی به گردن دارد، می‌بایست تحقیق کند و نباید در تقسیم ماترک بر اساس وصیت عجله نماید تا آنکه به یقین برسد و چنانچه بعد از تقسیم ماترک معلوم شود که موصی دارای دین و حقی است می‌بایست میان خود جهت رفع انحراف از حق و پرهیز از گناه به اطلاع پردازند که در چنین حالتی عمل نکردن به وصیت در جهت اصلاح، دارای گناهی نیست، به اعتبار: «فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

مسئله ۶۸۰: کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، چنانچه زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد چنانچه از خودش مالی دارد یا احتمال می‌دهد کسی آن‌ها را ادا می‌کند باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسئله ۶۸۱: اگر کسی زکات و حج بر او واجب است به مرگ از گردش ساقط نمی‌شود و می‌بایست نسبت به ادای آن وصیت کند. ولی اگر کسی نماز یا روزه واجبی را ترک کرده بعد از مرگ قابل ادا نیست.

مسئله ۶۸۲: انسان می‌تواند از وصیت خود برگردد و اگر دو مرتبه وصیت کرده، وصیت دوم اعتبار دارد نه اول.

مسئله ۶۸۳: اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته، مثلاً خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل کند، وصیت باطل می‌شود.

مسئله ۶۸۴: اگر کسی به هر دلیل وصیت نکند و یا بخاطر فوت ناگهانی فرصت وصیت کردن در اموال خود را پیدا نکند و یا اگر وصیت کند و وصیتش صرفاً در مورد دیون و امانات و بدهی‌هایش باشد که در اکثر مواقع اینگونه پیش می‌آید - در چنین شرایطی قرآن کریم تقسیم ماترک را بیان کرده که در مسائل آینده می‌آید.

ارث

مسأله ۶۸۵: کسانی که به واسطه‌ی خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند، به اعتبار آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی انفال و همچنین آیه‌ی ۶ سوره‌ی احزاب: «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ».

دسته اول: پدر و مادر و اولاد میت است؛ و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین‌تر روند هر کدام آنان که به میت نزدیک‌تر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست، دسته دوم ارث نمی‌برد.

دسته دوم: جد و جده، یعنی پدر بزرگ و مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدامشان به میت نزدیک‌تر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست، دسته سوم ارث نمی‌برد.

دسته سوم: عمو و عمه و خاله و دایی و اولاد آنها است و تا یک نفر از عموها، عمه‌ها، خاله‌ها و دایی‌های میت زنده‌اند اولاد آنان ارث نمی‌برند.

مسأله ۶۸۶: اگر عمو و عمه و خاله و دایی خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و خاله و دایی و پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر این‌ها نباشند اولادشان ارث می‌برند و اگر این‌ها هم نباشند، عمو و عمه و خاله و دایی جد و جده‌ی میت؛ و اگر این‌ها نباشند اولادشان ارث می‌برند.

مسئله ۶۸۷: همان طور که در ادامه خواهد آمد، زن و شوهر با هریک از این سه دسته از یکدیگر ارث می‌برند و شرایط وارث را پیدا می‌کنند، به اعتبار آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی نساء.

ارث دسته‌ی اول

مسئله ۶۸۸: اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته‌ی اول باشد مثلاً پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر، همه‌ی مال میت به او می‌رسد؛ و اگر چند پسر یا چند دختر باشند همه‌ی مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود؛ و اگر یک پسر و یک دختر باشد مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می‌برد و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد، به اعتبار آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی نساء: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى».

مسئله ۶۸۹: اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد. ولی اگر میت کلاله داشته باشد، یعنی دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه‌ی آنان پدری باشند؛ یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان با مادر میت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد این‌ها ارث نمی‌برند ولی به واسطه‌ی اینان مادر یک ششم مال را می‌برد و بقیه مال پدر است، به اعتبار: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ».

مسئله ۶۹۰: اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه کلاله نداشته باشد مال را پنج قسمت می‌کنند. پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت را می‌برد؛ و اگر کلاله داشته باشد مال را شش قسمت می‌کنند. پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر یک قسمت می‌برد و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می‌کنند و یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند. در واقع مال میت بیست و چهار قسمت می‌شود که چهار قسمت از آن مادر؛ پنج قسمت به پدر و پانزده قسمت به دختر به اعتبار: «فَإِلَآئِمَّهِ السُّدُسُ».

مسأله ۶۹۱: اگر وارث میت فقط پدر و مادر و يك پسر باشد؛ مال را شش قسمت می کنند. پدر و مادر هر کدام يك قسمت و پسر چهار قسمت آن را می برد. و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را بین خود به طور مساوی تقسیم می کنند و اگر پسر و دختر باشند آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد، به اعتبار: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى».

مسأله ۶۹۲: اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و اولاد میت باشند، مال شش قسمت می شود يك قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را اولاد می برند و اگر اولاد چند نفر باشند، چنانچه اولاد تمام پسر یا دختر باشند به تساوی تقسیم می شود و اگر پسر و دختر باشند طوری قسمت می شود که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۶۹۳: اگر وارث میت فقط پدر و يك دختر باشد؛ یا مادر و يك دختر باشد؛ مال را چهار قسمت می کنند، يك قسمت را پدر یا مادر می برد و بقیه را دختر می برد. و اگر وارث میت پدر و چند دختر باشد یا مادر و چند دختر باشد مال را پنج قسمت می کنند. يك قسمت را پدر یا مادر می برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند، به اعتبار: «إِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ».

مسأله ۶۹۴: اگر میت اولاد نداشته باشد، نوهی پسری او اگر چه دختر باشد سهم پسر میت را می برد و نوهی دختری او اگر چه پسر باشد سهم دختر میت را می برد. مثلاً اگر میت يك پسر از دختر خود داشته باشد و يك دختر از پسر خود داشته باشد؛ مال را سه قسمت می کنند؛ يك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند.

ارث دسته‌ی دوم

مسأله ۶۹۵: دسته‌ی دوم از کسانی که به واسطه‌ی خویشی ارث می برند، یعنی جد (پدر بزرگ) جده (مادر بزرگ) و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد اولادشان ارث می برند و به این دسته و دسته‌ی سوم که بعداً

می‌آید «کلاله» گفته می‌شود، به اعتبار: «إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ» و همچنین آیه‌ی ۱۷۶ سوره‌ی نساء: «يَسْتَمْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأَتَكَ لَأُمْرَأَةٌ هَلَكٌ لِّسَ لَهَا وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ بِرِثَتِهَا إِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» و احکامی که از این آیات برداشت می‌گردد در ادامه می‌آید.

مسئله ۶۹۶: اگر وارث میت فقط يك برادر یا يك خواهر باشد همه‌ی مال به او می‌رسد و اگر چند برادر پدري و مادري یا چند خواهر پدري و مادري باشد مال به طور مساوی بین آنها قسمت می‌شود و اگر برادر و خواهر پدري و مادري با هم باشند، هر برادري دو برابر خواهر می‌برد؛ مثلاً اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادري دارد مال را پنج قسمت می‌کنند، هر يك از برادرها دو قسمت و خواهر يك قسمت آن را می‌برد.

مسئله ۶۹۷: اگر میت برادر و خواهر پدر و مادري دارد، برادر و خواهر پدري که از مادر با میت جدا هستند ارث نمی‌برند. و اگر برادر و خواهر پدري و مادري ندارد، چنانچه فقط يك خواهر یا يك برادر پدري داشته باشد، همه‌ی مال به او می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدري داشته باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدري داشته باشد هر برادري دو برابر خواهر می‌برد.

مسئله ۶۹۸: اگر وارث میت فقط يك خواهر یا يك برادر مادري باشد که از پدر با میت جدا است همه‌ی مال به او می‌رسد و اگر چند برادر مادري یا چند خواهر مادري یا چند برادر و خواهر مادري باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۶۹۹: اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و يك خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، يك قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۷۰۰: اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می‌کنند، يك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۷۰۱: اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و يك برادر مادری یا يك خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می‌کنند؛ يك قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۷۰۲: اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادی باشد؛ يك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۷۰۳: اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد؛ زن ارث خود را به تفصیلی که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد می‌برد و برادر و خواهر مطابق مسائل گذشته ارث خود را می‌برند. نیز اگر زنی بمیرد و وارثش فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گفته شد ارث خود را می‌برند. نیز وقتی زن یا شوهر ارث می‌برند از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نشده و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری کم می‌شود؛ مثلاً اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و

مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدری و مادری است. پس اگر همه‌ی مال شش تومان باشد؛ سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.

مسئله ۷۰۴: اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد؛ سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده‌ی مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد، پسر دو برابر دختر می‌برد.

مسئله ۷۰۵: اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می‌رسد و با بودن جد میت، پدر جد او ارث نمی‌برد. و اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد مال سه قسمت می‌شود؛ دو قسمت را به جد و یک قسمت را جده می‌برد. نیز اگر جد و جده مادری باشد مال را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند.

مسئله ۷۰۶: اگر وارث میت فقط یک جد؛ یا جده‌ی پدری و یک جد یا جده‌ی مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود؛ دو قسمت را جد یا جده‌ی پدری و یک قسمت را جد یا جده‌ی مادری می‌برد.

مسئله ۷۰۷: اگر وارث میت جد و جده‌ی پدری و جد و جده‌ی مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود؛ یک قسمت آن را جد و جده‌ی مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو قسمت آن را به جد و جده‌ی پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.

مسئله ۷۰۸: اگر وارث میت فقط زن و جد و جده‌ی پدری و جد و جده‌ی مادری او باشد؛ زن ارث خود را می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده‌ی مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند و بقیه

را به جد و جده‌ی پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد. اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده ارث خود را می‌برند.

مسئله ۷۰۹: در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها و خواهرها با جد یا جده یا اجداد یا جدات؛ برادر و خواهر و اجداد مادری يك سوم را به تساوی تقسیم می‌کنند و دو سوم دیگر از برادر خواهر و اجداد پدری است.

ارث دسته‌ی سوم

مسئله ۷۱۰: دسته‌ی سوم عمو و عمه و خاله و دایی و اولاد آنان است و به تفصیلی که گفته شد، اگر از طبقه‌ی اول و دوم کسی نباشد این‌ها به عنوان کلاله ارث می‌برند که در ابتدای دسته‌ی دوم آیه‌ای که دلالت بر آن دارد، ذکر گردید.

مسئله ۷۱۱: اگر وارث میت فقط يك عموی یا يك عمه است چه پدر و مادری باشد یعنی با میت از يك پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه‌ی مال به او می‌رسد. نیز اگر چند عموی یا چند عمه باشند و همه پدری و مادری یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمه می‌برد؛ مثلاً اگر وارث میت دو عمو و يك عمه باشد مال را پنج قسمت می‌کنند، يك قسمت را به عمه و می‌دهند و چهار قسمت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسئله ۷۱۳: اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری یا عمو و عمه مادری باشد اگر چه اظهر آن است که مال به طور مساوی بین آنان قسمت شود، ولی احتیاط واجب صلح بین آنان است.

مسئله ۷۱۴: اگر وارث میت عمو و عمه باشند و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدری و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند و مشهور این است که اگر میت يك عموی یا يك عمه‌ی مادری دارد مال را شش قسمت می‌کنند، يك قسمت را به عموی یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه‌ی پدری و

مادری و در فرض نبود آنها به عمو و عمه پدری می‌دهند و اگر هم عمو و هم عمه‌ی مادری دارد مال را سه قسمت می‌کنند؛ دو قسمت را به عمو و عمه‌ی پدر و مادری و در فرض نبود آنها به عمو و عمه‌ی پدری و یک قسمت را به عمو و عمه‌ی مادری می‌دهند. ولی بعید نیست که در هر دو صورت عمو و عمه مادری مثل عمو و عمه‌های دیگر باشند و مال بین همه آنها به طور مساوی تقسیم شود هر چند احتیاط واجب در صلح بین آنهاست.

مسئله ۷۱۴: اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خاله باشد، همه‌ی مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنها قسمت می‌شود، ولی احتیاط واجب آن است که در تقسیم صلح کنند.

مسئله ۷۱۵: اگر وارث میت فقط یک یا چند دایی یا یک یا چند خاله مادری و دایی و خاله پدری و مادری و دایی و خاله پدری باشد؛ دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد و اقوی این است که بقیه در تقسیم با یکدیگر مساوی باشند، ولی احتیاط در صلح است.

مسئله ۷۱۶: اگر وارث میت یک یا چند دایی یا یک یا چند خاله یا دایی و خاله و یک یا چند عمو یا یک یا چند عمه یا عمو و عمه باشد؛ مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله یا هر دو؛ بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می‌برد.

مسئله ۷۱۷: اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه باشد، چنانچه عمو و عمه پدری و مادری باشند مال را سه قسمت می‌کنند؛ یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و بقیه را بنا بر اظهر دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می‌دهند. بنابراین مال را نه قسمت می‌کنند سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند، هر چند اقوی این است که بقیه بین عمو و عمه به طور مساوی تقسیم شود ولی احتیاط بر صلح است.

مسأله ۷۱۸: اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد به اولاد آنان داده می‌شود.

مسأله ۷۱۹: اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود. یک سهم آن را عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و دو سهم دیگر آن را یک قسمت می‌کنند. یک قسمت را دایی و خاله‌ی پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو قسمت دیگر آن را نیز بطور مساوی به عمو و عمه پدر میت می‌دهند. ولی احتیاط در صلح است.

ارث زن و شوهر

مسأله ۷۲۰: احکام ارث زن و شوهر از آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی نساء برداشت می‌گردد: «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّهِ يَوْصِيَنَّ بِهَا أَوْ دِيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكْنَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكْنَ».

مسأله ۷۲۱: زن و شوهر از یکدیگر ارث می‌برند چه ارث میت از دسته اول یا دوم یا سوم باشد. پس اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد نصف همه‌ی مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برد.

مسأله ۷۲۲: اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا زن دیگری اولاد داشته باشد هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.

مسأله ۷۲۳: قول مشهور این است که زن از زمین، خانه، باغ، زراعت و زمین‌های دیگر ارث نمی‌برد؛ نه از خود زمین و نه از قیمت آن و نیز از خود هوایی

خانه مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد ولی از قیمت آن‌ها ارث می‌برد و همچنین درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین، باغ و زراعت و زمین‌های دیگر است. ولی این قول با نص آیه موافقت ندارد، بنابراین زن از تمامی ماترك شوهر ارث می‌برد، به اعتبار: «مِمَّا تَرَكْتُمْ».

مسأله ۷۲۴: اگر میت بیش از يك زن داشته و اولاد نداشته باشد چهار يك مال و اگر اولاد داشته باشد هشت يك مال به طور مساوی بین زن‌های او قسمت می‌شود و فرقی نمی‌کند بین اینکه اولاد از کدام يك از زنان باشد.

مسأله ۷۲۵: به صرف عقد مرد از زن و زن از مرد ارث می‌برد و نزدیکی شرط ارث نیست، به اعتبار: «أَزْوَاجُكُمْ».

مسأله ۷۲۶: اگر زن مطلقه در بین عده طلاق رجعی بمیرد شوهر از او ارث می‌برد و همچنین است اگر شوهر در بین عده طلاق رجعی بمیرد زن از او ارث می‌برد ولی بعد از گذشتن عده طلاق یا در طلاق بائن اگر یکی از آنان بمیرد دیگری از او ارث نمی‌برد.

احکام خوردنی‌ها؛ آشامیدنی‌ها و شکار

مسأله ۷۲۷: اصل در خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها بر اباحه است، به اعتبار: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» (بقره: ۱۶۸) و «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (اعراف: ۱۵۷). بنابراین هر خوردنی و آشامیدنی حلال است، مگر آنکه نصی در منع و حرمت آن وارد شده باشد.

مسأله ۷۲۸: حلال آن است که نصی در قرآن بر حرمت آن بیان نشده باشد و «الطَّيِّبَاتِ» در مقابل «الْخَبَائِثِ» قرار گرفته است و منظور از خبائث آن چیزهایی است که مورد تنفر طبع انسان باشد، و این هیچ قاعده‌ای ندارد زیرا طبع جوامع متفاوت و متنوع است. بنابراین هر چیزی که عرفاً جز خبائث نباشد عرفاً از طبیات محسوب می‌گردد.

مسأله ۷۲۹: خوردن چند چیز در قرآن کریم حرام شمرده شده: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالتَّطْيِخَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْقِسُمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فَسُقُ الْيَوْمَ يَسَّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَنْتُمْ عَلَىٰكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِيْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائده: ۳) که احکام آن می‌آید.

مسأله ۷۳۰: خوردن مردار هر حیوانی چه خودش مرده باشد چه به غیر دستور شرع کشته باشند، حرام است و همچنین است آبی‌زی که پیش از صید در آب مرده باشد جزو مردار محسوب می‌گردد، به اعتبار: «الْمَيْتَةُ».

مسئله ۷۳۱: خوردن خون ریخته شده‌ی حیوانی که خون جهنده دارد، یعنی اگر رگش را ببرند خون از آن بیرون می‌جهد به طور مطلق حرام است ولی خونی که بعد از ذبح یا شکار حیوانی در بدنش می‌ماند اشکال ندارد، به اعتبار: «الْدَّم».

مسئله ۷۳۲: خوردن گوشت خوک به طور مطلق حرام است، به اعتبار: «لَحْمُ الْخَنزِيرِ».

مسئله ۷۳۳: خوردن گوشت حیوانی که به نام یا برای غیر خدا ذبح گردد حرام است، به اعتبار: «أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ».

مسئله ۷۳۴: گوشت حیوانی که خفه شده باشد، چه اتفاقی خفه شده باشد یا عمدی خفه شده باشد، آنگونه که در بعضی قبایل برای استفاده از گوشت آن مرسوم است حیوان را خفه می‌کنند نیز حرام بوده و خوردن آن اشکال دارد، به اعتبار: «الْمُنْحَقَّة».

مسئله ۷۳۵: گوشت حیوانی که بر اثر ضربه بمیرد، یعنی با ضربه زدن با چوب و مانند آن باعث مرگ حیوان شوند حرام است، به اعتبار: «الْمَوْقُودَةُ».

مسئله ۷۳۶: گوشت حیوانی که از بلندی پرت شود و بمیرد حرام است، به اعتبار: «الْمُتَرَدِّیَّة».

مسئله ۷۳۷: گوشت حیوانی که به وسیله‌ی شاخ حیوانی دیگر کشته شود نیز حرام است، به اعتبار: «الطَّيْحَةُ».

مسئله ۷۳۸: گوشت حیوانی که به وسیله‌ی حیوانات درنده مانند شیر یا گرگ شکار شده و قسمتی از آن را خورده‌اند جزو محرمات محسوب می‌شود، به اعتبار: «أَكَلَ السَّبْع».

مسئله ۷۳۹: اگر حیوان حلال گوشتی (که در ادامه بیان خواهد گردید که چه نوع حیواناتی حلال گوشت هستند) شدیداً مضروب شود یا از بلندی پرت گردد یا به وسیله‌ی حیوانی دیگر مجروح شود؛ چنانچه پیش از آنکه بمیرد او را تذکیه و ذبح کنند خوردن آن بلا اشکال است، به اعتبار: «إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ».

مسئله ۷۴۰: اگر کسی حیوانی را جلوی کسی یا چیزی ذبح کند، مثل حیوانی که رسم شده جلوی پای عروس و داماد یا در جلوی علم هیئت‌های عزاداری امام حسین (ع) و مانند آن ذبح می‌کنند، ولو اینکه دستور شرع در ذبیحه را رعایت نمایند آن گوشت حرام می‌شود به اعتبار: «مَا ذُبِحَ عَلَى الثُّصِبِ».

مسئله ۷۴۱: گوشت حیوانی که به وسیله‌ی تفأل یا استخاره تقسیم گردد ولو اینکه دستورات شرع در ذبیحه را مراعات کرده باشند حرام است، به اعتبار: «تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ». و در مورد «ازلام» در جای خود خواهیم پرداخت.

مسئله ۷۴۲: آنچه که ذکر شد خوردنی‌هایی است که صراحتاً حرام گشته و انسان مسلمان باید از خوردن آن اجتناب کند؛ با این حال قرآن کریم اجازه داده چنانچه کسی در اضطرار قرار گرفت به اندازه‌ای که بتواند خود را از اضطرار رها کند از آن‌ها بخورد، به اعتبار: «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ».

مسئله ۷۴۳: حیوانات حلال گوشت در قرآن سوره‌ی انعام آیه ۱۴۲ تا ۱۴۴ چنین بیان گردیده: «وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * ثَمَنِيَّةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالِدَکَرَيْنِ حَرَّمَ أُمَ الْاُثْنَيْنِ أَمَّا اسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْاُثْنَيْنِ بَيِّنِي بَعْلَمُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَمِنَ الْاِبِلِ اِثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اِثْنَيْنِ قُلْ ءَالِدَکَرَيْنِ حَرَّمَ أُمَ الْاُثْنَيْنِ أَمَّا اسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْاُثْنَيْنِ أَم كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْتُكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

مسئله ۷۴۴: منظور از «الأنعم» هر نوع چهارپایی است که اصطلاحاً علف‌خوار هستند، چه جزو حیوانات اهلی محسوب شوند مانند گوسفند و گاو و چه وحشی مانند آهو و گوزن و مانند آن؛ به استثناء خوک. بنابراین حیواناتی که درنده و گوشت‌خوارند حلال نیستند، به اعتبار قید: «وَمِنَ الْأَنْعَامِ».

مسئله ۷۴۵: همین قید نیز در مورد پرندگان نیز صادق می‌شود. بدین معنا که پرندگانی که اصلاً دانه‌خور هستند حلال محسوب می‌گردند و پرندگانی که شکاری و گوشت‌خوار هستند مانند عقاب و قرقی حرام محسوب می‌شوند و

حکم‌شان مانند چهارپایان علف‌خوار و درندگان گوشت‌خوار است، به اعتبار: «وَمِنْ الْأَنْعَامِ»؛ «السَّعْيُ».

مسئله ۷۴۶: حیوانات علف‌خواری که برای بارکشی استفاده می‌گردد، مانند اسب و الاغ چنانچه با دستور شرع ذبح گردد حلال است، به اعتبار: «الْأَنْعَامِ حُمُولَةً»، ولی ترك ذبح و خوردن آن‌ها بهتر است.

مسئله ۷۴۷: قرآن کریم در آیه‌ی مذکور چهار حیوان را از باب مثال نام برده گوسفند، بز، شتر و گاو (نر و ماده).

مسئله ۷۴۸: خارج از آنچه که ذکر شد از حیوانات حلال و حرام، نمی‌توان حیوانی را بنابر سلیقه یا ذائقه‌ی شخصی حرام اعلام کرد، به اعتبار آیه‌ی ۱۴۵ سوره‌ی انعام: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» - بگو: در میان آنچه بر من وحی شده است چیزی را که خوردن آن حرام باشد نمی‌یابم، جز مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که در کشتش مرتکب نافرمانی شوند و جز با گفتن نام الله یا برای غیر الله ذبحش کنند. اگر کسی ناچار به خوردن گردد هر گاه بی‌میلی جوید و از حد نگذراند بدانند که خدا آمرزنده و مهربان است».

مسئله ۷۴۹: خوردن و فروختن هر آنچه که از دریا صید می‌گردد حلال است، به اعتبار آیه‌ی ۹۶ سوره‌ی مائده: «أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ - شَكَارَ دِرْيَابِي وَخُورْدَنِ آن بَه جَهْتِ بَهْرَه‌مَنْدِ شَدْتَنِ از آن، بَر شَمَا حَلَالِ شَدِه است».

مسئله ۷۵۰: اطلاق آیه عام است و استثنایی را بیان نکرده، بنابراین فلس داشتن یا نداشتن و دیگر شرائطی که در روایات برای حلیت آبزیان بیان گردیده مخالف قرآن بوده و قابل اعتنا نمی‌باشد. بنابراین هر چه از دریا صید شود حلال است مگر آن‌هایی که مورد تنفر طبع جامعه یا از نظر علمی مضر تشخیص داده شود.

مسئله ۷۵۱: تزکیه آبزیان آن است که زنده از آب گرفته شود و بیرون از آب بمیرد و اگر در داخل آب مرده باشد حکم میته بر آن بار گشته و حرام است.

مسئله ۷۵۲: شکار کردن به وسیله‌ی سگ تعلیم داده شده حلال و بلا مانع است، به اعتبار آیه‌ی ۴ سوره‌ی مائده: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» - از تو می‌پرسند که چه چیزهایی بر آنها حلال شده است. بگو: چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده و نیز خوردن صید آن حیوان که به آن صید کردن آموخته‌اید، چون پرندگان شکاری و سگان شکاری، هر گاه آنها را بدان سان که خدایتان آموخته است تعلیم داده باشید. از آن صید که برایتان می‌گیرند و نگه می‌دارند بخورید و نام خدا را بر آن بخوانید و از خدا بترسید که او سریع الحساب است».

مسئله ۷۵۳: آیه‌ی فوق دلالت دارد که تعلیم حیوانات شکاری و صید با آنها جائز است چه سگ باشد چه عقاب چه باز، به اعتبار: «تُعَلِّمُونَهُنَّ».

مسئله ۷۵۴: اگر صیاد شکار را زنده بگیرد آن صید حلال نمی‌شود مگر به تذکیه و ذبح ولی اگر سگ شکاری صید را بکشد بلا اشکال است، به شرطی که حیوانی که شکار کرده چیزی از آن را نخورد به اعتبار: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ». پس اگر سگ شکاری بخشی از صید را بخورد آن صید حلال نیست.

مسئله ۷۵۶: کسی که با حیوان شکاری صید می‌کند می‌بایست وقت فرستادن حیوان جهت شکار نام خدا را بگوید والا حلال نیست چون امر به ذکر نام خدا شده است. پس واجب است که وقت فرستادن حیوان شکاری نام خدا را به زبان بیاورد، به اعتبار: «اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ».

مسئله ۷۵۶: حکم شکار با اسلحه مانند شکار با سگ تعلیم دیده است. یعنی شکار به وسیله‌ی تیری که به سوی شکار می‌اندازند کشته شود و اگر فقط مجروحش کند در صورتی حلال است که تذکیه شود و همچنین زمان پرتاب یا شلیک نام خدا را به زبان بیاورند.

مسئله ۷۵۷: خوردن غذای غیر مسلمان برای مسلمان حلال است به شرطی که از چیزهایی که در قرآن خوردن آن حرام شده تهیه نشده باشد، به اعتبار آیه‌ی ۵ سوره‌ی مائده: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَ

طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ - امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است. طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است». همچنین است ذبیحه و شکار اهل کتاب به شرطی که حیوان حلال گوشت باشد.

مسائل متفرقه

مسئله ۷۵۸: آزار رساندن به حیوانات حرام است، به خصوص حیواناتی که هزاران سال است در کنار انسان‌ها زندگی می‌کنند، مانند پرندگان، سگ‌ها و گربه‌ها ولی حیواناتی که اصطلاحاً به آن‌ها مودی می‌گویند و باعث انتشار امراض یا خسارات گوناگون می‌شوند کشتن آن‌ها در صورت ضرورت، بلا اشکال است.

مسئله ۷۵۹: کشتن سگ‌ها، گربه‌ها و حیوانات دیگر که در شهر و میان انسان‌ها حضور دارند، به بهانه‌ی نجاست یا احتمال آزار رساندن به انسان، جایز نیست زیرا امروزه انسان‌ها هستند که با گسترش شهرسازی، زیست بوم این حیوانات را تخریب کردند.

مسئله ۷۶۰: بهره‌کشی نامتعارف از حیوانات، مانند اینکه اسب را وسیله‌ی تفریح کنند که باعث آزار حیوان شود، یا به نحو ناخوشایندی، شیر گاوا را آنقدر بدوشند که ضعیف شود و بمیرد و مانند آن، مطلقاً جایز نیست.

مسئله ۷۶۱: نگهداری از حیوانات وحشی جایز نیست و باید آزاد باشند مگر حیواناتی که به دلایلی مانند تغییر روش حیات، عادت به زندگی با انسان داشته، یا در کل از زندگی با انسان، راضی باشند.

مسئله ۷۶۲: در گذشته، شکار حیوانات، ولو حیوانات حرام گوشت، جهت تأمین البسه با پوست آنان بود، امروزه که انسان، می‌تواند به راحتی لباس خود را بدون کشتن از اجزاء حیوانات (مانند پشمی که نخ می‌شود) یا چیزهای دیگر (مانند چرمهای مصنوعی) تأمین کند، کشتار حیوانات به دلیل استفاده از پوست آنان حرام است.

احکام خوردنی‌ها؛ آشامیدنی‌ها و شکار ۱۶۵

مسئله ۷۶۳: کشتار حیوانات به دلیل تفریح حرام است. همچنین حرام است که حیوانات را بکشند یا به صورت خشک شده در خانه بگذارند.

مسئله ۷۶۴: اگر حیوانی مریضی لاعلاجی داشته باشد، و از این مریضی زجر بکشد، کشتن او بلا اشکال است.

مسئله ۷۶۵: کسی که حیوانی را (با شرایط بیان شده) نگهداری می‌کند، باید غذا، جای خواب و سرگرمی او را به بهترین شکل، تأمین نماید.

حدود

مسأله ۷۶۶: «حدود» جمع «حد» است و «حد» در لغت به معنای: «دفع»، «منع» و «بازداشتن از کاری» می باشد (منتهی الارب) و در اصطلاح فقهی: مجازات‌هایی است که خداوند در قرآن برای «چهار جرم اجتماعی» کیفری مشخص کرده که مشتمل بر: ۱. قتل و جرح: تعدی به جان و جسم دیگران ۲. سرقت: تعدی به مال غیر ۳. زنا: تعدی به ناموس دیگران ۴. قذف: تعدی به حیثیت و آبروی دیگران، است؛ که با توجه به معنا و مفهوم، قصد شارع مقدس از این کیفرها، بیش از هر چیز بازدارندگی از انجام اعمال مورد اشاره بوده است. در این چهار مورد، قرآن کریم مجازات‌هایی را به طور صریح مقرر کرده و همانگونه که پیشتر اشاره شد سنت، کیفیت، شرایط و شکل مجازات را توضیح داده است. این چهار مورد «حدود الهی» است و مجازات‌هایی که خارج از این چهار مورد مقرر و وضع می گردد حدود الهی نیست، بلکه در اصطلاح به آن «تعزیر» گفته می شود و آن در لغت به معنای «تادیب»، «ملامت و سرزنش»، «جلوگیری» و «حمایت و یاری کردن» است (منتهی الارب) و گاهی بر تعظیم و توقیر اطلاق می شود؛ بنابراین تعزیر از اضرار است و جزو «حدود الله» نیست. لذا کلیه مجازات‌هایی که برای جرایمی که به حسب شرایط زمانی و گسترش مدنیت اجتماعی تعریف و مقرر می گردد، مانند تخلفات رانندگی و امثالهم، جزو تعزیرات محسوب می گردد و می توان گفت که امروزه تعریف نوع جرم و تعیین شکل و مقدار تعزیر و مطابقت

کیفیت مجازات با آن، می‌بایست به وسیله‌ی حقوق‌دانان مجرب و حاذق مشخص شود تا نتیجه‌ی بازدارندگی حاصل شده، جامعه نظم و امنیت خود را حفظ نماید نه آنکه برای هر خطا یا گناهی شرعی مردم را به شلاق ببندند و بعد نامش را تعزیر بگذارند. قهراً در چنین صورتی، بازنگری و اصلاح تعاریف و قوانین حقوقی و جزایی در هر دوره‌ی زمانی امری لازم و ضروری است. اما باید توجه داشت که در تقنین قوانین حقوقی و جزایی، نباید آن قوانین را با حدود الهی مخلوط کرد و به آن رنگ و لعاب الهی زد؛ و متأسفانه در قرون گذشته چنین اختلاط‌هایی به وجود آمده و تا به امروزه نیز امتداد پیدا کرده و در اذهان عمومی و همچنین در میان علماء دینی به عنوان «حد الهی» تصور شده و جزو ضروریات دینی تلقی گردیده است؛ که به هر یک با ریشه‌یابی موضوع در جای خود مورد بررسی قرار خواهیم داد.

زنا

مسئله ۷۱۷: یکی از محرمات موکدی که در قرآن بدان اشاره شده «زنا» است: «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوَیَّ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا - و به زنا نزدیک مشوید. زنا، کاری زشت و شیوه‌ای ناپسند است» (اسراء: ۳۲). ولی پیش از آنکه بینیم حکم قرآن کریم در مورد زنا چیست، می‌بایست ابتداء باید بدانیم به چه چیزی «زنا» گفته می‌شود. در شریعت موسویت و مسیحیت، «زنا» به ارتباط جنسی زن و مردی گفته می‌شود که هر دو یا یکی از آن‌ها دارای همسری شرعی و قانونی باشد؛ و اگر چنانچه مرد و زنی هر دو مجرد باشند و رابطه‌ی جنسی برقرار کنند «زنا» محسوب نمی‌گردد، بلکه یک نوع بی‌عفتی است و مجازاتی نیز ندارد (تثبیه: ۲۲: ۲۴ و لاویان: ۱۰: ۲۰). از آیات مختلف قرآن نیز چنین برمی‌آید که مقصود از «زنا» در اسلام همان تعریفی است که در شریعت یهودیت و مسیحیت بیان گردیده است؛ و دلیل حساسیت شریعت، تعدی به حقوق همسر و خیانت به پیمان زناشویی است.

دلیل اول: قرآن کریم در ذکر داستان بارداری حضرت مریم (س) نکته‌ای را بیان می‌کند و آن اینکه زمانی که حضرت مریم (ع) کودک خود حضرت عیسی (ص) را به میان قوم خود می‌آورد، قومش او را متهم به زناکاری نمی‌کنند بلکه از بی عفتی‌ای که به نظر آن‌ها از او سر زده گله می‌نمایند، زیرا به بیان قرآن کریم حضرت مریم (س) دارای همسری نبوده: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً * يَأْخُذُ هَزُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمراً سَوْءٌ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيّاً - کودک را برداشت و نزد قوم خود آورد. گفتند: ای مریم، کاری قبیح کرده‌ای. ای خواهر هارون، نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره» (مریم: ۲۷ و ۲۸). این حکایت با آنچه که در اناجیل بیان گردیده اگر چه بسیار متفاوت است، ولی قرآن کریم در همین دو آیه به خوبی تعریفی مشخص از زنا و بی عفتی را ارائه داده است.

دلیل دوم: قرآن کریم هیچ تفکیکی از آنچه که در فقه به عنوان زنا یا محصنه و غیر محصنه بیان شده تعریف نکرده و هیچ حکمی در مورد زنا یا محصنه صادر نکرده است و آن چیزی که به عنوان حکم سنگسار برای زنا یا محصنه در کتب فقهی گفته شده هیچ مبنای قرآنی ندارد و تماماً برگرفته شده از روایات است که برای آگاهی بیشتر به مباحث انتهای ارجاع داده می‌شود. جای بسی تعجب است، قرآن کریم که در احکام مختلف به جزیی‌ترین احکام پرداخته در این بخش سکوت کرده و نه تنها بین زنا یا محصنه و غیر محصنه تفکیکی قایل نشده، بلکه حتی مشخص نکرده که تکلیف کسی که مرتکب زنا یا محصنه گردیده چیست.

بنابراین آنچه که از تعریف زنا در شریعت‌های گذشته بیان شد و همچنین بررسی‌هایی که در آیات مختلف قرآن در مورد زنا می‌توان کرد، این نتیجه به دست می‌آید که منظور از زنا دقیقاً همان است که در شریعت موسویت و مسیحیت تعریف گردیده؛ یعنی منظور از زنا همان رابطه‌ی جنسی زن شوهردار با مرد زن‌دار است و رابطه‌ی جنسی مرد و زنی که در قید پیمان زناشویی نیست صرفاً بی عفتی و کاری قبیح است که قرآن کریم برای آن مجازاتی مشخص نکرده است؛ و اگر برای

رابطه‌ی جنسی زن شوهردار و مرد زن‌دار مجازاتی تعیین کرده به دلیل خیانتی است که فرد در حق همسر خود نموده و از پیمان زناشویی تعدی کرده است.

دلیل سوم: قرآن کریم در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی نساء می‌فرماید: «وَالَّذِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» - و از زنان شما آنان که مرتکب فحشا می‌شوند، از چهار تن از خودتان برضد آنها شهادت بخواهید. اگر شهادت دادند زنان را در خانه محبوس دارید تا مرگشان فرارسد یا خدا راهی پیش پایشان نهد». مراد از «الْفَاحِشَةَ» زناست، اگر چه برخی آن را به مساحقه نیز تعبیر کرده‌اند ولی این تعبیر درست به نظر نمی‌رسد؛ و مقصود از «مِنْ نِّسَائِكُمْ» زنان شوهردار و محصنه می‌باشد که مرتکب آن گناه شده‌اند. ولی در این آیه حکم مشخصی را برای ارتکاب زنا مشخص نکرده، بلکه می‌فرماید کسی که مرتکب زنا شده است را در خانه حبس کنند تا بمیرد یا حکمی برای آنان تعیین گردد؛ و آنچه که در بین تمام فرق متفق القول می‌باشد این است که این دستور با نزول آیه‌ی ۲ سوره‌ی نور نسخ شده است. بنابراین اولاً زنا همان زنای محصنه است و دوماً اینکه زنای محصنه حکمش همان است که در سوره‌ی نور بیان شده است.

مسئله ۷۶۸: با توجه به توضیحات، حکم زنا در آیه‌ی ۲ سوره‌ی نور بیان گردیده: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» - زن و مرد زناکار را هر یک صد ضربه بزنید. و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، مباد که در حکم خدا نسبت به آن دو دستخوش رأفت گردید. و باید که به هنگام مجازات کردنشان گروهی از مؤمنان حاضر باشند». و احکامی که از این آیه برداشت شده و استنباط می‌گردد در ادامه می‌آید.

مسئله ۷۶۹: اگر زن و مردی مرتکب زنا شوند مجازات آنها صد ضربه تازیانه است، به اعتبار: «مِائَةَ جَلْدَةٍ». در واقع قرآن کریم با این حکم؛ حکم تورات را که برای مرد و زن زناکار مجازات سنگسار را مشخص نموده بود نسخ نموده است.

مسأله ۷۷۰: در اجرای حکم زنا نباید رأفتی به خرج داد به اعتبار: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ» و منظور از رأفت خشونت به خرج دادن در اجرای حکم نیست. زیرا رأفت به خرج دادن غیر از ترحم کردن است. بلکه منظور اجرای حکم نسبت به هر شخص با هر جایگاه اجتماعی است.

مسأله ۷۷۱: اجرای حکم زنا باید در حضور جمعی از مردم باشد به اعتبار: «وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ». زیرا باید کسانی که به پیمان خود خیانت می‌کنند، برای مردم شناخته شوند.

مسأله ۷۷۲: به نظر می‌رسد که به موجب آشکار و اثبات شدن زنا، پیمان زناشویی باطل و فسخ می‌گردد و ازدواج با زن و مرد زناکار برای مؤمنین حرام است، به اعتبار آیه ۳ سوره نور: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» - مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را نمی‌گیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک نمی‌گیرد. و این بر مؤمنان حرام شده است.

قذف

مسأله ۷۷۳: «قذف» به معنای بهتان زدن و اتهام وارد کردن به دیگری است؛ و این حکم به این جهت است که به آبروی و حیثیت دیگری تعدی شده است و احکام این موضوع، از آیه ۴ سوره نور به دست می‌آید. این آیه چنین بیان است: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» - کسانی که زنان متاهل را به زنا متهم می‌کنند و چهار شاهد نمی‌آورند، هشتاد ضربه بزنید، و از آن پس هرگز شهادتشان را نپذیرید که مردمی فاسقند.

مسأله ۷۷۴: اگر چه آیه به لفظ تأیید آمده ولی به آن مخصص نمی‌گردد و قذف به مرد نیز حکم قذف به زن را دارد. بنابراین اگر کسی به زن یا مردی تهمت یا بهتانی وارد کند و نتواند آن را اثبات کند، مستوجب قذف است زیرا آبروی و حیثیت

مردم مانند جان و مالش مهم است و نباید کسی بدان تعدی کرده و آبروی انسانی را به بازی بگیرد.

مسئله ۷۷۵: قذف موقوف به اتهام زنی‌های جنسی نیست که مثلاً به کسی اتهام زنا یا لواط بزنند، بلکه هر اتهامی که موجب هتك حرمت و حیثیت انسانی در اجتماع شود موجب قذف می‌گردد، به اعتبار: «يَوْمُونَ».

مسئله ۷۷۶: اگر کسی به شخصی اتهامی وارد کند که موجب هتك حیثیت او می‌گردد و نتواند آن اتهام را اثبات کند جدای از اینکه باید هشتاد ضربه تازیانه بخورد به عنوان فاسق معرفی گشته و دیگر شهادتش معتبر و قابل قبول نیست.

مسئله ۷۷۷: حد قذف جزو حق الناس است و موقوف است بر مطالبه‌ی کسی که مورد تهمت قرار گرفته و اگر هم تهمت‌زننده توبه کند حد ساقط نمی‌شود مگر اینکه کسی که مورد تهمت قرار گرفته ببخشد، آن هم پیش از ثبوت نزد قاضی.

مسئله ۷۷۸: اگر کسی به شخصی بهتانی را وارد کند چنانچه پیش از ثبوت گناه در نزد قاضی توبه کند و عمل خود را اصلاح نماید؛ توبه‌اش پذیرفته شده و شهادتش قابل قبول است، به اعتبار آیه‌ی ۵ سوره‌ی نور: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

مسئله ۷۷۹: منظور از توبه و اصلاح عمل این است که همانگونه که باعث تعدی به آبرو و حیثیت شخص شده، اقرار به گناه و خطای خود کرده و از آن شخص طلب بخشش و حلالیت کند و دیگر مرتکب چنان رفتاری نشود، نه آنکه آبرو و حیثیت شخصی را در جامعه مورد تعدی قرار دهد و سپس در خفا از خداوند طلب آمرزش نماید.

سرقت

مسئله ۷۸۰: احکام سرقت از آیه‌ی ۳۸ و ۳۹ سوره‌ی مائده برداشت می‌گردد: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ * فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر کاری که کرده‌اند بیرید. این عقوبتی است از جانب خدا، که او پیرزمند و حکیم است. هر کس پس از کردار ناپسندش توبه کند و به صلاح آید، خدا توبه او را می‌پذیرد، که او آمرزنده و مهربان است».

مسئله ۷۸۱: حد سرقت شروطی دارد که چنانچه تمام آن شروط جمع نباشد حد جاری نمی‌شود؛ و آن بیش از ۲۰ شرط است از جمله؛ اول: بالغ باشد؛ و منظور از بلوغ در اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه بلوغ عقلی است، به اعتبار آیهی ۶ سورهی نساء. دوم: عاقل باشد. سوم: مضطر نباشد، یعنی به واسطه فقر و درماندگی دست به سرقت نزده باشد. چهارم: مکروه نباشد، یعنی کسی او را وادار نکرده باشد. پنجم: آنچه را که دزدیده مال باشد یعنی دارای ارزش مادی باشد. ششم: مالی که دزدیده به حد نصاب برسد و آن ربع دینار طلای خالص مسکوک یا دارای ارزش ربع مثقال طلای خالص باشد. هفتم: مال را از حزر بیرون بیاورد، یعنی مال را از جایی که محافظت می‌شود خارج کند مثل گاوصندوق؛ دکان در بسته؛ منزل و مانند آن. هشتم: مال متعلق به غیر باشد. و همچنین شروط دیگر که از مجموع آن چنین برداشت می‌گردد که حد سرقت در صورتی جاری می‌گردد که سارق، سرقت را به طور حرفه‌ای شغل خود قرار داده باشد؛ با این حال اگر مجموع شروط وجود نداشته باشد حد جاری نمی‌شود و تنها تأدیب دارد.

مسئله ۷۸۲: حد سرقت در صورتی که تمام شروط آن موجود باشد قطع دست است، به اعتبار: «فَاقْطَعُوا» و منظور از دست، چهار انگشت دست راست است، به اعتبار آیهی ۷۹ سورهی بقره؛ و اگر پیش از ثبوت توبه کند و مال را به مالکش برگرداند یا اگر تلف شده قیمتش را بدهد حد ساقط است، به اعتبار: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ».

مسئله ۷۸۳: پیش نیاز اجرای هر مجازاتی بازدارنگی از وقوع جرم است؛ و تجارب اجتماعی و حقوقی نشان داده که مجازات به تنهایی باعث بازدارنگی از

وقوع جرم نمی‌شود. بنابراین به اعتبار آیه‌ی ۸ سوره‌ی مائده، لازم است با اجرای عدالت و سلامت روان اجتماعی و فراهم کردن رفاه عمومی از وقوع جرائم مختلف جلوگیری کرد.

قصاص

مسأله ۷۸۴: حکم «قصاص» در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۸، بیان شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٍ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، که با توجه به لفظ «الْقَتْلِ»، این آیه در بیان حکم «قتل عمد» است، چرا که در سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۲، به قتل خطا اشاره کرده و مجازات آن را آزاد کردن یک بنده و پرداخت دیه به خانواده‌ی مقتول تعیین نموده است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَ دِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَبْغُونَ مِثْلَ دِمَائِكُمْ فَدِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.

هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد. و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد باید که بنده‌ای مؤمن را آزاد کند و خونی‌هایش را به خانواده‌اش تسلیم کند، مگر آنکه خونی‌ها را ببخشند. و اگر مقتول، مؤمن و از قومی است که دشمن شماست فقط بنده مؤمنی را آزاد کند و اگر از قومی است که با شما پیمان بسته‌اند، خونی‌ها به خانواده‌اش پرداخت شود و بنده مؤمنی را آزاد کند و هر کس که بنده‌ای نباید برای توبه دو ماه پی در پی روزه بگیرد. و خدا دانا و حکیم است. (نساء: ۹۲)

بنابراین، طبق این دو آیه، مجازات «قتل عمد»، کشتن قاتل است و در «قتل خطا» یا «قتل غیر عمد» پرداخت دیه می‌باشد.

اما بر خلاف حکم «قصاص نفس» که بدون ذکر سابقه‌ی تاریخی این حکم، در قرآن کریم وارد شده، آیه‌ای که حکم «قصاص جرح» را بیان نموده، به

مأخذ آن یعنی تورات اشاره کرده است. به این معنا معنا که در آیه‌ی ۱۷۸ از سوره‌ی بقره که در مورد «قصاص قتل» است، از جمله‌ی «كُتِبَ عَلَيْكُم» یعنی: بر شما مسلمین نوشته شد؛ استفاده گردیده است. اما، در آیه‌ای که به «قصاص جرح» اشاره کرده، جمله‌ی «كُتِبَا عَلَيْهِم» یعنی: بر آنان: بنی اسرائیل نوشتیم؛ به کار برده شده است. از این آیات دو گونه برداشت می‌توان کرد:

اول: آنچه که قرآن به عنوان قصاص معین کرده، «قصاص قتل عمد» است نه «قصاص جرح»، به اعتبار جمله‌ی: «كُتِبَ عَلَيْكُم الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ»؛ و «قصاص جرح» قانونی قومی است که تنها برای بنی اسرائیل معین گردیده نه دیگران، به اعتبار جمله‌ی «كُتِبَا عَلَيْهِم».

دوم: «قصاص جرح» همانگونه که در تورات وارد شده برای مسلمین نیز قابل اجراست. (المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۷، ص ۴)

فقه‌های اسلامی بر این باورند که «قصاص» به‌طور کلی دستور و حکمی قرآنی است، و اگر اشاره‌ای به تورات گردیده از این باب می‌باشد که سابقه‌ی تاریخی این حکم بر شمرده شود. هر چند چنین بر می‌آید که این نظر ناصحیح نباشد، ولی از دیدگاه اصولی، دارای اشکالاتی است که سعی می‌کنیم به‌طور مختصر به آن اشاره کنیم.

در قرآن کریم آیه‌ای وجود دارد به این مضمون: «مَا تَسْخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُسْهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم، مگر آنکه بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم، آیا نمی‌دانی که خدا بر هر کاری تواناست؟» (بقره: ۱۰۶). از این رو، طبق این آیه، اگر حکم قصاصی که در تورات وارد شده، توسط قرآن کریم منسوخ گردیده باشد، پس می‌باید حکمی بهتر و جامع‌تر از دستور تورات را قرآن کریم مشخص کرده باشد و اگر طبق نظر برخی اندیشمندان اسلامی، این حکم تورات منسوخ نگردیده (کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۷۰)، پس می‌بایست همانند حکم تورات را قرآن نیز بیان کرده باشد. بنابراین باید برای روشن شدن

موضوع به تورات مراجعه کرده و حکم قصاص را در آن، مورد بررسی قرار دهیم و سپس با دستور قرآن کریم مقایسه نماییم تا بتوانیم به نتیجه‌ای صحیح دست پیدا کنیم.

حکم «قصاص قتل» در تورات از کتاب پیدایش، فصل ۹، پاسوق (آیه) ۶، استنباط می‌شود: «هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود». طبق این فراز، اگر شخصی، فرد دیگری را عمداً به قتل برساند، می‌بایست او را کشت. نیز، طبق شرع تورات، نمی‌توان هیچ فدیهای برای قتل عمد مقرر کرد: «هیچ فدیهای به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه او البته کشته شود... زمین را برای خونی که در آن ریخته شود کفاره نمی‌توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته است» (اعداد ۳۵: ۳۱)، و در قتل غیر عمد و خطا دستور به فرار و تبعیدی اجباری به شهرهایی که برای همین منظور مشخص شده را داده است: «هر که انسانی را بزند و او بمیرد، هر آینه کشته شود. اما اگر قصد او نداشت، بلکه خداوی را به دستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا بدانجا فرار کند. لیکن، اگر شخصی عمداً بر همسایهی خود آید تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از مذبح من کشیده، به قتل برسان» (خروج ۲۱: ۱۲-۱۴)، و «شهرها برای خود تعیین کنید تا شهر ملجاء برای شما باشد تا هر قاتلی که شخصی را سهواً کشته باشد به آنجا فرار کند... و در آنجا تا فوت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است ساکن باشد» (اعداد؛ ۳۵: ۱۶ و ۲۳). با توجه به این فرازها و با عنایت به آیات ۱۷۸ از سوره‌ی بقره و ۳۳ سوره‌ی اسراء: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا - کسی را که خدا کشتش را حرام کرده است مکشید مگر به حق. و هر کس که به ستم کشته شود، به طلب‌کننده خون او قدرتی داده‌ایم. ولی در انتقام از حد نگذرد، که او پیروزمند است» و ۹۲ سوره‌ی نساء: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٌّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَبْغُونَكُمْ وَيَبْغُونَكُمْ مِثْلَ فِدْيَةِ مُسَلَّمَةٍ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ

شَهْرَيْنِ مُتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد. و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد باید که بنده‌ای مؤمن را آزاد کند و خونبهایش را به خانواده‌اش تسلیم کند، مگر آنکه خونبها را ببخشد. و اگر مقتول، مؤمن و از قومی است که دشمن شماست فقط بنده مؤمنی را آزاد کند و اگر از قومی است که با شما پیمان بسته‌اند، خونبها به خانواده‌اش پرداخت شود و بنده مؤمنی را آزاد کند و هر کس که بنده‌ای نیابد برای توبه دو ماه پی در پی روزه بگیرد. و خدا دانا و حکیم است. می‌توان چنین برداشت کرد که قرآن کریم، همانند تورات، مجازات قتل عمد را کشتن جانی بر شمرده است، منتها بر خلاف تورات، اولیای دم را بر قصاص یا بخشش و قبول دیه مخیر کرده و توصیه نموده که بهتر است حتی در قتل عمد، اولیای دم از قصاص قاتل صرف نظر کنند و عفو و بخشش را بر کشتن جانی ترجیح دهند.

مطابق نظر اکثر فقهای اسلامی، عفو و بخشش در قصاص قتل به صواب نزدیکتر است، اما اگر این عفو و بخشش باعث جری شدن جانی شود یا اساساً جانی عادت به جنایت کرده باشد، عفو و بخشش جائز نیست. از این رو می‌توان گفت که در خصوص قصاص قتل عمد، حکم قرآن از حکم تورات که هیچ‌گونه نرمشی ندارد، بهتر و منطقی‌تر است؛ زیرا با آنکه حق قصاص نفس را برای اولیای دم قائل شده، لکن اصراری بر اجرای این حکم نکرده و به جای آنکه مشوق شستن خون با خون باشد، گذشت و بخشش را توصیه نموده است؛ و همچنین، در قتل غیر عمد و خطا، فرار و تبعید اجباری را تعیین ننموده و دستور به پرداخت دیه داده است.

اما «قصاص جرح»، در ترجمه‌های تورات چنین آمده: «شکستگی عوض شکستگی، چشم عوض چشم، دندان عوض دندان» (لاویان ۲۴: ۲۰). این فراز مطابقت دارد با آیه‌ی ۴۵ از سوره‌ی مائده که می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ عَلَيْكُمْ فِيهَا أَنْ تَفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنِ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» - نفس در برابر نفس و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر

زخمی را قصاصی است». از ظاهر این دو حکم چنین برمی آید که اختلافی در میان‌شان نیست و هر دو، برای «ضرب و جرح» یک حکم را معین نموده‌اند. اما اشکال آنجاست که اساساً در تورات عبری، حکم فوق به هیچ عنوان به مفهوم مقابله به مثل نیست و متأسفانه مترجمین تورات دقت لازم را در این خصوص به خرج نداده‌اند.

در تورات عبری، پاسوق (آیه) فوق، و دیگر فرازهایی که به موضوع «ضرب و جرح» اشاره کرده است، چنین می‌باشد: «שבר תחת שבר עין תחת עין» (شکستگی، شکستگی) که به هیچ عنوان ترجمه‌ی لغوی آن: «شکستگی عوض شکستگی، چشم عوض چشم و...» نیست؛ زیرا در تمامی اینگونه فرازها از لفظ «תחת - תַּחַת» استفاده شده که در اصل به معنی «پایین» و «زیرین» است نه به معنی «به عوض» یا «در مقابل»؛ که اگر چنان مقصودی در نظر بود، می‌بایست از واژه‌ی «במקום - بیمقوم» به معنی «به جای»، «در مقابل» استفاده می‌نمود؛ هر چند که در اکثر ترجمه‌های تورات، این واژه «به عوض» ترجمه شده است، ولی هیچ یک از یهودیان و مسیحیان از این لفظ، مفهوم مقابله به مثل نمودن را برداشت نکرده‌اند بلکه آنچه که مقصود بوده «پرداخت بدل» آسیبی است که رسیده شده و در تاریخ یهودیت و مسیحیت نیز به موردی اشاره نشده که کسی را به خاطر آسیب جسمانی که رسانده، آسیب زده باشند؛ با تمام این اوصاف لفظ «תחת - תַּחַת» معنی «به جای»، «در برابر» را نمی‌دهد. بنابراین، معنای صحیح اینگونه فرازها چنین است: «شکستگی پایین شکستگی، چشم پایین چشم...». از همین رواز لفظ «תחת - תַּחַת» در اینگونه فرازها استفاده شده تا مفهوم تخفیف و پرهیز از انتقام‌جویی (به‌ویژه تلافی‌ها و خون‌خواهی‌های مجدد از جانب طرفین) و مقابله به مثل‌های غیرانسانی را برساند و گرنه می‌توانست از واژه‌ی «במקום - بیمقوم» استفاده کند. برای روشن شدن این مفهوم به فرازی دیگر اشاره می‌کنیم: «נפש-בהמה נשלמה נפש תחת נפש - و کسی که بهیمه‌ای را بزند که

بمیرد، تاوان آن را بدهد، جان به عوض جان» (لاویان ۲۴: ۱۸). پر واضح است که این دستور به این معنا نیست که فرد یا بهمیۀ دیگری را بخاطر کشتن حیوانی باید کشت؛ بلکه این دستور به آن معناست که بهای جان آن بهیمه باید پرداخت شود؛ و اگر به متن عبری همین فراز مراجعه کنیم، می‌بینیم که باز در آن از واژه «תחת» - تَحْت استفاده کرده، البته ممکن است ترجمه‌ی این فراز: «شکستگی پایین شکستگی، چشم پایین چشم...» برای غیر عبری‌زبانان جمله‌ای بی معنا و مهممل به نظر برسد، در صورتی که برای عبری‌زبانان این گونه فرازها معانی و مفاهیم روشنی دارد و چنین جملاتی در تمامی زبان‌ها موجود است که بدون مراجعه به کسانی که آن زبان، زبان مادریشان است نمی‌توان مفهوم صحیح و قصد جمله را دریافت. بنابراین به صرف آنکه جمله‌ای در برگردان به زبان دیگری ممکن است عجیب و بی معنا به نظر برسد نباید آن را مردود دانست، و قطعاً مترجمین تورات به خاطر همین نامفهوم شدن از لفظ «به عوض» در اینگونه پاسوک‌ها استفاده کرده‌اند تا مفهوم «بدل دادن»، «چیز دیگری را به جای چیز دیگری پرداخت کردن» را به خواننده انتقال دهند.

بنابراین معنای واژه‌ی «تاوان دادن» = «תשלום» در این فراز، کشتن متقابل نیست بلکه منظور جبران ضرری است که رسانده شده است. معنای تفصیلی و تفسیری چنین فرازهایی این می‌شود که: «اگر شخصی به هر دلیلی - چه عمدتاً و چه سهواً - باعث ایجاد آسیب جسمی به فردی شود، نباید به ضارب آسیب رساند، بلکه باید تاوان آن را به مقدار آسیبی که رسانده پردازد و خسارت را جبران نماید». طبق شریعت موسویت تعیین تاوان جراحات - مقدار و نوع جراحات وارده - از سوی دادگاه معین می‌گردد و اگر آسیب به گونه‌ای باشد که فردی از کار افتاده شود می‌بایست ضارب، تاوانش به مقداری باشد که زندگی فرد آسیب دیده به طور کامل تأمین گردد. در واقع، مقصود شریعت تورات از بیان این دستور جلوگیری از افزایش افراد معیوب در جامعه بوده است؛ به این مفهوم که اگر کسی باعث کور شدن فردی

شده، کور کردن ضارب خاصیتی برای مضروب ندارد و مشکلاتی مانند تأمین معاش زندگی که به سبب آن آسیب به او وارد شده را جبران نخواهد کرد، بلکه تنها باعث اضافه کردن فرد معیوب دیگری به جامعه است که برای خانواده‌ی فرد و اجتماع هزینه‌زا است. لذا، باید از آسیب‌زننده به مقدار آسیبی که وارد کرده و بر زندگی فرد ضرر وارد نموده است، بدون هیچ ملاحظه‌ای توان گرفت. (تلمود؛ فصل تالان ضرب و جرح - آبراهام کهن، گنجینه‌ای از تلمود)

بنابراین، با توجه به توضیحات مختصر فوق، و نظر علماء اسلامی در باب «قصاص ضرب و جرح»، می‌توان گفت: تعریفی که علماء اسلامی از حکم مقابله به مثل کردن آسیب‌های جسمی می‌کنند، نه تنها مطابقت معقولی با حکم تورات ندارد، بلکه بهتر، منطقی‌تر و انسانی‌تر نیز به نظر نمی‌رسد. لذا باید دید که این اشکال و اختلاف از کجا بوجود آمده است.

اشکال از آنجا ناشی شده که علماء اسلامی، آیات مربوط به مقابله کردن با دشمنان و مشرکین مکه را جزو احکام قصاص برشمرده‌اند و با استفاده از معنای جمالات: «فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره: ۱۹۴) و «فَعَاوُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ» (نحل: ۱۲۶) و «مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ» (حج: ۶۰ و شوری: ۴۰) که در مورد مقابله به مثل با دشمنان است را حمل بر آیات ۳۲ و ۴۵ از سوره‌ی مائده نموده‌اند. (ر.ک به: شیخ طوسی، التبیان / فاضل مقداد، کنزالعرفان) در صورتی که آن آیات بیانگر نوعی استراتژی جنگی است، نه حکم مجازات برای جرایم کیفری.

اولاً، قرآن کریم در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۸، به صراحت قصاص در قتل عمد را فرض دانسته و عفو و بخشش را توصیه کرده است و اگر قصد داشت قصاص ضرب و جرح را -آنگونه که فقها تعریف می‌کنند- مقرر نماید، تعارفی با کسی نداشت. اتفاقاً همین که فرموده است «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ» و «ضرب و جرح» را در آیه داخل نکرده، خود مؤید آن است که منظور از قصاص تنها در قتل عمد است؛ ضمن اینکه به اعتبار «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ

إِنَّهُ يَأْخُذُ بِالْأَمْرِ وَجُوبِ هَمِّينِ قِصَاصِ قَتْلِ عَمْدٍ، تَخْيِيرِي اسْت. همچنین، کلیه‌ی آیاتی که در قرآن کریم تصریح بر قصاص به عنوان نوعی مجازات کیفری دارد، تماماً در خصوص «قتل عمد» است؛ و آیه‌ای که مدافعان «قصاص جرح» به آن استناد می‌کنند، اگر چه تا حدودی مشابه دستور تورات می‌باشد ولی به اعتبار «كُتِبَ عَلَيْنَهُمْ» نمی‌توان به طور قاطع، وجوبی اسلامی برای این دستور قایل شد.

ثانیاً: در قرآن کریم، همانگونه که مجازات قتل عمد را تعیین کرده، مجازات قتل خطا و غیر عمد را نیز با ذکر جزئیات، به طور صریح و روشن مشخص کرده است. در صورتی که در مورد قصاص ضرب و جرح که تنها یک آیه وجود دارد - که بیانی است از وجوب آن حکم برای بنی اسرائیل - مشخص نکرده که این دستور در مورد ضرب و جرح عمدی است یا سهوی؟؛ و اگر این دستور در مورد ضرب و جرح عمدی می‌باشد، تکلیف ضرب و جرح غیر عمدی چیست؟؛ و چنین بی‌توجهی‌ای از خداوندی که حتی در بیان احکام جزایی و حقوقی، کوچک‌ترین نکته‌ای را فروگذار نکرده، عجیب و بعید به نظر می‌رسد.

با توجه به توضیحات داده شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که؛ اولاً: منظور از قصاص در اسلام، قصاص قتل عمد است که وجوب آن نیز تخییری است و بیشتر توصیه به بخشش و گذشت شده است، به این معنا که الزاماً حکم قتل عمد، کشتن قاتل نیست؛ ضمن اینکه سیستم کیفری نوین و اسلام بر مبنای اصلاح است و نه انتقام؛ اعدام فرصت اصلاح را از بین خواهد برد، به خصوص آنکه در صدور حکم اشتباهی نیز رخ داده باشد. دوماً: قصاص ضرب و جرح اعضاء بدن، وجوب اسلامی ندارد و اگر هم چنین وجوبی باشد، باید به حکم تورات مراجعه و عمل کرد؛ و آن توجیه که قرآن، تورات را کلاً منسوخ کرده یا تورات موجود محرف است، توجیهی نخنما است.

گذشته از تمام این مباحث، قرن‌هاست که به اسم‌ها و عناوین مختلف، افرادی را به چوبه مجازات مرگ سپرده یا معلول کرده‌اند؛ آیا اینگونه مجازات‌ها باعث

شده که درصد جرم و جنایت کاهش پیدا کند؟. بنده آمار دقیقی در دست ندارم، اما آنچه که از اخبار رسانه‌ها برداشت می‌شود این است که درصد جرم و جنایت در جوامعی که حکم مرگ در آن‌ها اجراء می‌شود به مراتب بیشتر از جوامعی است که چنین حکمی را جاری نمی‌کنند. این امر نشان می‌دهد که حکم مرگ، صرفاً نمی‌تواند وقوع جرایم را کاهش دهد؛ بلکه می‌بایست با کارشناسی‌های مختلف، سلامت روانی و امنیت‌های اجتماعی را در جامعه ارتقاء بخشید تا افراد بتوانند در فضایی آرام، کاملاً قانونمند و فرصت‌ده برای زندگی خود و جامعه‌شان تلاش کنند و مطمئن باشند، ثمره‌ی تلاش‌شان را می‌بینند و استفاده می‌کنند.

شرب خمر

مسئله ۷۸۵: در احکام اسلامی نوشیدن شراب دارای «حد» است که ۸۰ تازیانه می‌باشد و در کتب فقهی نیز از آن با عنوان «حد مسکرات» نام برده شده است. در صورتی که در قرآن کریم اگر چه نوشیدن شراب را گناه و حرام شمرده اما هیچ مجازاتی برای نوشنده‌ی مسکر مشخص نکرده است؛ و همانگونه که پیشتر عرض شد، «حدود الهی» آن مجازات‌هایی است که در قرآن کریم صراحتاً به آن‌ها اشاره شده است. پس سؤال اینجاست که این «حد شرب خمر» از کجا آمده؟

مسئله ۷۸۶: «حد شرب خمر» در قرآن کریم نیست، بلکه از روایات مستفاد می‌گردد که در کتب روایی فریقین به آن اشاره شده است اما در تمام روایاتی که در باب حد مسکر آمده، شخصاً حدیث صحیحی که دلالت داشته باشد که حد مسکر را پیامبر اکرم (ص) تجویز و اجراء نموده ندیدم، بلکه در بیشتر روایات استناد به حکم امیرالمؤمنین علی (ع) و عمر بن خطاب خلیفه دوم کرده‌اند که برای نمونه به ۲ روایت اشاره می‌کنم.

در حدیث اول چنین آمده: عمر بن خطاب در زمان خلافتش حکم به زدن ۸۰ ضربه شلاق برای کسی که شرب خمر نموده بود را صادر کرد. این حکم،

باعث اعتراض مردم شد و خلیفه متهم به بدعت‌گذاری و صدور حکمی خارج از دستور قرآن گردید، زیرا در قرآن اگر چه شرب خمر حرام شمرده شده ولی مجازاتی برای کسی که مرتکب آن عمل حرام گردیده تعیین نشده است. از این رو مردم شدیداً متعرض خلیفه شدند و عمر ناچار شد برای ساکت کردن معترضین از علی (ع) چاره‌جویی کند. امیرالمؤمنین (ع) نیز با این استدلال که: وقتی شخصی شراب بخورد مست می‌شود و هرگاه مست شد هذیان می‌گوید و هرگاه هذیان گفت افتراء می‌زند و کیفر شخص مفتری ۸۰ تازیانه است بر حکم عمر صحه گذاشت. (بدایه المجتهد ابن رشد، ج ۲، ص ۴۸۲)

حدیث دوم: بخاری از سائب بن یزید روایت می‌کند که گفت: در دوره‌ی رسول خدا (ص) و در حکومت ابوبکر و اوایل حکومت عمر، شرابی‌خوار را می‌آوردند، پس ما به سوی او می‌رفتیم و او را با دستان و کفش و عبا و لباس خود می‌زدیم تا وقتی که شرب‌خواران طغیان می‌کردند و جری می‌شدند و به انجام فسق و فجور می‌پرداختند که در این صورت عمر به آنان ۸۰ تازیانه می‌زد. (صحیح بخاری، کتاب الحدود، حدیث ۶۷۷۹)

این روایات بدون توجه به روات احادیث از نظر محتوایی بسیار رسوا است به گونه‌ای که بی‌اطلاع‌ترین اشخاص از مبانی و مفاهیم اسلامی به راحتی می‌توانند به جعلی بودن آن‌ها پی ببرند؛ که به طور مختصر به دلایل جعلی بودن این دو روایت می‌پردازیم:

۱. در روایت اول، واضع و جاعل حدیث هر چند سعی کرده تا با استدلال قرآنی و به نام امیرالمؤمنین (ع) حد شرب خمر را شرعی جلوه دهد اما ناخواسته اذعان نموده که تا زمان خلافت عمر بن خطاب چیزی به عنوان «حد شرب خمر» در شریعت اسلام وجود نداشته و اگر چنین حکمی حتی به عنوان تعزیر در زمان پیامبر اکرم (ص) اجرا شده بود، دلیلی نداشت که مردم متعرض شوند و در نهایت از امیرالمؤمنین علی (ع) استفسار نمایند.

۲. جاعل حدیث یا عمداً یا سهواً امیرالمؤمنین (ع) را متهم به پیروی از «ظن» کرده که در قرآن کریم از مذموم‌ترین اعمال شمرده شده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ. (حجرات: ۱۲)

و قطعاً شأن و شخصیت امیرالمؤمنین (ع) که آگاه‌ترین افراد به کتاب خدا بوده از چنین عملی مبری است.

۳. در شریعت اسلام هیچ‌گاه نمی‌توان کسی را بر اساس «ظن» و «گمان» مجازات کرد و آن توجیهی که اگر کسی شراب بخورد هذیان می‌گوید و در نهایت افترا می‌زند از مصادیق بارز «ظن» است و اگر قرار باشد با چنین استدلالی برای عملی حکم صادر نمود؛ می‌توان گفت که هر کس شراب بخورد، عقلش زایل می‌شود و هر کس عقلش زایل شد ممکن است مرتکب قتل یا زنا شود؛ پس به این ترتیب حکم شراب‌خواری قصاص یا صد ضربه شلاق است، نه ۸۰ ضربه شلاق.

۴. طبق احادیث صحیح، اجرای حدود الهی زمانی قابل اجراء است که مرتکب جرم، عاقل، بالغ، مکلف و مختار باشد و اگر چنانچه کسی که قدرت تعقل ندارد مرتکب جرم می‌شود از نظر شارع مقدس قابل مجازات نیست؛ در حالی که در این حدیث نه تنها توجه‌ای به این موضوع نشده بلکه فرد را بر اساس احتمال آنکه ممکن است در زوال عقلی چنان عملی از او سر بزنند مجازات کرده‌اند! در صورتی که مجازات برای جرمی که هنوز واقع نشده عقلاً، منطقی و شرعاً نادرست و مردود است.

۵. جاعل حدیث ناخواسته اذعان نموده که شراب‌خواری فی‌النفسه دارای هیچ «حد شرعی» نیست و امیرالمؤمنین (ع) نیز صرفاً برای خوردن شراب، شلاق را تأیید نکرده بلکه استدلالش بر «حد قذف» بوده است، آن هم نه بر اساس وقوع جرم بلکه تنها بر اساس احتمال وقوع.

۶. این روایت با شأن و شخصیت امیرالمؤمنین علی (ع) هیچ سازگاری ندارد که بر عملی خلاف دستور قرآن کریم و سیره نبوی (ص) مهر صحت بزند؛ و به عوض مقابله با بدعت گذاری، خود مددکار بدعت گذاری شده و به آن وجهی شرعی و اسلامی بدهد.

۷. روایت دوم نیز با آنکه رسواست ولی در عین حال اذعان دارد که شراب خواری صرف، دارای مجازات نیست. ولی نکته ای در این روایت وجود دارد که بسیار مشتمل کننده است و آن اینکه فردی - حال از روی عمد یا سهو - که شراب نوشیده را بیاورند، و چون می دانند او را به صرف شراب خوردن نمی توانند مجازات کنند، شروع به اذیت و آزارش نمایند تا فرد عصبی شده و عنان از کف بدهد و ناسزایی بگوید و سپس او را به شلاق ببندند. این ایذاء و آزار و فشار وارد کردن بر فرد یا افرادی برای ارتکاب به جرم خود از گناهان محسوب می شود.

۸. در روایت معتبر از پیامبر اسلام (ص) وارد شده است که فرمود: «قال رسول الله (ص): تدرء الحدود بالشبهات - با ایجاد شبهات از اجرای حدود جلوگیری نمایید». در صورتی که طبق آن حدیث جعلی، مسلمین بر خلاف این فرمایش پیامبر اکرم (ص)، با ایذاء و فشار، دیگران را وادار به ارتکاب جرمی می کردند تا «حدی» جاری نمایند.

به هر حال روایات دیگری که در آن ها برای شرب خمر مجازاتی مشخص نموده، دست کمی از این دو روایت ندارد - یا سند نامعتبر است یا در صورت اعتبار سند، متن مخدوش می باشد - اگر هم روایاتی از تمام جهات معتبر باشد باز طبق اصل «ان الحكم لله» قابل استناد و اعتبار نیست و در چنین مواردی نیز اجماع و تواتر نمی تواند رافع ضعف باشد، زیرا اگر مجازاتی برای شرب خمر لازم می بود خداوند قطعاً در قرآن به آن صراحتاً اشاره می کرد، چنانکه در مواردی که لازم بوده بدون هیچ ابهامی حدودی را مشخص کرده است. بنابراین اگر قایل شویم که شرب خمر دارای مجازاتی است، آن مجازات بر اساس اصول قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص)،

جزو حدود الهی نیست بلکه در صورت صحت مجازات، جزو تعزیرات می‌باشد که چنین تعزیری نیز محل اشکال است. در این خصوص خداوند در قرآن کریم چهار مورد را گناه و از اعمال شیطان ذکر نموده و دستور به اجتناب از آن‌ها داده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُمْ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ». (مائده: ۹۰) که با تأکیدات وارد شده در آیه، حرمت آن چهار مورد مستفاد می‌گردد، و آن‌ها عبارتند از «شرب خمر»، «میسر/ قمار»، «انصاب» و «ازلام/ تَقَاوُل» و از میان این چهار مورد، شرب خمر و قمار را جزو مواردی ذکر کرده که باعث اختلاف میان مردم می‌گردد، زیرا اولی باعث زوال عقل و دومی باعث زوال مال می‌شود. این دو مورد از نظر حرمت در یک ردیف می‌باشند و هیچ تفاوتی در میان‌شان نیست و اگر قرار باشد برای یکی «حدی» مشخص کرد قهراً مورد دوم نیز مشمول «حد» خواهد شد، و حال آنکه در هیچ جایی نیامده که قمار باز را باید حد زد. در صورتی که اثر تخریبی فردی و اجتماعی قمار اگر بیشتر از شرب خمر نباشد قطعاً کمتر نیست. همچنین شکی نیست که شرب خمر دارای حرمت است و فرقی نمی‌کند که مقدار آن کم باشد یا زیاد؛ ولی آنکه بخواهیم به نام خدا مجازاتی برای آن تعیین کنیم و آن را «حد الهی» نام بگذاریم و سپس جزو ضروریات دین محسوب نماییم؛ دقیقاً همان کاری است که روحانیون یهود با شریعت موسی (ص) کرده بودند. نستجیر بالله، آیا خداوند متعال آن درک و شعور را نداشته که بفهمد شراب ام‌الفساد است و برای پیشگیری از شراب‌خواری، مجازاتی تعیین کند؟! خداوند به شرب خمر مانند بسیاری دیگر از موارد توجه نموده و صراحتاً دستور به پرهیز داده است اما برای کسی که به این نهی توجه نکرده، مجازاتی تعیین ننموده است و طبق صراحت قرآن نیز هیچ کسی حق تعیین مجازاتی بر اساس علایق و سلائیق شخصی خود، به اسم شریعت و خدا را ندارد. جدای از این بازدارندگی از عملی صرفاً با به شلاق بستن حاصل نمی‌شود. در گذشته حاکمان و سلاطین، مردمان رارمه‌ی خود محسوب می‌کردند و از این

رو برای فرمانبر کردن شان متوسل به چوب تر می شدند؛ اما امروزه دیگر حتی نمی شود کودکان را با ترکه وادار به انجام یا ترك عملی كرد، چه رسد به افراد بالغ؛ زیرا شأن و كرامت انسان برای بشر اهمیت پیدا کرده و دیگر نمی تواند ربه‌ی حاکمان باشد؛ بنابراین باید ضمن حفظ شأن و كرامت انسان، با استفاده از اشخاص متخصص و كارشناسی‌های مختلف، معضلات اجتماعی را بررسی و برای ترغیب یا بازدارنگی از عملی اقدام كرد تا سلامت روانی و رفتاری جامعه حفظ شده و كرامت انسانی ارتقاء پیدا كند. اینکه عقل و اجماع از منابع اسلامی در کنار قرآن و سنت جزو فقه شیعی قرار گرفته، تمسك به منطق و راه حل عقلایی و نظر اکثریت آراء مردم می باشد؛ زیرا امور این جهان به عهده‌ی مردم گذاشته شده تا از آن بهره برده و قوانین خود را به روز نمایند. لذا اگر مشاهده می کنیم که در سازمان ملل متحد پنج سیستم حقوقی که یکی از آنها اسلام می باشد به رسمیت شناخته شده، علت آن است که قوانین اسلام قابلیت انطباق با شرایط و امور روز را داراست. (حقوق تطبیقی، دکتر حسن افشار)

مسأله ۷۸۷: در کتب فقهی شیعی و حتی اهل سنت استناد جواز ۸۰ ضربه شلاق به عنوان حد مسکر، به حکم شلاقی است که امیرالمؤمنین علی (ع) به ابن عمر و ولید بن عقبه برای خوردن شراب جاری کرده است. اگر این روایات صحت داشته باشد باز نمی توان بدان به عنوان «حد الهی» استناد کرد؛ زیرا همانگونه که در مسأله‌ی قبل ذکر گردید، حتی پیامبر اکرم (ص) این اختیار را ندارد تا برای کاری که در قرآن برایش مجازاتی مشخص نشده، به سلیقه‌ی خود حکمی وضع کند، چه رسد به امیرالمؤمنین (ع) که عالم‌ترین فرد به قرآن و سنت پیامبر اکرم (ص) بوده است. ممکن است که علت شلاق زدن آن دو فرد به جهت اعتبار اجتماعی و مقام دولتی آنها بوده باشد نه صرفاً شراب خواری. به هر روی عمده‌ی استناد «حد مسکر» در کتب فقهی بر اجرای حکم شلاق از سوی

امیرالمؤمنین (ع) در مورد ابن عمر و ولید می‌باشد. یکی از فقیهان بزرگ معاصر در این باره می‌گوید:

فَاعْلَمْ أَنَّ مَنْ تَاوَلَ الْمُسْكَرَ أَوْ الْفَقَاعَ، أَوْ الْعَصِيرَ الْعَنْبِيَّ (حد ثمانین جلد) إجماعاً، والنصوص المتواترة المتقدمة بعضها تدل عليه، وظاهر النصوص اعتبار الثمانين مترتبة وما تضمن من ضرب الأمير - عليه السلام - ابن عمر والوليد بن عقبة بسوط له شعبتان أربعين جلد، محمول على جواز ذلك لمصلحة. (فقه الصادق، آية الله العظمى سيد صادق روحاني، كتاب الحدود، فصل دهم، في حد متاول المسكر).

ارتداد

مسأله ۷۸۸: «ارتداد» در لغت به معنای «برگشتن»، «پس گرفتن» و «بازگشتن» است و در اصطلاح فقهی «خارج شدن از دین» و «برگشتن و روگردانی از دین به واسطه‌ی انکار اصول یا انکار ضروریاتی که به انکار اصول برگردد» تعریف شده است. اگر چه بسیاری از علما اسلامی بر این باورند مسلمانی که از اسلام برگردد مجازاتش مرگ است اما این حکم هیچ مبنای قرآنی نداشته و خلاف مفاهیم قرآن کریم است چنانچه در همین خصوص می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دینش بازگردد چه بآ که زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد، و خداوند بخشنده و داناست» (مائده: ۵۴). همچنین: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ فِيهِ كَيْبَرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزِدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيُمِتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - تو را از جنگ کردن در ماه حرام

می‌پرسند. بگو: جنگ کردن در آن ماه گناهی بزرگ است. اما بازداشتن مردم از راه حق و کافر شدن به او و مسجد الحرام و بیرون راندن مردمش از آنجا در نزد خداوند گناهی بزرگتر است، و شرک از قتل بزرگتر است. آنها با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دیتان بازگردانند. از میان شما آنها که از دین خود بازگردند و کافر بمیرند، اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده و جاودانه در جهنم باشند» (بقره: ۲۱۷).

مسئله ۷۸۹: چنانچه به این دو آیه که مشخصاً در مورد مرتدین است نگاه کنیم هیچ دستوری مبنی بر مجازات دنیوی برای مرتدین بیان نشده، بلکه تنها در آیه‌ی دوم جزای اخروی تعیین گردیده است. بنابراین حکم مرگ مرتد که مجازاتی دنیوی است هیچ مبنای قرآنی ندارد.

افساد فی الارض

مسئله ۷۹۰: فساد در لغت به معنای: تباهی؛ خرابی؛ زیان؛ خسارت و ضرر است. در مفاهیم قرآن کریم «افساد» به خودی خود «جرم» محسوب نشده و در متون اسلامی تعریفی از «افساد» یا «افساد فی الارض» تحت عنوان جرمی مستقل وجود ندارد؛ بلکه آنگونه که از آیات مختلف قرآن کریم برداشت می‌گردد افساد اصطلاحی است برای بیان نتیجه‌ی اعمالی که عالماً و عامداً از سوی صاحبان قدرت و ثروت علیه مال، جان و سلامت جسمی و روانی جامعه، برای کسب قدرت و ثروت بیشتر انجام می‌شود.

بنابراین اتخاذ تصمیمات منفعت طلبانه‌ی صاحبان قدرت و ثروت در به تباهی و خرابی کشاندن اقتصاد کلان و گسترش فقر اجتماعی؛ زیان و خسارت وارد کردن به مراتع، مزارع، جنگل‌ها، منابع طبیعی و ذخایر ملی؛ هدر دادن، به بردگی کشیدن و نابود کردن نیروهای انسانی و تباه نمودن سلامت جسمی و روانی اجتماع را می‌توان از مصادیق بارز امروزی «افساد فی الارض» عنوان کرد؛ که برای روشن شدن این مطلب آیاتی که در آن‌ها اصطلاح «افساد» استفاده شده است را با توضیحی مختصر ذکر می‌کنیم:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ - از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود، (در ظاهر، اظهار محبت شدید می‌کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می‌گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت‌ترین دشمنانند. (نشانه آن، این است که) هنگامی که روی بر می‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می‌کنند، و زراعت‌ها و چهارپایان را نابود می‌سازند، (با اینکه می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد. (بقره: ۲۰۴ و ۲۰۵)

نکته: بنابر تفسیر آیت الله طالقانی؛ فساد در این آیات اشاره به کسانی دارد که مجیزگویانه و با وعده‌های دنیوی به قدرت می‌رسند اما نهایتاً در آمدهای کشور را نابود کرده و فقر را گسترش می‌دهند.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمُسْرِفُونَ - از این رو بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد. و به تحقیق پیامبران ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، باز هم بسیاری از آنها هم چنان بر روی زمین از حد خویش تجاوز می‌کردند. (مائده: ۳۲)

نکته: بنابر آیات ۳۰ و ۳۱ که به داستان قتل هابیل به دست قابیل پرداخته؛ موضوع قتل است، از این رو طبق این آیه فساد فی الارض دلالت به ناحق کشتن انسان‌ها دارد.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرُسُلَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - جزای کسانی که با خدا و پیامبرش جنگ می‌کنند و در زمین به فساد می‌کوشند، آن است که کشته شوند، یا بر دار گردند یا دست‌ها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. اینها

رسوایشان در این جهان است و در آخرت نیز به عذابی بزرگ گرفتار آیند. (مائده :

(۳۳)

نکته: فساد در این آیه با عنایت به مبحث محاربه، بهایجاد ارباب عمومی،

راهزنی و کشتار مردم دلالت دارد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقِيَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ - ويهود گفتند دست خدا به

زنجر بسته است؛ دستهایشان بسته باد و بخاطر این سخن از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد، و این آیات که بر تواز طرف پروردگارت نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید، و در میان آنها عداوت و دشمنی تا روز قیامت افکنیم، و هر زمان آتش جنگی افروختند آنرا خداوند خاموش ساخت و برای فساد در زمین تلاش می کنند و خداوند مفسدان را دوست ندارد. (مائده : ۶۴)

نکته: بنابر مفهوم حرب، به کشتار و جنگ افروزی دلالت دارد. فساد در اینجا

توطئه چینی برای ایجاد جنگ می تواند باشد.

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا - گفتند: ای ذو القرنین، یا جوج و مأجوج در زمین فساد می کنند. می خواهی خراجی بر خود مقرر کنیم تا تو میان ما و آنها سدی

برآوری؟. (کهف : ۹۴)

نکته: یا جوج و مأجوج به غارت و کشتار می پرداختند فسادشان ایجاد ناامنی،

ارباب عمومی و کشتار مردم بود.

وَالِیْ تُمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ * وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَتَّخِذُونَ الْجِبَالَ ثِيُوتًا فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا

تَعَوَّا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ - و به سوی [قوم] ثمود صالح برادرشان را [فرستادیم] گفت ای قوم من خدا را پرستید برای شما معبودی جز او نیست در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده است این مادمشتر خدا برای شماست که پدیده‌ای شگرف است پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد و گزندى به او نرسانید تا [مبادا] شما را عذابی دردناک فرو گیرد؛ و بخاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت، که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می‌کنید و در کوهها برای خود خانه‌ها می‌تراشید، بنابراین نعمتهای خدا را متذکر شوید و در زمین فساد نکنید؛ سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است گفتند بی‌تردید ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است مؤمنیم؛ کسانی که استکبار می‌ورزیدند گفتند ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید کافریم. (اعراف: ۷۳ تا ۷۶)

نکته: بنابر آیات ۷۳ تا ۷۶؛ فساد و تباهی را «ملا» یعنی اشراف، صاحبان نفوذ، و زراندوزانی که استکبار می‌ورزند، برای کسب منافع خود انجام می‌دهند و مردم مستضعف را به گرفتاری بیشتر دچار می‌کنند.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَقْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ * وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَادْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ * وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلَتْ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنَ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ - و بر مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، الله را پرستید، شما را خدایی جز او نیست، از جانب پروردگارتان نشانه‌ای روشن آمده است. پیمانه و ترازو را تمام ادا کنید و به مردم کم مفروشید و از آن پس که زمین به صلاح آمده است در آن فساد مکنید، که

اگر ایمان آورده‌اید، این برایتان بهتر است. و بر سر راه‌ها منشی‌نید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه خدا بازدارید و به کجروی وادارید. و به یاد آرید آن گاه که اندک بودید، خدا بر شمار شما افزود. و بنگرید که عاقبت مفسدان چگونه بوده است. و اگر طایفه‌ای از شما به آنچه من فرستاده شده‌ام ایمان آورده‌اند و طایفه‌ای ایمان نیاورده‌اند صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند که او بهترین داوران است. اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: ای شعیب سوگند یاد می‌کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد یا به آنین ما باز گردید، گفتند: آیا (می‌خواهید ما را بازگردانید) اگر چه مایل نباشیم؟. (اعراف: ۸۵ تا ۸۸)

نکته: در این آیات تباهی اقتصاد مد نظر است. همچنین باز هم صاحبان قدرت و ثروت هستند که در راه هدایت الهی به منظور کسب منافع مادی اخلال و تباهی ایجاد می‌کنند.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَبَذَرَكَ وَآلِهَتِكَ قَالَ سَتَقْتُلُنَّ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ - مهتران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را می‌گذاری تا در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را ترک گوید؟ گفت: پسرانشان را خواهم کشت و زنانشان را زنده خواهم گذاشت. ما بالاتر از ایشانیم و بر آنها غلبه می‌یابیم. (اعراف: ۱۲۷)

نکته: این آیه، اشاره به حاکمیتی دارد که مردمان را خاضع و خاشع می‌خواهد و چنانچه تمردی ببیند، متمردين را مفسد معرفی کرده و با شدیدترین شکل ممکن با مردم رفتار خواهد کرد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ - فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه‌فرقه ساخت. فرقه‌ای را زیون می‌داشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت که او از تبهکاران بود. (قصص: ۴)

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ - فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او خدای خود را به

یاری طلبد. می‌ترسم دیتان را دیگرگون کند یا در این سرزمین فسادى برانگیزد. (غافر :

(۲۶)

نکته: در این آیات فساد دلالت به نظام حکومتی دارد که به هر شکل ممکن می‌خواهد مردم را مطیع و فرمانبردار خود نگه دارد و از آزادیهای دینی و فکری جلوگیری کند.

فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ * وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ - چرا در میان مردمانی که پیش از شما بودند - جز اندکی که از آن میان نجاتشان دادیم - خردمندانی نبودند تا مردمان را از فساد کردن در زمین باز دارند؟ ظالمان از پی آسودگی و لذات دنیوی رفتند و گنهکار بودند. و پروردگار توشه‌ها را در حالی که مردمانش صالح باشند، ستمگرانه نابود نمی‌کند. (هود :

۱۱۶ و ۱۱۷)

نکته: این آیات اشاره به مسئولیت صاحبان خرد و اندیشه دارد که وظیفه دارند در جهت اصلاح جامعه بکوشند و نیز از تعدی صاحبان قدرت و ثروت و نفوذ (سیاسی و اجتماعی) به مردم جلوگیری کنند.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ - گفتند: خدایا، شما خود می‌دانید که ما فساد کردن را در این سرزمین نیامده‌ایم و دزد نبوده‌ایم.

(یوسف: ۷۳)

نکته: در این آیه فساد به مفهوم دزدی و قصد ضرر رساندن به دارایی‌های

عمومی جامعه است.

وُفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ * وَزِنُوا بِالْقِسَاسِ الْمُسْتَقِيمِ * وَلَا يَخْسُوا النَّاسَ أَمْشَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ - حق پیمان را ادا کنید (و کم فروشی نکنید) و مردم را به خسارت نیفکنید. با ترازوی صحیح وزن کنید. به مردم

کم مدهید و بی‌باکانه در زمین فساد مکنید. (شعراء: ۱۸۱ تا ۱۸۳)

نکته: در این آیه موضوع اقتصادی است و به تجار و سرمایه داران باز می‌گردد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ * طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ * فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ - کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود؟ (که در آن فرمان جنگ باشد) اما هنگامی که سوره محکمی نازل می‌گردد که در آن نامی از جنگ است منافقان بیمار دل را می‌بینی همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه می‌کنند، پس مرگ و نابودی برای آنها بهتر است. اما اگر آنها اطاعت کنند و سخن سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است، و اگر آنها هنگامی که فرمان جنگ قطعیت پیدا می‌کند به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا در آیند) برای آنها بهتر است. اما اگر رویگردان شوید آیا جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید. آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشه‌ایشان را کور و چشمه‌ایشان را کور نموده است. (محمد: ۲۰ تا ۲۳)

نکته: فساد در این آیات مربوط به پیروی از دستور جنگ در صورت نازل شدن آن می‌باشد. روی گردانی و قطع رحم به معنی کنار گذاشتن خویشاوندی با پیامبر (ص) و باقی مسلمانان بوده که به عنوان دلیلی فرهنگی در بافت اجتماعی عرب مورد تاکید خداوند قرار گرفته است تا از مومنین برجسته و صاحب نفوذ بخواهد از پیامبر اسلام و یارانشان رویگردان نشوند و خویشاوندان خود را تنها نگذارند. چرا که این کار به منزله‌ی هم پیمان شدن با دشمنانی است که حکم جنگ علیه ایشان نازل خواهد شد و موجب در خطر قرار گرفتن جامعه‌ی تازه تاسیس مسلمانان می‌شود. در حقیقت "فساد" در این آیات به کنار کشیدن از حمایت پیامبر (ص) و تباه کردن پیمان‌های خویشاوندی اشاره دارد و می‌فرماید اگر چنین کنید کسانی هستید که با وجود آیات قرآن مبنی بر حقانیت پیامبری محمد (ص) همچون کوران و کران، از حقیقت روی گردان شدید.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ* إِمْرَءَاتٍ الْعِمَادِ* الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي
الْبِلَادِ* وَتُمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ* وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ* الَّذِينَ طَعَوْا فِي
الْبِلَادِ* فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ - آیا ندیده‌ای که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟* با ازم که
ستونها داشت؟* و همانند آن در هیچ شهری آفریده نشده بود* و قوم ثمود که در آن
وادی سنگ را می‌بردند* و قوم فرعون آن دارنده میخها* آنها در بلاد طغیان کردند* و
در آنها به فساد در افزودند. (فجر: ۶ تا ۱۲)

نکته: این آیات خلاصه‌وار تأکید می‌کند که فساد را نه مردم و افراد عام، بلکه
خواص و صاحبان قدرت و ثروت و نفوذ انجام می‌دهند؛ فسادها و تباهکاری‌هایی
که توسط قوم عاد و ثمود و نظام فرعونی مورد عتاب و نهایتاً عقاب قرار گرفت، به
اعمال و رفتارهای کاخ‌سازان، سرمایه‌داران و حاکمانی که تمرکز ثروت و قدرت
باعث طغیان‌شان گردیده بود و کسانی که مردم را به تضعیف مالی و روانی کشیدند تا
بتوانند بر ایشان حکومت کنند، اشاره دارد!

مسئله ۷۹۱: همانگونه که در آیات مذکور دیده می‌شود، «افساد» به خودی
خود دارای مجازاتی نیست بلکه «افساد» اصطلاحی است برای بیان نتیجه‌ی رفتار
و عملکرد اشخاصی که عمدتاً صاحبان قدرت و ثروتند و به جهت همین تمرکز
قدرت و ثروت قادرند تباهی‌ها و خرابی‌های وسیع اقتصادی، جانی و فرهنگی را به
جامعه‌ای وارد کنند. به طور کلی با توجه به آموزه‌های قرآن کریم «فساد فی الارض»
از منظر قرآن کریم یعنی: تبهکاری سیستماتیک زورمندان و رزاندوزان؛ در حالی که
از منظر نظام‌های فرعونی به آزادی‌خواهی و دادگری نیز فساد اطلاق می‌شود.

سب النبی

مسئله ۷۹۲: در مورد سب النبی و حکم آن می‌بایست گفت که این حکم
هیچ مبنای قرآنی ندارد و از این رو مردود می‌باشد. پیامبر اکرم (ص)؛ صحابه یا
ائمّه (ع) در زمان حیات خویش هیچگاه کسانی که -چه عمداً و چه سهواً- به آنان
اهانت و ناسزاگویی می‌کردند را مورد مجازات قرار ندادند و هیچگاه چنین توصیه‌ای

نیز نکردند که اگر کسی به هر دلیلی ما را مورد اهانت و ناسزاگویی قرار داد باید کشته شود؛ بلکه برعکس قرآن کریم ناسزاگویی‌هایی که به پیامبر اکرم (ص) می‌شد را نیز نقل قول نموده است. حکم سب النبی مانند بسیاری از احکام شرعی، بازمانده از اسلام خلافتی است که حاکمان سعی می‌کردند ظلم‌ها و جنایات خود را به اسم پیامبر (ص) و صحابه، اسلامی جلوه دهند و لذا با جعل چنین مجازات‌هایی قصد داشتند میان مردم رعب و وحشت ایجاد کرده از اعتراض و انتقاد دیگران به خود و حاکمیت‌شان جلوگیری نمایند.

مسأله ۷۹۳: از منظر قرآن کریم ناسزاگویی و هتک حرمت به باورهای دینی و مذهبی دیگران یک رفتار ناپسند است که موجب ایجاد بی‌حرمتی‌های متقابل می‌شود. از این رو قرآن کریم در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۱۰۸ می‌فرماید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - چیزهایی [پتهایی] را که آنان به جای الله می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان نیز بی‌هیچ دانشی، از روی کینه‌توزی به الله دشنام دهند. اینچنین عمل هر قومی را در چشمشان آراسته‌ایم. پس بازگشت همگان به پروردگارشان است و او همه را از کارهایی که کرده‌اند آگاه می‌سازد». متأسفانه این آموزه‌ی بسیار مهم اخلاقی و اجتماعی اسلامی قرن‌هاست که مهجور مانده است.

توضیحات ضروری فقهی

سنگسار

یکی از پر مناقشه‌ترین موضوعات در سال‌های گذشته، حکم سنگسار بوده؛ به طوری که بسیاری از صاحب‌نظران و علماء دینی را بر آن داشته تا از زاویه‌های گوناگون، حکم سنگسار را مورد تحلیل و بررسی قرار داده، نظرات خود را در قالب کتاب یا مقاله منتشر کنند.^۱ آنچه که از چکیده‌ی آن بررسی‌ها بدست می‌آید این است که اولاً: حکم سنگسار در اسلام هیچ مبنایی قرآنی نداشته و ندارد؛ دوماً: روایاتی که حکم سنگسار را تجویز کرده‌اند، عمدتاً ضعیف و غیرثقه می‌باشد و با اصول قرآن کریم مبنی بر وضع قوانین کیفری نیز در تضاد شدید هستند.

بر هر شخص محقق و جویای واقعیت مخفی نیست که حکم سنگسار هیچ مبنای قرآنی و اسلامی نداشته، و ادله و مستندات فقهی آن نیز ناهمگون و ناصحیح هستند. اما این کمترین قصد ندارم در این گفتار تکرار مکررات کرده و به بررسی و تحلیل حکم رجم از دیدگاه کتاب و سنت یا عقل و اجماع و حتی حقوق نوین و حقوق بشر پردازم؛ چرا که اگر گوش شنوایی باشد، همان مقالات وزین و مستدل برای پیداری و اندیشیدن کفایت می‌کند؛ بلکه می‌خواهم در این گفتار،

۱. در خصوص حکم سنگسار مراجعه کنید به نظرات حضرات آیات منتظری، صانعی و کتاب «قواعد فقه» آیت الله مصطفی محقق داماد و کتاب «مبسوط در ترمینولوژی حقوق» دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی.

عقیده‌ی «امضایی بودن حکم رجم»، که مورد تأیید موافقین و مدافعین حکم سنگسار می‌باشد را از دیدگاه تطبیق ماهوی مورد بررسی قرار دهم.^۱

شکی نیست که مأخذ حکم سنگسار، کتاب تورات است. برخی صاحب‌نظران بر این باورند که احکام تورات برگرفته از فرامین معروف حامورایی پادشاه بابل می‌باشد^۲، بدین شکل که کتاب تورات از نظر عقاید با فرامین حامورایی متفاوت، و با احکام آن تشابه بسیار دارد. این نظریه تا چه مقدار به واقعیت نزدیک است در ارتباط با بحث نیست، ولی آنچه که مورد توجه می‌باشد این است که اساساً در کتاب تورات بجز قصاص قتل و جرح، برای بیشتر اعمالی که از دیدگاه تورات کیفری است، مجازات سنگسار تجویز شده و تنها در یک مورد، حکم به

۱. برخی از علماء اسلامی بر این عقیده‌اند که حکم سنگسار، از احکام امضایی است؛ به این معنا که بر اساس آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی مائده، حکم سنگساری که در تورات وارد شده تأیید گردیده و اسلام آن را منسوخ ننموده است که جهت اطلاع مراجعه کنید به کتب تفسیر قرآن، مشخصاً تفسیر «المیزان» و تفسیر «نمونه». جالب است که علماء اسلامی از یک طرف تورات و انجیل را کتبی محرف و منسوخ معرفی می‌کنند، ولی به حکم سنگسار که می‌رسد، این بخش از تورات محرف و منسوخ نیست! اینگونه رفتارها دقیقاً همان کرداری است که بعضی از علماء یهود انجام می‌دادند که مورد اعتراض و انتقاد قرآن قرار داشته، آنجا که می‌فرماید: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» - آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آوردید و بعضی دیگر را انکار می‌کنید؟ پاداش کسی که چنین کند در دنیا جز خواری نیست و در روز قیامت به سخت‌ترین وجهی شکنجه می‌شود و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست». (بقره: ۸۵) چنین رفتارهایی بیانگر آن است که دین، هرگاه تبدیل به دکانی برای متولیان شود، نتیجه در هر دین و آیینی که باشد یکی است.

۲. «حامورایی» یا «حمورابی» ششمین پادشاه بابل که سلطنتش در سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۶۱ ق.م بوده، بنیان‌گذار واقعی مملکت بابل است. قوانین او که مشتمل بر قوانین جزایی، جرایم، سرقت، رشوه، جنحه و جنایت، قصاص، خرید و فروش و غیره می‌باشد در ۴۰۰۰ سطر بر سنگ‌نوشته‌ای به طول دو و نیم متر نگاشته شده که در سال ۱۹۰۱-۱۹۰۲ م توسط باستان‌شناسان فرانسوی در خرابه‌های شوش کشف گردید و اکنون در موزه‌ی لور قرار دارد.

تنبیه^۱ و جزای نقدی داده است، منتها شکل و حدودی برای تنبیه ذکر نکرده اما جزای نقدی را صد مثقال نقره تعیین نموده است.^۲ اما مواردی که در کتاب تورات برای آن‌ها حکم سنگسار تعیین گردیده، از این قرار می‌باشد:

۱. تقدیم فرزندان به «مولک»^۳ چه آن از ذریه بنی اسرائیل باشد یا از ساکنین در بلاد آن‌ها.^۴

۲. رعایت نکردن تعطیلی روز سبت (شنبه).^۵

۳. نام خداوند را به باطل بردن و کفر گفتن.^۶

۴. پسر سرکشی که سخن پدر و مادر را نشنود و تأدیب نیز بر او اثر نداشته باشد.^۷

۵. زنا؛ که معنای آن در بخش خودش بیان گردید.^۸

۱. علماء یهود تنبیه مورد اشاره در این پاسوق (آیه) را به تازیانه زدن برداشت کرده‌اند که با توجه به متن به نظر می‌رسد که منظور از تنبیه همان تازیانه زدن بوده است.

۲. تورات، کتاب تنبیه، ۲۲: ۱۸-۱۹

۳. مولک، خدای آتش عمونیان بوده که قربانی‌های انسانی را برای او تقدیم می‌نمودند، مخصوصاً از کودکان. این بت از مس ساخته شده بود و بر کرسی‌ای از مس نشسته و دارای سرگوساله بود و تاجی بر سر می‌داشت. کرسی و خود بت توخالی بود که در جوف آن آتش می‌افروختند و قربانی را در آن می‌گذاشتند که فوراً می‌سوخت و در آن اشنا طبل‌ها می‌نواختند تا صدای داد و فریاد قربانی را نشنوند و با وجودی که انبیاء مکرراً این عادت وحشیانه را سخت منع کرده بودند ولی باز عده‌ای از بنی اسرائیل بارها بدان گرفتار شدند (قاموس کتاب مقدس). این کلمه، ملک و ملکوم و مولوخ نیز خوانده شده است.

۴. لاویان؛ ۲۰: ۲

۵. اعداد؛ ۳۵: ۱۵

۶. لاویان؛ ۲۴: ۱۴

۷. تنبیه؛ ۲۱: ۲۱

۸. تنبیه؛ ۲۲: ۲۲ و ۲۴؛ لاویان؛ ۲۰: ۱۰؛ در شریعت موسویت و مسیحیت، زنا به ارتباط جنسی زن و مردی گفته می‌شود که هر دو یا یکی از آن‌ها دارای همسری شرعی و قانونی باشد؛ و اگر چنانچه

۶. گاوی که با شاخ زدن باعث کشته شدن کسی شود.^۱

۷. بت پرستی و ترویج آن.^۲

از تعدد و تنوع مواردی که برای آن‌ها حکم سنگسار تجویز شده چنین برداشت می‌شود که در آن دوران تنها مجازات کیفری که به ذهن می‌رسیده سنگسار کردن بوده و چیزی به عنوان تناسب جرم و مجازات وجود نداشته؛ و بهترین و روشن‌ترین دلیل آن نیز سنگسار کردن گاوی است که کسی را کشته است.

اما لفظ «سنگسار» در متن اصلی کتاب تورات الزاماً آن چیزی نیست که امروزه به عنوان «رجم» می‌شناسیم. در تورات عبری، برای اصطلاح «سنگسار» از مشتقات دو فعل «**סָקַם** - راگم» و «**סָקַל** - ساقل» استفاده شده که هر چند مترجمین هر دو لفظ را به «سنگسار کردن» معنا کرده‌اند، اما از نظر مفهومی با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. فعل «**סָקַם** - راگم» و مشتقات آن - در اصل - بیان‌گر عمل سنگ انداختن، پراندن سنگ (با قلاب‌سنگ یا فلاخن) یا سنگ زدن از روی خشم و اعتراض به طرف فرد یا افرادی، فحش دادن و دشنام گفتن است. طبق روایات کتاب مقدس، بنی اسرائیل در مواقعی که می‌خواستند اعتراض و مخالفت، یا انزجار و نفرت خود را در خصوص موردی نشان دهند، اقدام به سنگسار کردن، یا بهتر است بگوییم، سنگ‌پرانی می‌کردند. چنانکه در کتاب اعداد، فصل ۱۴، پاسوق (آیه) ۱۰ آمده است که بنی اسرائیل از روی خشم و اعتراض می‌خواستند برخی از همراهان‌شان را سنگسار کنند^۳ که در چنین قسمتهایی از مشتقات «**סָקַם** - راگم» استفاده شده است. اینگونه رفتار اختصاص به قوم بنی اسرائیل نداشته

مرد و زنی هر دو مجرد باشند و رابطه‌ی جنسی برقرار کنند «زنا» محسوب نمی‌گردد، بلکه يك نوع بی‌عفتی است و مجازاتی نیز ندارد.

۱. خروج؛ ۲۸:۲۱

۲. لاویان؛ ۱۰:۱۴ و ۵:۱۷

۳. وיאמרו כל-העדה לרגום אתם באכנים וכבוד'ה נראה באהל מועד אל-כל-בני ישראל.

چنانکه در تواریخ اسلامی نیز گفته شده آن زمانی که پیامبر مکرم اسلام (ص) به جهت فشار مشرکین مکه، به شهر طائف رفته بود، مردم کودکان را واداشتند تا پیامبر (ص) را سنگسار کنند. امروزه نیز در بسیاری از کشورها همان سنگ‌پرانی را در تظاهرات خیابانی که به درگیری و خشونت کشیده می‌شود، مشاهده می‌کنیم. اینگونه سنگ‌پرانی‌ها که به عنوان اعلام مخالفت، اعتراض و انزجار انجام می‌شود، همان معنا و مفهوم بنیادین واژه‌ی «**راگم** - **راگم**» و مشتقات آن می‌باشد. در صورتی که برای اجرای عمل سنگسار، به عنوان شکلی از مجازات اعدام - در اصل - واژه‌ی «**ساقل**» - ساقل» و مشتقات آن به کار می‌رفته است. از این رو، در تورات عبری لفظ «**راگم** - **راگم**» رایج‌ترین واژه برای حکم اعدام با سنگسار نیست، بلکه «**ساقل**» - ساقل» رایج‌ترین واژه برای آن سنگساری است که مورد بحث ماست؛ و اساساً در اصطلاحات فقهی یهود، برای اعدام با سنگسار از واژه‌ی «**ساقل**» - ساقل» استفاده می‌گردد. مثلاً، در مجازات زنا و همچنین مجازات دختری که بعد عقد زناشویی و قبل از عروسی رابطه‌ی جنسی داشته است، لفظ «**ساقل**» - ساقل» بکار برده شده و در فرازهای مربوطه، واژه‌ای از مشتقات فعل «**راگم** - **راگم**» دیده نمی‌شود.^۱ به نظر می‌رسد که وام‌گیرندگان این حکم، به تفاوت این دو واژه آگاهی نداشته‌اند و به اشتباه از لفظ رجم برای نام‌گذاری این حکم استفاده نموده‌اند؛ و حال آنکه در قرآن کریم دوازده بار از مشتقات واژه‌ی رجم استفاده شده که در ۱۱ آیه مفهوم واژه، «دور کردن»، «طررد نمودن» و «اظهار مخالفت، تفر و انزجار» است و در یک آیه نیز معنای «گمان» و «حرفی بدون

۱. והוצאתם את-שניהם אל-שער | העיר ההוא וסקלתם אתם באבנים ומתו את-

הנער על-דבר אשר לא-צעקה בעיד ואת-האיש על-דבר אשר-ענה את-אשת

רעהו ובערת הרע מקרבך.

۲. (۱) قَالُوا يَا سَعِيبُ مَا نَقَفَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا زَهْطُكَ لَرَجْمْنَاكَ وَمَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ - گفتند: ای شعیب، بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم، تو را در میان

سند» می‌دهد.^۱ بنابراین اولین اشتباه واضعین حکم رجم عدم آگاهی از معنا و مفهوم واژه‌ای است که مبنا و مأخذ این حکم شده؛ و دقیقاً نمی‌توان مشخص نمود که از چه دوره‌ای واژه‌ی رجم معنای سنگسار کردن را پیدا کرده و در احادیث به عنوان واژه‌ای برای مجازات استفاده شده است؛ زیرا معانی حقوقی به دور از معانی لغوی نیست. اما اشتباه دوم وام‌گیرندگان و واضعان حکم سنگسار در اسلام،

خود ناتوان می‌بینیم، اگر به خاطر قبیله‌ات نبود، طردت [اخراج] می‌کردیم و تو بر ما پیروزی نیابی (هود: ۹۱) (۲) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا: گفت: ای ابراهیم، آیا از خدایان من بیزار هستی؟ اگر باز نایستی لعنات می‌کنم. اکنون زمانی دراز از من دور باش (مریم: ۴۶) (۳) وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون: و اگر بخواهید بر من اظهار تنفر کنید، من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم (دخان: ۲۰) (۴) قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ: گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر بس نکنید مطرودتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه‌ای سخت خواهد رسید (یس: ۱۸) (۵) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا: زیرا اگر شما را ببینند اظهار تنفر خواهند کرد، یا به کیش خویش درآورند. و اگر چنین شود تا ابد رستگار نخواهید شد (کهف: ۲۰) (۶) وَ لَقَدْ رِئْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ: ما آسمان فرودین را به چراغهایی بیاراستیم و آن چراغها را وسیله راندن شیاطین گردانیدیم و برایشان شکنجه آتش سوزان آماده کرده‌ایم (ملک: ۵) (۷) وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ: و از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظشان کردیم (حجر: ۱۷) (۸) قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِیمٌ: گفت: از اینجا بیرون شو که مطرود هستی (حجر: ۳۴) (۹) قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِیمٌ: گفت: از اینجا بیرون شو که تو مطرودی (ص: ۷۷) (۱۰) وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ: و آن سخن، سخن شیطان رانده شده نیست (تکویر: ۲۵) (۱۱) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ: گفتند: ای نوح، اگر بس نکنی رانده [اخراج] می‌شوی (شعراء: ۱۱۶).

۱. سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَذِبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَذِبُهُمْ رَحْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَذِبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا: خواهند گفت - سه تن بودند و چهارمیشان سگشان بود و می‌گویند: پنج تن بودند و ششمیشان سگشان بود - حرفی بی‌دلیل از گذشته می‌زنند - و می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمین‌شان سگشان بود. بگو: پروردگار من به عدد آنها داناتر است و شمار ایشان را جز اندک کسان نمی‌دانند. و تو در باره آنها جز به ظاهر مجادله مکن و از کس نظر مخواه. (کهف: ۲۲)

برداشت غلط از شکل و سیاق اجرای آن حکم در تورات می باشد که این اشتباه باعث جعل احادیث مختلفی در باب شکل اجرای حکم سنگسار شده است.^۱ همانگونه که اشاره شد در متن اصلی تورات، برای حکم سنگسار که به عنوان مجازاتی کیفری به قصد کشتن می باشد، از واژه «*לִסֵּל* - ساقل» استفاده شده، که ضمن بیان نوع مجازات، شکل آن را نیز در خود مستتر دارد. به این مفهوم که سنگسار نه تنها می بایست منجر به مرگ شود، بلکه باید به قدری به سنگسار شوند،

۱. «آرتور جفری» زبان شناس مشهور در کتاب «لغات بیگانه در قرآن» واژه «رجیم» را از مشتقات «رجم» ندانسته و می گوید: «مراجع اسلامی طبعاً این واژه (رجیم) را يك واژه ناب عربی بر وزن فعیل و مشتق از "رجم" که چندین بار در قرآن بکار رفته است می دانند. اما به عنوان يك اصطلاح خاص مرتبط با شیطان، به نظر می رسد که واژه ای حبشی باشد که معنایش «مطروء» و «ملعون» و «رانده شده» است، نه «سنگسار شده» و «به سنگ زده شده». «روکرت» در یادداشت های خود بر ترجمه ی قرآن به ارتباط واژه ی «رجیم» با واژه ای حبشی اشاره کرده، و «نولدکه» گمان می برد که همچنان که واژه ی حبشی «شیطان» وارد زبان عربی شده، لقب و صفت او یعنی «رجیم» نیز وارد این زبان شده است، اما چون معنای خاص و فنی آن دانسته نبوده، آن را چنان که گویی از «رجم = راگم» اشتقاق یافته است، به معنای «به سنگ زده شده» گرفته اند. این نظر تا چه مقدار صحیح می باشد، خود احتیاج به مبحثی مستقل دارد. آنچه که مسلم است زبان عبری و عربی با یکدیگر هم خانواده بوده و از نظر دستوری و قواعد ادبی به یکدیگر مشابه اند و تنها تفاوت این دو در تلفظ کلمات و نگارش آن ها است. ولی باز اگر چنانچه واژه ی رجیم را مترادف و برگرفته از واژه ی راگم عبری بدانیم - که قطعاً چنین است - باز مشکل مفهومی آن پابرجاست؛ زیرا همانگونه که در متن اشاره شد واژه ی «راگم = رجیم» در زبان عبری اصطلاح صحیح و معمولی برای حکم سنگسار به عنوان نوعی اعدام نبوده و نیست. بنابراین استفاده ی واژه ی رجیم برای اجرای حکم سنگسار يك غلط ناشیانه بوده است. در زبان عربی رجیم به معنای: سنگ زدن، خیلی تند آمدن، به طور متقابل سنگ انداختن، زور آزمایی، سنگ یا چیزی را به سوی کسی پرتاب کردن، سنگ روی قبر گذاشتن و آن را علامت گذاری کردن، فحش دادن، نفرین کردن، طرد کردن، راندن، لعن و دشنام دادن، سخنان زشت به یکدیگر گفتن، از روی گمان حرف زدن و غیره آمده است (فرهنگ نامه های: معین، دهخدا، عمید و المنجد). که این معانی دقیقاً مترادف معنای واژه ی «راگم» در زبان عبری است؛ اما ظاهراً از دیدگاه واضعان حکم رجیم تنها معنایی که از این واژه برداشت می شود سنگسار کردن به قصد کشتن است.

سنگ زد تا در زیر سنگ‌ها مدفون گردد. به نظر می‌رسد که واضعان، چیزی در مورد دفن شدن «سنگسار شونده» شنیده بودند اما متوجه نبودند که آن دفنی که منظور بوده، انتهای اجرای سنگسار است؛ و به خاطر این برداشت اشتباه، تصور کرده‌اند که باید سنگسار شونده را ابتداء دفن کرده و سپس سنگسار نمود؛ و قهراً برداشت غلط از يك موضوعی، اشکالات بسیاری را در پی خواهد داشت که ناچاراً می‌بایست برای رفع آن‌ها مسایل و احکام جدیدی را خلق کرد. بنابراین اگر حکم سنگسار - به عقیده‌ی برخی از علماء اسلامی - حکمی امضائی بود، نمی‌بایست چنین اختلافات فاحشی در نام، شکل و روش اجرای حکم سنگسار به وجود می‌آمد.^۱ همچنین طبق متن تورات و فصل «شرایط ثبوت جرایم کیفری» در «تلمود - תלמוד»؛ اثبات جرایم کیفری می‌بایست با ارائه‌ی مدارک و مستندات؛ و شهادت حداقل ۲ شاهد عادل و بی‌طرف، در حضور دادگاهی مشتمل بر «۷۰ نفر قاضی» به اثبات برسد.^۲

نتیجه بحث اینکه اگر سنگسار از احکام امضایی می‌بود، این مقدار اختلاف و تضاد ماهوی - که تنها به دو مورد آن اشاره کردیم - در نام، شکل و اجرای آن

۱. در اسلام برخی از احکام امضایی است به این معنا که آن موارد پیش از اسلام وجود داشته و سپس اسلام آن را تأیید کرده است مانند اعمال حج، که در پیش از اسلام انجام می‌گرفت و سپس اسلام آن را تأیید کرد، اما هیچ تغییر یا تبدیلی در شکل، آداب و مناسک آن ایجاد ننمود، تنها چیزی را که پیامبر اکرم (ص) تغییر داد اذکار حج بود. امروزه تمامی آداب و مناسک حج عیناً همان آداب و مناسکی است که پیش از اسلام در میان اعراب جاهلی رایج بوده و تنها چیزی که تغییر یافته اذکار و دعاها می‌باشد.

۲. طبق شریعت یهود، دادگاهی که می‌بایست به جرایم کیفری رسیدگی کند باید حتماً با حضور ۷۰ قاضی تشکیل شده و آنان در صدور رای متفق القول بوده یا اکثریت قریب به اتفاق آنان يك رای داشته باشند و اگر چنانچه نیمی بر مجرمیت و نیمی دیگر بر مبری بودن حکم کنند، رأی بر برائت است. همچنین به این نوع دادگاه‌ها که برای رسیدگی به جرایم کیفری تشکیل می‌شده اصطلاحاً «دادگاه خونریز / בלאדי המושפט» گفته می‌شد که امروزه اینگونه دادگاه‌ها منسوخ گردیده ولی تعدد قضات به هیئت منصفه تغییر نام داده است.

بوجود نمی‌آید؛ چنانکه آن تعداد احکامی که به‌طور امضایی وارد شریعت اسلام گردیده، هیچگونه تغییر ماهویی پیدا نکرده است. شکی نیست که حکم سنگسار هیچ مبنای قرآنی ندارد و احادیثی نیز که در این خصوص در کتب روایی فریقین وارد شده دارای اشکالات فراوانی است و اگر بر فرض احادیثی نیز از هر جهت صحیح باشد - که نیست - باز طبق نص صریح قرآن کریم مبنی بر عدم جواز صدور و تعیین حدود برای سنت، قابل اعتنا نمی‌باشد.^۱ بنابراین مجازات سنگسار يك بدعت سخیف محسوب می‌گردد و اساساً در اسلام حکمی تحت عنوان رجم وجود نداشته و ندارد. گذشته از این، طبق نظر اکثر فقهای شیعی، مجازات-های اسلامی در زمان غیبت نباید اجراء شود؛ و آیت الله خمینی نیز چنین اظهار نظر کردند که اگر اجرای حدود - مشخصاً رجم - باعث ایجاد وهن اسلام گردد نباید آن را اجراء کرد و بر همین اساس در قانون مجازات‌های اسلامی، جلد سوم؛ کتاب دوم؛ فصل سوم؛ ماده‌ی ۹۷ بیان گردیده که «حد» را نمی‌شود در سرزمین دشمنان اسلام جاری کرد (زیرا ممکن است باعث وهن اسلام در اذهان عمومی شود). اینگونه نظرات دال بر آن است که در ارتباط با قوانین کیفری و حقوقی، نص صریح یا ضمنی، دایر بر تسری «حدود» به همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها وجود ندارد. به هر روی امروزه، پیروان تورات که حکم سنگسار به صراحت در آن بیان گردیده، به خاطر مغایرت آن با اصل کرامت انسانی از اجرای آن خودداری می‌کنند؛^۲ اما

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به مقاله‌ی «حکم خدا یا به اسم خدا» نوشته‌ی آیت الله معصومی تهرانی.

۲. یهودیان که بانیان حکم سنگسار به عنوان مجازاتی الهی بوده‌اند، مشخص است که حتی در عصر معمور بودن «بیت همیقداش» متوجه غیر انسانی بودن آن حکم شده بودند. از این رو در شرایط اجرای «حکم سنگسار»، شرطی را گذاشته‌اند که حداقل، سنگسار شونده متوجه زجرکش شدن خود نشود. در تلمود که به عقیده‌ی یهودیان، تورات شفاهی می‌باشد، ذیل مدخل «اجرای حکم سنگسار» آمده است که سنگسار شونده در زمان اجرای حکم یا باید به قدری شراب خورده باشد که مست لایعقل گردد یا به طریقی او را بیهوش نمایند.

مشخص نیست که چرا در میان برخی مسلمانان، که هیچ نصی - حتی ضمنی - تحت عنوان «رجم» در قرآن کریم، بیان نگردیده و تنها جنبه‌ی روایی و اجماعی داشته، بر اجرای چنین حکم مجعولی اصرار ورزیده تأثیرات منفی آن را که بر جوامع بشری می‌گذارد، نادیده می‌گیرند.

انصاب

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان درباره‌ی انصاب این چنین نوشته است: «تَصْنُبُ و انصاب» سنگ‌هایی بودند که اعراب جاهلی آن‌ها را به عنوان «اوثن» می‌پرستیدند و نیز صاحب تفسیر منهج الصادقین در تفسیر آیه‌ی مذکور نوشته: «نصب و انصاب» عبارت از سنگ‌هایی منصوب بر حوالی بیت الحرام بودند که اهل جاهلیت آن‌ها را بر پیرامون کعبه نصب کرده بودند و تعظیم آن‌ها را به جا می‌آوردند و برای آن‌ها قربانی می‌کرده و گوشت‌های قربانی را بر بالای آن‌ها شرحه شرحه می‌نمودند».

در میان اعراب جاهلی تعظیم دو نوع بت رواج داشت. نوع اول بت‌هایی بودند که از چوب یا فلز ساخته شده بودند و شکلی انسان گونه داشتند که به آن‌ها «صنم» گفته می‌شد و نوع دوم بت‌هایی از سنگ بود که شکل مشخصی نداشت و به آن‌ها «وثن» گفته می‌شد. (الاصنام ابن کلبی) به نظر می‌رسد که توجه اعراب جاهلی به اینگونه سنگ‌ها جدا از انتصاب‌شان به خانه‌ی کعبه، اعتقاد آن‌ها به اثرات ماوراء الطبیعه آن سنگ‌ها بود که برگرفته از عقاید فیتیشیسم است و آن تفکر امروزه در بین بسیاری از پیروان ادیان مختلف همچنان وجود دارد، چنانچه در مورد سنگ‌هایی همچون فیروزه، عقیق، دُر و سنگ‌های زینتی دیگر، اثرات مخصوصی را بیان می‌کنند که تماماً برگرفته از افکار فیتیشیسم می‌باشد.

اکثر مفسرین «تَصْنُبُ و انصاب» را به بت تراشی تفسیر کرده‌اند و از این رو مجسمه‌سازی را بر اساس آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی مائده که انصاب را از اعمال شیطان ذکر

نموده حرام شمرده‌اند؛ و حال آنکه اولاً نصب معنای بت نمی‌دهد و دوماً هیچ سندی در دست نیست که اعراب حجازی اساساً به صنعت سنگ‌تراشی و مجسمه‌سازی اشتغال داشته و کمترین مهارتی داشته باشند. آنگونه که از گفته‌های ابن کلبی نیز برمی‌آید بت‌هایی که شمایل انسانی یا حیوانی داشته‌اند اغلب از منطقه‌ی شامات یا جنوب عربستان به مکه آورده شده و ساخته‌ی خود اعراب حجاز نبوده‌اند. ضمن اینکه همانگونه که بیان گردید همه‌ی بت‌هایی که بین اعراب مورد تکریم قرار داشتند مجسمه نبودند مثلاً: بت عزری سه درخت بوده که در وادی نخله قرار داشته یا بت لات سنگی مربع شکل بوده که در شهر طائف قرار داشته است.

بنابراین آنچه که از آیه‌ی مذکور برداشت می‌گردد نهی از باورمندی یا به تعبیر بهتر باورمند کردن دیگران به داشتن اثرات ماواء الطیعه برخی سنگ‌ها یا اشیاء ساخته شده می‌باشد و اگر انصاب را به بت‌تراشی نیز تفسیر کنیم منظور ساختن مجسمه نیست، بلکه مقصود بت ساختن و منصب نمایندگی یا واسطه‌گری خدا به هر شیئی یا فردی دادن؛ و تبلیغ و ترویج چنین اندیشه‌ای را کردن است.

ازلام

آیین ازلام عبارت از نوعی استخاره و تقال بوده که عربان جاهلی در پیشگاه بت هبل در خانه‌ی کعبه انجام می‌دادند. وسایل استخاره‌ی ازلام عبارت بوده از هفت نیزه که در داخل کعبه در پیش روی هبل نصب کرده و بر هر کدام آن‌ها این کلمه‌ها را نوشته بودند: در یکی از آن‌ها «الله عزوجل»، در دومی «لکم»، در سومی «علیکم»، در چهارمی «نعم»، در پنجمی «منکم»، در ششمی «من غیرکم» و در هفتمی «الوعد».^۱ طبری این کلمه‌ها را چنین نوشته است: «در جلوی هبل هفت نیزه نصب شده بود و بر اولی «نعم» و بر دومی «لا» و بر سومی «منکم» و بر

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱۵

چهارمی «ملصق» نوشته شده بود، که صاحب و خواهان استخاره‌ی ازلام بایستی پیش از انجام آن، صد درهم پول و مقداری هدایای جنسی به هبل تقدیم می‌کرد و سپس متصدی استخاره، خواهان ازلام را در برابر هبل نگاه می‌داشت و می‌گفت: «یا الاهنا هذا فلان بن فلان قداردنا به کذا و کذا فاخرج الحق فیه»؛ یعنی: ای خدا این فلان کس است، حق را به او نشان بده. ^۱ چگونگی اجرای آیین ازلام چنان بود که: متصدی و کاهن، پس از انجام مقدمات آن، تیری بسوی آن هفت نیزه می‌انداخت، به هر کدام که اصابت می‌کرد، طبق نوشته‌ی آن عمل می‌شد. ^۲ طبق روایات اسلام و اخبار عرب، «عبدالمطلب بن هاشم» جد پیامبر اسلام (ص) در حفر و تعمیر چاه زمزم نذر کرده بود که چنانچه از چاه مزبور آب بیرون آید، اگر دارای ۱۰ پسر شد یکی از آنان را هنگامی که بالغ شد در پیشگاه بت هبل قربانی کند. چون در حفر زمزم کامیاب گردید و بعدها دارای ۱۰ پسر گشت، برای تعیین یکی از پسرانش جهت قربانی، به آیین استخاره‌ی ازلام متوسل شد. فال به نام عبدالله - پدر پیامبر اکرم (ص) - اصابت کرد، عبدالمطلب ۱۰ شتر را در یک طرف و عبدالله را در طرف دیگر نهاد، باز فال به نام عبدالله درآمد؛ ۱۰ بار این عمل را ادامه داد تا سرانجام فال به نام صد شتر گردید و عبدالله از قربان شدن در پیشگاه هبل رهایی پیدا کرد. ^۳ از این رو در سوره مائده آیه‌ی ۳ چنین اعمالی که به وسیله‌ی آیین ازلام انجام می‌گردیدند را حرام خوانده است. بنابراین آن چیزی که امروزه تقال و استخاره با تسبیح یا قرآن انجام می‌گیرید برگرفته از آئین ازلام است و انجام آن حرام می‌باشد.

استخاره به معنای طلب خیر کردن است و آنچه که از قرآن کریم برداشت می‌شود این است که اگر کسی در انجام کاری مردد باشد می‌باید ابتدا با افراد خبره مشورت کند و سپس با توکل به خدا تصمیم گرفته و در انجام کار خود طلب خیر

۱. تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۱۷۴

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱۵؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۱۷۵

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۱؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۱۷۳

کند؛ و این معنا و مفهوم صحیح استخاره است؛ نه آنکه عقل و منطق خود را به کناری بگذارد و با تورق قرآن بخواهد به نتیجه برسد. قرآن کریم کتابی برای خواندن و تدبر کردن و فهمیدن است نه برای تفأل زدن و استخاره کردن.

برخی از مفسرین به اشتباه آیین ازلام را به قرعه‌کشی و قرعه‌اندازی که نوعی قمار بوده تعبیر و تعریف کرده‌اند؛ در صورتی که آنچه در میان عربان جاهلی به عنوان قرعه‌اندازی و قرعه‌کشی رواج داشته چیز دیگری بوده که از نظر شکلی به آیین ازلام مشابهت داشت و به آن «میسر» می‌گفتند که در آیه‌ی ۹۰ سوره مائده به آن اشاره شده است. چگونگی «میسر» اینگونه بوده است که:

در جایی ۱۰ نیزه یا چوب نصب می‌کردند و بر هفت تای آن‌ها هفت مقدار بهره و سهم به ترتیب می‌نوشتند: بر یکی، يك هفتم از مقدار منظور با کلمه «الفد» و بر دومی، دو هفتم و کلمه‌ی «التوام» و بر سومی، سه هفتم با کلمه‌ی «والرقيب» و بر چهارمی، چهار هفتم با کلمه‌ی «والجلیس»، بر پنجمی، پنج هفتم با کلمه‌ی «والنفس» و بر ششمی، شش هفتم با کلمه‌ی «والمسبل» و بر هفتمی، هفت بهره به اضافه‌ی کلمه‌ی «والمعلی» و بر سه تای آخری بهره‌ای نوشته نمی‌شد بلکه به ترتیب این کلمات را بر آن‌ها می‌نوشتند: «المنیع، والسفیع، والوعد». قماربازان دوره‌ی جاهلی، هر کدام بهره‌ای برابر هم روی هم می‌ریختند - پول یا جنس - و آن را به هفت قسمت تقسیم می‌کردند و هر کدام به نوبت تیری به آن ۱۰ علامت می‌زدند و ممکن بود به نیزه‌ای که بر آن يك بهره نوشته شده بود بخورد و یا به آن که هفت بهره نوشته بود یا اینکه به آن‌ها که علامت‌های پوچ بر آن‌ها نوشته شده بود اصابت کند. این آیین میان اشراف عرب رایج بود که قرآن آن را عمل شیطان شمرد و حرام کرد.^۱

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۱؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۱۷۳

مفهوم صلوات بر پیامبر اکرم (ص)

در عقاید و برخی مناسک اسلامی، غیر از بدعت‌هایی که به وجود آمده، برداشت‌های ناصحیحی نیز وجود دارد. از جمله عقایدی که نشأت گرفته از برداشت‌های غلط می‌باشد، مسأله‌ی صلوات بر پیامبر (ص) و آل او است. فرق مختلف اسلامی غالباً در این عقیده (صلوات بر پیامبر) متفق‌القول بوده و اکثراً از جمله‌ای به این مضمون استفاده می‌کنند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد».

شیعیان برای این جمله، خواصی معنوی قایلند و استفاده از آن را برای «ذکر»، دارای ثواب‌ها و اثرات مختلف می‌دانند. اهل تسنن چنین عقیده‌ای ندارند و تنها در نماز یا خطابه‌ها از این جمله استفاده می‌کنند. (البته برخی از فرق اهل سنت جمله‌ای را که به کار می‌برند کمی متفاوت است و غالباً چنین می‌گویند: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید»). در هر صورت گذشته از تفاوت‌هایی جزئی که در جمله‌ی مورد بحث وجود دارد، عقیده بر صلوات فرستادن بر پیامبر (ص) در بین مسلمین امری اجماعی است.

این اعتقاد که جزئی از مناسک اسلامی شده برداشتی غلط از یک آیه‌ی قرآن می‌باشد، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» - به درستی که خدا و ملائکه‌ی او بر پیامبر صلوات فرستادند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید صلوات بر او بفرستید و تسلیمش باشید» (احزاب: ۵۶). این معنی، یک معنی تحت‌اللفظی است و البته مفهوم دقیق آیه را نمی‌رساند. اما از همین معنی ناقص نیز می‌توان به اختلاف عمل با دستور این آیه پی برد.

این آیه صراحت دارد به اینکه، هم خدا و هم ملائکه‌ی او بر پیامبر (ص) صلوات فرستادند؛ اما ایمان آورندگان به عوض آنکه خود صلوات بفرستند، از خدا می‌خواهند تا بر پیامبر (ص) صلوات بفرستد: «اللهم صل علی محمد» و حال آنکه خدا می‌فرماید که این کار را من کرده‌ام - هم من و هم ملائکه‌ی من - شما این

کار را انجام دهید. ولی باز مسلمین می‌گویند: «اللهم صل - خدایا تو بفرست». این اشتباه از آنجا ناشی شده که «صلوات» را به معنی «رحمت» گرفته‌اند و علماء دینی چنین تفسیر می‌کنند که: «چون بشر قادر به فرستادن رحمت بر کسی نیست و این امر تنها در ید قدرت الهی است، بنابراین باید از خداوند خواست تا بر پیامبرش (ص) رحمت بفرستد و نازل کند». این تفسیر توجیه گونه دارای اشکالات اساسی است:

اولاً: قرآن کریم در آیه‌ای فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» - خداوند کاری را که در توان کسی نباشد تکلیف نمی‌کند». (بقره: ۲۸۶) حال آنکه طبق تعبیر علماء، آیه‌ی مورد بحث بر مؤمنین کاری را خارج از توان‌شان تکلیف کرده و از آنان عملی را خواستار شده که در وسع‌شان نیست، به این ترتیب مفسرین محترم تنها تناقض در قرآن را اثبات نموده‌اند.

دوماً: کلمه‌ی «صلوات» در این آیه اصلاً به معنی «رحمت» نیست؛ بلکه به معنی «درو» و «تأیید» است.

سوماً: آیه‌ی بعدی (احزاب: ۵۷) کسانی که به مخالفت و عصیان نمودن در مقابل پیامبر بر می‌خیزند را مورد توجه قرار داده و آنان را توبیخ می‌کند. بنابراین با توجه به آیه‌ی ماقبل، مشخص می‌شود که منظور از صلوات، تأیید است، زیرا در آیه‌ی بعدی سخن از مخالفت و آزار را به میان می‌آورد.

اگر معتقد باشیم که خداوند همانگونه که فرموده، کاری خارج از توان انسان تکلیف نمی‌کند و دستور انجامش را نمی‌دهد؛ بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که دستوری که در آیه‌ی مزبور داده شده باید در توان انسان باشد. به این معنی که خداوند از مؤمنین می‌خواهد که پیامبر (ص) را در رسالتش تأیید کرده و از او حمایت کنند و تسلیم فرمانش باشند. نه آنکه جمله‌ای را بسازند و ورد زبان کنند؛ آن هم با اشتباهی فاحش که بگویند «اللهم صل...» در صورتی که خداوند و ملائکه‌ی او پیشتر آن کار را کرده‌اند.

آیه‌ی مزبور از مؤمنین می‌خواهد که پیامبر (ص) را تأیید و حمایت عملی کنند و این امر از انتهای آیه هویداست زیرا که فرموده «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» تسلیم و فرمانبردار بودن امری عملی است نه گفتاری. از این رو است که بعد از آنکه می‌فرماید «صَلُّوا عَلَيْهِ» بلافاصله «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را به کار برده است. یعنی دو دستور عملی؛ یکی تأیید و حمایت و دیگری فرمانبرداری از پیامبر (ص) بر اساس اعتقاد قلبی.

اگر قایل شویم که این آیه به دو امر دستور داده؛ یکی گفتاری یعنی تأیید لفظی «صَلُّوا عَلَيْهِ» و دیگری فرمانبرداری عملی «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» آنگاه اشکال در انجام دستور گفتاری پیش می‌آید. زیرا اگر قرار باشد که تأیید پیامبر (ص) لفظی باشد؛ بیان جمله‌ی «اللهم صل علی محمد» جمله‌ای غلط است و به جای آن باید گفت «اصلی علی محمد» یعنی «درود می‌فرستم یا تأیید می‌کنم محمد را» به این شکل چنانچه دستور به گفتار باشد، صحیح عمل شده. نه آنکه این کار را به خداوند حواله داد و از او درخواست کرد.

گذشته از این مطلب در آیه‌ی مزبور سخن از صلوات (تأیید و حمایت) پیامبر (ص) به میان آمده و حرفی از «آل» پیامبر یا صحابه‌ی اوزده نشده است. بنابراین دنباله‌ی صلوات، «و آل محمد» یا «و آل و صحبه» که اهل سنت به کار می‌برند، ساختگی و من‌درآوردی است. زیرا دستوری در این مورد داده نشده است.

مرحوم الهی قمشه‌ای در ترجمه‌ی خود، آیه‌ی مورد بحث را اینگونه ترجمه کرده: «خدا و فرشتگانش به روان پاک این پیامبر درود می‌فرستند، شما هم ای اهل ایمان بر او صلوات و درود فرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گوید». هرچند که استاد الهی قمشه‌ای در ترجمه‌ی خود «صلوات» را «درود» ترجمه کرده، ولی ظاهراً خود نیز متوجهی معنی آیه نشده است، چنانکه می‌بینیم در ترجمه‌ی این آیه کلماتی را استفاده کرده که اصلاً در آیه وجود ندارد مانند: «روان پاک»؛ و قسمت دوم آیه، که دستور به مؤمنین است را خلاف واقع ترجمه نموده است زیرا «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را «با تعظیم و اجلال بر او سلام گوید» ترجمه کرده است. در صورتی که

«وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» به معنی «تسلیم شدن از روی عقیده است» و اصلاً به معنی سلام کردن نیست، زیرا سلام کردن شرایط خود را دارد که در صورت امکان مبحثی دیگر به آن خواهیم پرداخت. در هر صورت جمله‌ای که به صلوات بر پیامبر (ص) معروف شده برداشت غلطی از آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی احزاب است و اگر قرار باشد صلوات را به گفتار بیان کرد همانگونه که گذشت باید گفت: «اصلی علی محمد».

مختصری از زندگی نامه
مرجع عالیقدر اسلامی
حضرت آیت الله عبدالحمید معصومی تهرانی

آیت الله عبدالحمید معصومی تهرانی، در سال ۱۳۵۴ شمسی علوم دینی و ادبیات عرب را -کنار دورس متداول در مدارس دولتی- در محضر آیت الله سید ابوالفضل موسوی نائینی آغاز کرد و سپس از محضر اساتیدی همچون حضرات آیات: احدی، انصاری سبط الشیخ، حسن سعید، داوودی، جعفری اراکی، کاهوند بروجردی، علامه یحیی نوری، لاله زاری، مجتبی تهرانی و آیت الله العظمی سید احمد خوانساری و... استفاده های کافی برد. دقت نظر علمی و ظرافت موشکافانه ی ایشان در متون دینی باعث شد تا مورد عنایت و توجه مراجعی چون حضرات آیات عظام: خویی، گلپایگانی و مرعشی نجفی قرار گرفته و از موثقین به شمار آمده، از سوی آنان گواهی «اجتهاد» دریافت نمایند.

آیت الله معصومی تهرانی ضمن تسلط به عقاید و آراء فرق اسلامی؛ یکی از نادرترین عالمان مسلمانی است که به عقاید و آراء ادیان مسیحی و یهودی تسلط کافی داشته و به زبان اصلی کتاب مقدس نیز آشنایی دارد. فعالیت های علمی ایشان در واکاوی مبانی ادیان و نیز نقد و بررسی برخی مضامین اصلی و احکام شایع در دین اسلام اختصاص داشته و در مقالات و تالیفات متعددی -که بخشهایی از آن منتشر گردیده- به پژوهشگران و خوانندگان عرضه شده است.

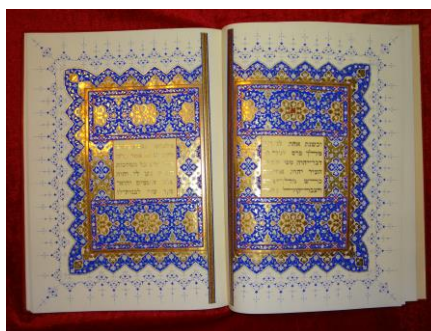
ایشان در کنار تحصیل به فراگیری هنر خوشنویسی و نگارگری در نزد استاد کشفی و استاد مجدالکتاب پرداخت، زیرا معتقد بود که روحانی می‌بایست برای امرار معاش خود، صنعت یا هنری را بیاموزد و از آن راه معاش خود را کسب نماید. ایشان تا کنون آثار هنری مختلفی را خلق نموده و شاگردان بسیاری را در رشته‌های خوشنویسی و بخصوص نگارگری پرورش داده است. برخی از آثار آیه الله معصومی تهرانی هم اینک در تعدادی از موزه‌های ایران و گالری‌های شخصی در داخل و خارج ایران قرار دارد.

همچنین ایشان در راستای باور به اصل کرامت ذاتی انسان، عمده‌ی فعالیت‌های اجتماعی خود را در طول ۲۱ سال صرف اقداماتی عملی در جهت ترویج فرهنگ همزیستی مسالمت آمیز میان ادیان مختلف کرده‌اند. آثار هنری نمادین ایشان مانند: خوشنویسی و تذهیب قرآن کریم، تورات، انجیل، کتاب زبور، کتاب عزرا؛ و خوشنویسی و تذهیب یک آیه از کتاب اقدس بهائیان، نمونه‌های نمادین بی‌نظیری از احترام و همدلی یک فقیه شیعه با ادیان دیگر می‌باشد.

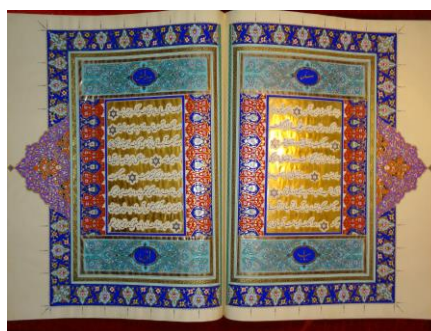
مباحث علمی و به دور از تعصبات فرقه‌ای در خصوص مبانی فقهی و مذهبی و همچنین خلق آثار نمادین به منظور ترویج همزیستی مسالمت آمیز میان ادیان و توجه به انسانیت ذاتی بشر به دور از تعلقات دینی و مذهبی، باعث گردیده تا رهبران و علماء ادیان مختلف؛ متفکران و نهادهای دینی در سراسر دنیا از ایشان به عنوان شخصیتی فراقشری و مذهبی یاد کرده با لحنی احترام آمیز سخن برانند و با انتشار اطلاعیه‌ها، سخنرانی‌ها و نامه‌های شخصی ایشان را مورد تقدیر باشکوه و حمایت و ستایش قرار دهند.

بخشی از آثار هنری حضرت آیت الله عبدالحمید معصومی تهرانی

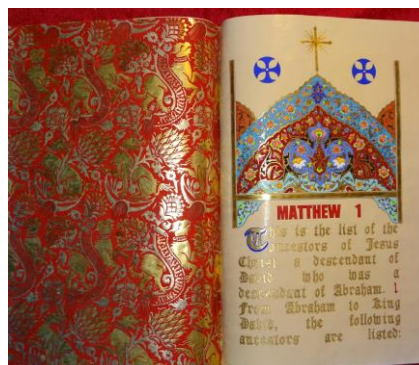
کتاب عزرا
قطع کتاب: ۲۵+۳۵
تمام صفحات تذهیب و طلاکاری شده
زبان: عبری
محل نگهداری: اورشلیم / بیت المقدس



کتاب تورات
قطع کتاب: ۵۷+۴۴
تمام صفحات تذهیب و طلاکاری شده
زبان: فارسی
محل نگهداری: تهران

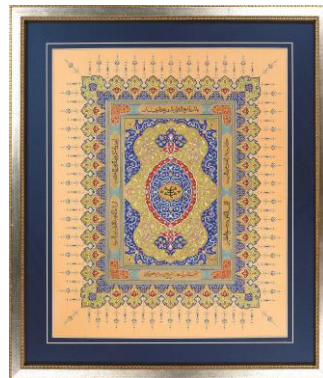


کتاب انجیل متی
قطع: ۲۴x۳۴
نگارش با طلا
زبان: انگلیسی
محل نگهداری: ایتالیا/ رم



۲۲۰ رساله‌ی توضیح المسائل (احکام القرآن)

تابلو / آیه کتاب اقدس
قطع: ۳۰×۵۰
تذهیب و طلاکاری
محل نگهداری: حیفا



کتاب زبور حضرت داوود (ع)
قطع کتاب: ۲۵×۳۵
تمام صفحات تذهیب و طلاکاری شده
زبان: فارسی / عبری
محل نگهداری: امریکا



طرح پرده خانه کعبه
قطع تابلو: ۷۰×۱۵۰
نوشته شده با طلا و نقره
محل نگهداری: امارات متحده عربی



برابری دینی پیش شرط تحقق امر کرامت انسانی

به نام خداوند جان و خرد

اینک که چندسالی تا پایان قرن چهاردهم خورشیدی باقی مانده است و در آستانه ورود به قرنی جدید قرار داریم، وقت آن رسیده تا به خود بنگریم و تصمیم بگیریم که آینده ایران و ایرانی را چگونه می خواهیم.

بیش از یکصد سال از تحولات اجتماعی، دینی و فرهنگی در ایران می گذرد. در این میان دین و مذهب رکنی از ارکان تغییر در اوضاع کشور ما بوده است. اما، نگاه عموم مردم و نیز سیاست پيشگان یا عمده‌ی متفکرین ایرانی بیش از همه به دسته‌بندی‌های غالب و مغلوب بین آحاد شهروندان ایرانی نظر داشته و در رأس نگاه خویش، مذهب و دین متعلق به خود را جای داده‌اند. این در حالی است که سرزمینی که به ما به میراث رسیده در مرزهای ایران امروز خلاصه نمی شود و تمامی منطقه‌ی ما از ریشه‌های مشترک فرهنگی و دینی متفاوتی برخوردار است؛ همچنین تحولات جاری در نظام سیاسی، اجتماعی و دینی ایران بر تمامی ایرانیان اعم از مسلمانان شیعه‌ی سنت‌گرا، شیعیان دگراندیش، اهل تسنن و فرق تابعه، زرتشتیان، بهاییان، یارسانان، مندائیان، کلیمیان و مسیحیان تاثیر گذاشته است. این کمترین بر این باور هستم که هرگز نمی توان از بحران‌های پشت در پشت ایران عبور کرد، مگر آنکه بنیاد نگاه و تفکر خود را از تعصبات و خویش پرستی‌های قومی و عقیدتی رها کنیم و در موضع دینی خود دست به بازنگری و دگرگونی بزنیم.

این اثر هنری نمادین که به تمامی هموطنان ایرانی تقدیم شده، حامل میراثی از فرهنگ ادیان و مذاهب مندایی، مسیحی، کلیمی، زرتشتی، بهایی، یارسانی، شیعه و تسنن است. پیام این اثر فقط اشاره بر یک دعوت ساده برای همگرایی ادیان و مذاهب ایرانی ندارد، بلکه مدعی است که تنها زمانی می‌توانیم ایرانی یکپارچه و همبسته داشته باشیم که تفاوت‌های دینی و مذهبی خود را به رسمیت شناخته و هیچ دین و مذهبی را با هیچ بهانه‌ای برتر از دیگران ندانیم؛ و در کنار آن بر شباهت بنیادین خود به عنوان انسان‌هایی تأکید کنیم که از کرامت و منزلت ذاتی برخوردار است و حقوق اساسی و شهروندی ما به خصوص در آزادی انتخاب سبک زندگی مان با هم برابر و یکسان می‌باشد. ثمرات تأکید همی ما بر چنین باوری نه تنها به انسجام یک



فرهنگ واحد ملی، اما برخوردار از ماهیتی چنددینی و چندمذهبی در ایران کمک می‌کند؛ بلکه از گسترش و ترویج دروغ و ریاکاری و فساد و انحصارطلبی دینی و قومی جلوگیری کرده، زمینه‌ی برقراری صلح و مودت را در مناسبات انسانی در تمامی منطقه‌ی خاورمیانه ایجاد خواهد کرد.

هشت دین و مذهبی که در این اثر بر گرد دایره‌ی وجود یکپارچه‌ی تاریخ انسانی این کشور در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، هر یک پشتیبان ذخایر معنوی - دینی فرهنگ ملی ایران و سراسر منطقه‌ی ما هستند. زرتشتیان؛ کلیمیان؛ مسیحیان؛ مندائیان؛ یارسانیان؛ بهاییان؛ مسلمانان اهل تسنن و تشیع؛ هر کدام بخشی از فرهنگ و میراث کهن ایران را تشکیل داده و به همراه دارند. در حقیقت تمامی ما ایرانیان حامل میراثی بی‌نظیر از تاریخ و فرهنگ و دین هستیم که نظام ملی این سرزمین بدون یکی از آن‌ها نمی‌تواند کامل باشد، و بدون پاس داشت همه‌ی آن‌ها نمی‌توانیم در کشور و کل منطقه امنیت و شکوفایی را به ارمغان آوریم.

با وجود آنکه هیچ هنرمندی حاضر نیست تا اثر هنری خود را قطعه قطعه و ناقص کند، اما با قطعه قطعه شدن این اثر مایل هستم همه‌ی هموطنان گران قدر خود را متوجه این مهم کرده باشم که پافشاری متعصبانه بر عقاید دینی خود و غفلت از اشتراکات انسانی ما با دیگر ادیان و مذاهب، نتیجه‌ای جز جدایی روحی، عاطفی، فکری و انسانی ما نخواهد داشت؛ و چنین رویه‌ای به پاره‌پاره شدن روح ایرانی خواهد انجامید. این در صورتی است که آن ایرانی که هرگز نیاز به اتحاد اقوام و ادیان نداشت و همگی ذیل فرهنگ ایرانشهری یکپارچگی و یگانگی را باور داشتند؛ امروز تجربه دردناکی از جدایی‌ها، دوری‌گزینی‌ها، مهاجرت‌ها، خصومت‌ها، خشونت‌ها و بی‌اعتمادی‌ها را به خود می‌بیند، که این بار نه به دلیل لشکرکشی‌ها، بلکه به علت غفلت‌های ما از حقوق اساسی یکدیگر بروز یافته است. همچنین متفکران ما باید آگاه باشند که اگر مبانی اندیشه‌ی آنان خالی از اصول بنیادین انسانی باشد و به صرف گرم بودن تصور بحث‌های عقیدتی در یک قرائت از مذهب شیعه به غفلت از حقوق ادیان و مذاهب دیگر ادامه دهند، ایشان نیز در این ابتلائات سهیم خواهند بود.

این سهم تا آنجا ادامه می‌یابد که هرگونه نظام فکری ایشان که نتواند ماهیت چنددینی ایران را به شکلی یکپارچه به تصویر بکشد و روشن‌فکری‌های ایشان نتواند نور و روشنائی بر زندگی اقلیت‌های مختلف بتاباند، چنین محصولی خود زمینه‌ی تبعیض و آپارتاید دینی و عقیدتی را پرورش خواهد داد؛ به خصوص اگر در چهارچوب داوری‌های اکثریت و اقلیت فروغلتند و نتوانند از تفاوت‌های ظاهری بگذرند و شباهت‌های اصیل انسانی را در بطن آراء فکری خود پرورش دهند. همین امر در حوزه‌ی امور ملی نیز صدق می‌کند، چراکه فرهنگ ملی ما زمانی می‌تواند قدرت آن را داشته باشد که از همبستگی ملی حمایت کند، که هرگاه سخن از ایران و ایرانی می‌آید و نامی از مردم برده می‌شود، فحوای آن بر دل و جان همه از جمله اقلیت‌ها نیز بنشیند.

در این اثر هشتاد قطعه الماس به کار رفته که نشانی از هشتاد میلیون نفوس ایرانی کنونی است، و سهم هر بخش آن ۱۰ عدد الماس شده است که نشان می‌دهد اکثریت یا اقلیت بودن در تعداد پیروان یک دین و مذهب نه تنها نمی‌تواند دلیلی بر برتری یکی بر دیگری باشد، بلکه حراست از حقوق اساسی و رسیدگی به نیازهای اختصاصی گروه‌های اقلیت وظیفه‌ی خطیر انسانی و ملی همه‌ی ما ایرانیان است. در این امر همه‌ی ما شیعیان، سنیان، منداییان، بهاییان، زرتشتیان، کلیمیان، مسیحیان و یارسانیان باید مسئولیت انسانی خود را بر عهده بگیریم. همچنین باید توجه داشته باشیم که تمامی میراث‌های ملی ما، که چندی از آن‌ها در این اثر به تصویر کشیده شده است، همگی به یک فرهنگ یکپارچه‌ی ملی وابسته هستند که هریک از ادیان و مذاهب ایرانی سهمی در آن‌ها دارند. اگرچه بخشی از این میراث امروز در درون مرزهای سیاسی ایران نیستند، اما همین نشان می‌دهد که میراث متعلق به انسانیت ما الزاماً قرار نیست در مرزهای عقیدتی-خانوادگی ما باشند، بلکه می‌توانیم آن را در عقاید دیگر ادیان و مذاهب نیز بیابیم.

بدین منظور لازم است مبانی انسانی را در بطن فرهنگ ملی خود برجسته‌تر سازیم و به جای آنکه حیات اجتماعی خود را آلوده به بحث‌های پر مناقشه و کش‌دار به قصد تخریب دیگری و اثبات حقانیت خود کنیم؛ با ترویج و گسترش حس اعتماد و جلب اطمینان یکدیگر بتوانیم به شناختی همدلانه از یکدیگر دست یابیم؛ کما اینکه مسائل زیست‌محیطی و احیاناً بلایای طبیعی به مرزبندی‌های سیاسی و عقیدتی اهمیتی نمی‌دهند و همه‌ی ما را در معرض زیان خود قرار خواهند داد.

در جهان امروز نیاز داریم برای حل کلیه‌ی مسائل و مشکلات اجتماعی، سیاسی یا زیست‌محیطی، بنابر اصل یکپارچگی حقوق انسانی عمل کنیم و اگر در اکثریت هستیم، از خود برتری‌یابی دست برداریم، و اگر در اقلیت هستیم، انزوای طلبی نکرده و خواهان مشارکت در امور عامه باشیم؛ چرا که این کشور متعلق به همه‌ی ماست.

ما می‌بایست به این باور برسیم که به رسمیت شناختن یا نشناختن یک دین یا مذهب هرگز نمی‌تواند دلیلی بر مشروع بودن مرزبندی‌ها میان حقوق بنیادین شهروندان یک کشور باشد؛ و حق دینداری یک فرد حقی جهانی و برابر برای همگان است. تنها در صورتی که عقیده‌ی فرد - خواه ناشی از دین و مذهب او باشد یا غیر از آن - موجب تضییع حقوق انسانی فردی دیگر بشود، همگان وظیفه دارند در برابر آن عقیده بایستند. هرگونه مرزبندی میان انسان‌ها می‌بایست در جهت احقاق حقوق ناشی از تفاوت‌های مشروع انسانی باشد، و الا مرزبندی‌های غالب و مغلوب دینی یا غیردینی تنها به انسانیت‌زدایی اجتماعی می‌انجامد و موجب می‌شود همدردی، همدلی و همبستگی انسانی جامعه با ابتلائات و دردهای دیگر هم‌نوعان ناممکن شود، و بدنه‌ی جامعه را بیش از پیش به انزوای طلبی، عافیت‌جویی، ظاهرفرایی و فساد سوق دهد.

از این بالاتر آنکه: به رسمیت شناختن مرزهای ملی میان کشورهای منطقه‌ی ما هرگز توجیهی بر این نیست که مراتب احترام به کرامت ذاتی نوع بشر را در مناسبات و ارتباطات خود با اتباع کشورهای دیگر زیر پا بگذاریم؛ و چنین مرزبندی‌های سیاسی هرگز نباید مانع از آن بشود که در تفکر و عمل خویش بر جهانی کردن ایده‌ی نیک همبستگی انسانی پای ب فشاریم. اصرار بر میهن‌پرستی و انسجام ملی اگر مبتنی بر عقلانیت و حفظ شئون انسانی باشد قطعاً پذیرفته است؛ اما عزت نفس ملی ما زمانی معنا پیدا می‌کند که اول: بر گوناگونی‌های پیکره‌ی انسانی کشورمان آگاه باشیم و آن را بپذیریم؛ و دوم، آن را به بستری برای ستیز با این قوم و آن کشور تبدیل نکنیم. به دیگر سخن؛ حفظ حرمت ملی ما، هم به احترام به تفاوت‌های درون کشور وابسته است و هم مستلزم تلاش برای حسن همجواری و نیک‌خواهی در برابر ملت‌های همسایه و منطقه خواهد بود.

هر بخش از این اثر به نمایندگان دیپلماتی که نمادش در آن نقش شده تحویل گردیده است:



• جمعی از علماء اهل تسنن کردستان ایران، به نمایندگی از هموطنان سنی



• حاکم اعظم کلیمیان ایران به همراه جمعی از نمازگزاران کلیمی، به نمایندگی از هموطنان یهودی



• انجمن صابئین منلانی، به نمایندگی از هموطنان منلانی



• جمعی از بهائیان، به نمایندگی از هموطنان بهایی



• موبد موبدان و موبد زرتشتیان، به نمایندگی از هموطنان زرتشتی



• نماینده یارسانیان از سادات دودمان حیدری، به نمایندگی از هموطنان یارسانی

بخش متعلق به بهائیان به دلیل نداشتن مرکزی در کشور به مرکز جهانی بهائیان امانت داده شده و بخشی که متعلق به مذهب شیعه می باشد، به دلیل عدم وجود تمرکز نهاد و یا استقلال از حکومت، در نزد این کمترین موقتاً باقی مانده است. در کمال تأسف، خلیفه‌گری ارامنه بنابر ملاحظاتی از دریافت بخش متعلق به دیانت مسیحیت امتناع کرد و این بخش از اثر تا زمان استقلال نهادهای دینی مسیحیت در ایران در نزد اینجانب به امانت باقی خواهد ماند.

همان‌طور که پیکره‌ی انسانی جامعه با گسستگی‌ها و جدایی‌ها دچار نقصان و خسران خواهد شد، آن قطعات نیز هر کدام به تنهایی ناقص خواهد بود و زمانی این اثر کامل می شود که تمامی این قطعات در کنار یکدیگر قرار بگیرند. امید دارم که بهزودی و در فضا و نظامی که حرمت انسان به انسان بودنش ارج گذاشته شود، نه به دین و مذهب؛ و این آب و خاک بدون هیچ تبعیضی به همه‌ی ایرانیان با هر دین و مذهب و گرایش و جنسیتی متعلق باشد، نه فقط متعلق به یک قشر، طبقه، مذهب و اندیشه‌ی دینی؛ این قطعات به عنوان نمادی از همبستگی ملی، تساوی حقوق شهروندی، احترام به حیات انسان و همزیستی همه‌ی اقشار و افکار؛ در محلی در کنار یکدیگر قرار گیرند و دوباره یکپارچه شوند تا تاریخ باشکوه این سرزمین را بار دیگر به نمایش بگذارند.

امید و آروزی این کمترین آن است که حتی اگر عمری برای بنده باقی نمانده باشد تا سروسامان گرفتن امر کرامت انسانی و احقاق حقوق اساسی تمامی ایرانیان را شاهد باشم، اما سعی و تلاش خود را در حد وسع و توانم به خرج داده و زمینه‌ای فکری و عملی را برای نزدیک شدن قلب‌های ایرانیان با هر عقیده، دین، مذهب و باوری که دارند ایجاد کرده باشم. این کمترین باور دارم، تحرکات امروزی در ایران و جهان در جهت توجه و تعمق در موضوعات انسانی، به‌خصوص در مورد اقلیت‌های دینی و مذهبی سرزمین ایران، موجب خواهد شد تا فرهنگ ملی ما با همبستگی انسانی مان جانی تازه بگیرد، و در آینده‌ای نه‌چندان دور، ثمرات ارزشمند و پایدار خود را در اختیار نسل‌های آتی در تمامی منطقه بگذارد.

تهران - ایران

الراجی؛ عبدالحمید معصومی تهرانی